

پیام نوین



سال اول

۹

خرداد ۱۳۳۸

دیجیتال کننده نشریه : **نینا پوید**

فهرست

<u>صفحه</u>		
۱	محمد عاصمی	عبید زاکانی
۱۶	پ. آندروسوف	بخیه نجات بخش (بزشکی)
۲۰	دکتر جنتی	خیانت (نمایشنامه)
۲۵	-	درباره کیهان
۲۷	-	کتابهای سال ۱۹۵۹
۳۰	عبدالعلی دست غیب	بمانه (داستان)
۳۶	هوشنگ پیمانی	گالری تریاکف
۴۱	و. شاروکوف	کره ماه
۴۶	ا. ما کسیمووا	مدرسه ناینیان
۵۵	گ. آلتوف	منجیقها سفر میکنند
۵۷	پابدانوس تسف	سیاره شوروی
۶۳	فریدون ایل بیکی	گذشته (شعر)
۶۵	قدرت الله مشیری	تار عصب (شعر)
۶۶	-	گوگول
۷۵	گوگول	تاراس بولبا
۸۱	ادیب برومند	بهار (شعر)
۸۴	آ. کیپرنسکی	ماسلن نیکووا (خواننده)
۸۶	ض. فروشانی	شطرنج
۸۷	-	گزارش انجمن
۸۸	-	خبرهای فرهنگی

عکس پشت جلد : ماسلن نیکووا - آواز خوان هنرمند شوروی
(شرح حال در صفحه ۸۴)

پیام نوین

شماره نهم

خرداد ۱۳۳۸

سال اول

محمد عاصمی

مولانا نظام‌الدین

عیدالله زاکانی

یکی از سخنرانی‌های جالب و سودمندی که در بهمن ماه ۱۳۳۷ در انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی بوسیله آقای محمد عاصمی بعمل آمد درباره درخشان‌ترین چهره قرن هشتم هجری مولانا نظام‌الدین عیدالله زاکانی بود و اینک برای اینکه همه اهل دانش و ادب از مفاد سخنرانی فیض برند درین جا بچاپ میرسد :

ای دسر هر کس از تو سودای دگر
در راه تو هر طایفه را ، رای دگر
چیزی ز تو هر کسی تمنا دارد
ما جز تو نداریم ، تمنای دگر

وقت آن شده که عزم کار کنیم
رسم الحاد آشکار کنیم

خانه در کوچهٔ مغان گیریم
 روی در قبلهٔ تبار کنیم
 روزگار ار به کام ما نبود
 « تیر » در چشم « روزگار » کنیم
 ☆☆☆

گفتم عقلم ، گفت که حیران من است
 گفتم جانم ، گفت که قربان من است
 گفتم که دلم ، گفت که آن دیوانه
 در سلسلهٔ زلف پریشان من است
 ☆☆☆

با ابیاتی از مولانا نظام‌الدین عبیدالله زاکانی سخن را آغاز کرده‌ام و ترجیح دادم که از زبان خود او فتح باب کرده باشم .
 شرح احوال و آثار عبیداند کی دشوار مینماید ، مهذا در این مختصر کوشیده‌ام عبید را آنچنانکه خودم شناخته‌ام معرفی کنم . رساله‌های غرا و پر زیور و تاریخ ادبیاتی را که مشحون از عقاید شخصی نویسندگان آنهاست مطالعه نکرده‌ام ، فقط با مطالعهٔ آثار عبید و دوران زندگی او ، تمام کوشش من در این خلاصه شده است که منتقد زیرک و شجاعی را شناسانده باشم . تحقیقات عمیق و فعالی که دیگران در بارهٔ عبید کرده‌اند در این جمله مختصر میشود که هرگز کسی را دسترس بقلهٔ شامخ و صعب‌العبور مقام کوه پیکر نابغهٔ بزرگی چون او نبوده است و یا اغلب طی جملاتی از این قبیل که : « ... ما نه میخواهیم و نه میتوانیم بشرح مفصل احوال عبید زاکانی پردازیم ... » و یا « ... شرح حال مردم از قبیل تاریخ ولادت و وفات ، نام و نسب ، مسکن و سفر و برخوردها کم و بیش همانند است » و یا آنهمه استقصائات و سوسه‌انگیز که « فلان شاعر در ربیع‌الاول بجهان آمد و در ربیع‌الآخر رخت بسرای باقی کشید .. » مطالبی از این قبیل را بهمان متبعین عزیز و امیگنداریم و تماشا میکنیم که در زیر سپر جملاتی از قبیل : « شرح احوال و تاریخ ولادت و وفات این فرزانهٔ لطیفه‌سرای ، چون دیگر اکابر علم و ادب این سرزمین در پردهٔ ابهام نهفته است ... » پای محقق خسته و خونین‌گردد و از کوشش و رنج بیپوده واماند و بنحوی رقت آور در برابر ظلمت سکوت سوابق تاریخی و یا اجتماعی فلان شاعر در بهمان نقطهٔ صعب و دشوار زانو بزمین زند . با

توجه بچنین اندیشه‌ای که داشتم و دارم ، تصدیق میفرمایند وظیفه‌ای که در باره معرفی عبیدبعده گرفته‌ام ، سنگین و احیاناً سهمگین جلوه خواهد کرد . با تمام این احوال من کوشش خود را کرده‌ام و اگر از آن بالا ، یعنی از ذروه مجده و معلای دانش بزمین افتاده باشم چنانکه در مسائل دیگر خود را آزموده‌ام، باز برخاسته‌ام و کوشیده‌ام شاعر و منتقد ارجمندی چون او را سرپا نگاهدارم .

مولانا نظام‌الدین عبیدالله زاکانی در قرن هشتم هجری میزیسته است و تا کنون هنوز هم میان من و شما در جامعه فارسی زبان زنده است . همه جا و در هر مجلس و محفل و یا جامعه‌ای که حتی ناینا و بیسواد هم باشد بامام‌محمدر می‌شود و تواضع و خضوع همت عالی خود را از یاد نمیبرد .
 باینکه در غزل ، قصیده ، رباعی ، مثنوی ، قطعه و ترکیب‌بند، ترجیع بند و تضمین تواناست ، هرگز تعهد نداشته که در جلد کتابی زرین ، یعنی بالباس اشرافی ، بر ما وارد شود و حجاب تکلف و نقاب تصنع بر چهره آویزد . بی‌برده و پروا در حکایت منظوم موش و گربه که قویترین طنز و هزل اجتماعی معروف اوست تجلی میکند و میگوید :

اگر داری تو عقل و دانش و هوش

بیا بشنو حدیث گربه و موش

بخوانم از برایت داستانی

که در معنی آن حیران بهمانی

و تردید نیست که این منتقد فاضل و دانا از آنچه بر ملتی ستم‌دیده و بی‌آزار میرفته است افسانه‌های دلکش و موثری آورده و حقایقی مسلم و بدیهی و شور انگیز پرداخته است که واقعا فکرت و تعقل در معنی آن حیران می‌ماند .

زیرا منتقد بزرگ ما در عهدی میزیسته که استقرار رژیم‌های سیاسی عقب‌مانده و اسکالاواژ و یانیمه فتودالی بشکل مانده و جا برانه خود ، دمار از مردم و ملتی که شرایط سلطه و حشیانه و خونریز مغول را از سر گذرانده‌اند در آورده و روزگار بدی برای آنان فراهم آورده بود . و همچنین وجود عوامل اقتصادی و اجتماعی معین ، مانند سیل بنیان‌کنی ، اخلاقیات و روحیات مردمی را که جز پندار نیک ، کردار نیک و گفتار نیک ، شعاری نداشته‌اند درهم ریخته بود . زیرا اختلاط و آمیزش مللی که تمدن را نوعی ستیزه و زور

آزمائی باملتی که جز بدستور معتقدات مذهبی خود روزگار نمیگذرانده است میدانسته‌اند، امکان میداده است که در سطح حساسه هنر، چین خوردگیهای انحطاط و یا انقراض ظاهر شود. بدین معنی که ادبیات ملت ما اگرچه زیر تازیانه جهل اعراب و همچنین جبر و تحمیل سایر اقوامی که برپیکره ضعیف ما میتاخته‌اند افتاده است اما هرگز برده بیگانه نشده و میل برستاخیز و مقاومت را از دست نداده است.

ما در بررسی تاریخ اجتماعی و علل و انگیزه‌های اخلاقی، از نظر دید علمی روانشناسی جوامع، باین نتیجه جدی و مؤثر میرسیم که در طول کشمکش‌ها وجدالهای سیاسی، کمتر ملتی را می‌یابیم که چون مردم ما قهرمانانه علیه بیدادگریها طغیان کرده باشد. علل تسلط و شکست در برابر بیگانگانی که از علم و انسانیت بیگانه بوده‌اند، فقط در این خلاصه نمیشود که مردم ماضیف بوده‌اند، بلکه این عقده بفرنج و عمیق تاریخی را فقط سرپنجه تفکری دقیق و موشکاف میتواند بگشاید، نه بی‌ملاحظگی و غرور. زیرا در این صورت ما با عمق لبه‌ای شوم و تاریک فرو خواهیم افتاد.

میدانیم رژیم سیاسی ایران از بدو امپراطوری پروتو تا شکست و درهم پاشیدگی آن، زائیده عوامل تاریخی و اقتصادی خاص بوده است. ملت ایران بخاطر رهائی از بند و زنجیر زندان شوم سرنوشتی که حکام خود کامه بر او تحمیل کرده بودند ناگزیر در برابر بیگانگان عرب مقاومتی نورزید، چون در شرایطی که داشت پیروزی دشمن خارجی، نوعی موفقیت برای او که در چنگ دشمنان داخلی اسیر بود بشمار می‌آمد.

وجود نهضت‌های مقاومت علیه اعرابی که با ایرانیان بنرمی و دوستی رفتار نمی‌کردند گواه مؤثری است که نیازی به استدلال بیشتر ندارد. ابو مسلم خراسانی، بابک ساسان و مازیار و نظایر آنها نشان دادند که ایرانی تسلط زور را نمیپذیرد.

بنابراین تصادفی نیست اگر شعرا و هنرمندان مردمی چون ملت ما بر آثار پر ادبار و نکبت جهل و ستم تاخته باشند، زیرا شعر وسیله‌ای بود که ملتی را بکین وستیز علیه بیدادگریهای آن روزگار می‌انگیخت.

يك منتقد بزرگ غرب مینویسد:

«... علت پیدایش شعر را در عقده روحیات زجر دیده باید جست، مخصوصاً «ساتیر»، هزل و هجو، گواه روشن و بی‌شائبه ایست که این

استدلال را قوام می بخشد زیرا شاعر هزل سرا چون بیش از همه متأثر میشود و بهتر از همه احساس میکند بنابراین تندتر و تیزتر چیز می نویسد .

درحقیقت علت وجودی هزل در قلمرو شعر چیزی جز این نیست که شاعر، روشن تر و بی پروا تر سخن میگوید و بیمی ندارد اگر سخنش رنجاننده باشد ، چرا که خود بسیار رنجیده خاطر و متأثر است.

اگر پرسند چرا عبید زاکانی صاحب هجو و هزل قوی و نافذی است برای جواب لازم خواهد آمد که به بررسی مجمل و مختصر وقایع عصر زندگی او پرداخته شود زیرا شاعر ، زبان عصر و تحولات اجتماعی عصر خود بشمار میآید و باید که چنین باشد .

شاعری که وطن پرستی و احساسات لطیف هنرمندانه را یکجا درهم آمیخته و گوارائی و صافی عواطف خود را در جویبار نظم و نثرش روان ساخته است ، شاعری که زبانش را کسی بعلت جهل نمیدانسته و ناگزیر می شده است دشنام بگوید ، .. شاعری که بظلم و کینه حکام محلی و رژیم منحط سیاسی وقت اعتراض مینموده و چون مدح و ثنای بسیار نداشته و سر تعظیم بدرگاه حقیقت میسوده است .. از زیر بار فقر و قرض راه رهاییش نبوده ، غیر از هجو و هزل چه میتواندسته است گفت :

مردم بعیش و شادی و من در بلای قرض

هریک بکار و باری و من مبتلای قرض

فرض خدا و قرض خلائق بگردنم

آیا ادای فرض کنم یا ادای قرض

خرجم فزون ز غایت و قرضم برون ز حد

فکر از برای خرج کنم یا برای قرض

از هیچ خط تتابم غیر از سچل دین

وز هیچکس ننالم غیر از گوای قرض

در شهر قرض دارم و اندر محله قرض

در کوچه قرض دارم و اندر سرای قرض

از صبح تا بشام در اندیشه مانده ام

تا خود کجا بیابم ناگه رجای قرض

مردم زدست قرض گریزان و من بصدق

خواهم پس از نماز و دعا از خدای قرض

عرضم چو آبروی گدایان بیاد رفت
از بس که خواستم زدرهر گدای قرض

نمیخواهم بگویم که خشم شاعر ساتیرست فقط در آن خلاصه میشده است که باحساسات شخصی و فردی توجه بسیار داشته و از اینکه نمیتواند قروض خود را تأدیه کند بدشنام و نفرین پرداخته است، بلکه قصد من این است که در اینجا و آنجا نکات دردناک و مواضع شورانگیزی را مطالعه کنم و بشما باز نمایم تا روشن شود که «ساتیر» بدان سبب تولدمی یابد که منطق سلیم نمیتواند برنده و کارگر باشد... لامحاله وضعی پیش میآید که شاعر هزل گو آنچه میدانند و تا آنجا که شعورش قد میدهد بامعائیر و مقیاسات عقیدتی خویشتن که زیاد هم روشن و نافذ نیست تلفیق می بخشد و آنگاه کوه خشم احساساتش آتش فشان میکند، دیگر از آتشفشان که نباید چیزی جز ویرانی انتظار داشت!

ساتیرسم عبیدزاکانی در آتشفشان عظیم و سهم آورش بتخریب بنیان عقاید زشت و مذموم و سلوک ظلم آمیز مظلّمه حیات اجتماعی و سیاسی مردمی نا امید می پردازد. مردمی که در پناه مذاهب رنگارنگ، گنج و مبهوت از حملات وحشیانه و ترکتازی نامردانه مغول و سایر اقوام مختلف بستوه آمده اند... در اوصاف وقایع تاریخی عهد عبید، تاریخ نویسان موقوف چنین نوشته اند:

«... هر روز وزیری بر امیری طغیان مینماید، خصم را بدفع مخدوم میانگیزد، زوجه ای بانقمام معشوق، شوی خود را در بستر خواب باغوش مرگ میفرستد و فرزندی با مادر همخوابه میشود. «ابوبکر» بجنگ «اتابک سعد» پدر خویش بر میخیزد و او را در نزدیکی قلعه اصطخر زخم میزند. «اتابک محمد شاه» در حال مستی بقتل عیال خود «ترکان خاتون» فرمان میدهد. «شاه شجاع» بچشم پدرش «امیر مبارزالدین» میل میکشد، فرزند خود «مظفرالدین شبلی» را کور میکند و مرگ برادر خود محمود را که معارض تاج و تخت اوست بدینسان ناجوانمردانه استقبال مینماید:

محمود برادرم شه شیر کمین
می کرد خصومت از پی تاج و نگین

کردیم دو بخش تا بیاساید ملك
اوزیر زمین گرفت ومن روی زمین

چه بی شرمانه؟!...

و بهمین دلیل است در غزلی منسوب بحافظ میخوانیم که :

این چه شوریست که در دور قمر می بینم
همه آفاق پر از فتنه و شر می بینم
هر کسی روز بهی می طلبد از ایام
علت آنست که هر روز بتر می بینم
ابلهانرا همه شربت ز گلاب و قند است
قوت دانا همه از خون جگر می بینم
دخترانرا همه جنگ است وجدل با مادر
پسرانرا همه بدخواه پدر می بینم
هیچ رحمی نه برادر به برادر دارد

هیچ شفقت نه پدر را به پسر می بینم

در شرایطی چنین ناگوار و در هنگامه ای چنان پرادبار که اساس
ایمان و خلق سلیم و صحیح درهم ریخته بود و پاشیدگی شیرازه قدرت ملی
مسلم مینمود نظام الدین عبیدالله زاکانی علیرغم تصوف و عرفانی که ناشی
از تفوق و تسلط جانکاه دشمن بیفرهنگی چون چنگیز بوده ، يك تنه
وارد میدان شد و بزوبین هزل و سنان شعر، بچنگ مفاصد و تباهی رفت.
نوشته اند که :

« ... عاقبت الامر آواز هجوم کفار و نجوم فتنه تاتار که از دو سال
باز منتشر بود محقق گشت و استیلايشان بر بلاد ماوراءالنهر و استعلای بر
عساکری که بحفظ آن نواحی منصوب بودند متواتر شد .. دلهای خواص
و عوام حشم شکسته شد و رعب و خوف بر ترك و تازیك لشکر و دور و
نزدیک رعیت مستولی گشت ...»

سلطه اعراب که راه را برای نشو و نمای عرفان فراهم آورده بود
با حمله مغول شدید شد، آنوقت است که میخوانیم :

خوش فرش بوریا و گدائی و خواب امن
کاین عیش نیست درخور اورنگ خسروی

و یا :

دو یار زیرک و از باده کهن دو منی
فراغتی و کتابی و گوشه چمنی
من این مقام بدنی و آخرت ندهم
اگرچه در پیم افشند خلق انجمنی
بیا که رونق این کارخانه کم نشود

بزهد همچو بوئی یا بفسق همچومنی
بین در آینه جام نقشبندی غیب
که کس بیاد ندارد چنین عجب زمنی

ز تند باد حوادث نمیتوان دیدن
درین چمن که گلی بوده است یاسمنی

نگار خویش بدست کسان همی بینم
چنین شناخت فلک حق خدمت چومنی
بصبر کوش تو ای دل که حق را نکند

چنان عزیز نگینی بدست اهرمنی
بروز حادثه غم با شراب باید گفت

که اعتماد بکس نیست در چنین زمنی
مزاج دهر تبه شد درین بلا حافظ

کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی
بهتر است که احوال درهم ریخته و اوضاع بهم آمیخته و مغشوش
قرن هشتم هجری را که عبید در نیمه های آن رخت زندگی پوشیده از
زبان خودش بشنویم :

« ... اکنون در این روزگار که زبده دهور و خلاصه قرونست ،
چون مزاج اکابر لطیف شده و بزرگان صاحب ذهن بلند رای پیداگشتند
فکر صافی و اندیشه شافی بر کلیات امور معاش و معاد گماشتند و سنن و
اوضاع سابق در چشم تمیز ایشان خوار و بیمایه نمود و نیز بواسطه کرور
زمان و مرور اوان اکثر آن قواعد اندراس پذیرفته است، احیای آن اوضاع
برخاطر خطیر و ضمیر منیر این جماعت گران آمد . « اخلاق الاشراف »
وقتی بخوایم منتقد بزرگی چون عبید را بشناسانیم ، دیواری بر
میخوریم . دیواری که زندان گمنامیهای تمدی و یا لالابالیگراانه است .

بدین معنی که مورخین ایرانی هرگز عادت نکرده اند شرح احوال نویسندگان و هنرمندان را در تحقیقات خود بیاورند چرا که هنر را در بازار عقاید حکام و زورگویان محلی و خارجی ارجی نبوده است.

بیمایگی بعضی از نویسندگان تاریخ، اظهر من الشمس است زیرا بقول خود عبید:

« .. ابناء ناخلف که گوهر از خزف نمیشناسند کارشان در اوج و کمالست و بر این نکته هیچگونه قیل و قالی واجب نه ... » و بقول حافظ:

جای آنست که خون موج زند در دل لعل

زین تقابن که خزف میشکند بازارش
 بهمین جهت از تاریخ دقیق ولادت او اطلاعی در دست نیست، زیرا اوصاف یغماگری و باده گساری ستمکاران در خور رطب و یابس بهم بافتن بوده است نه قدر دانا و خردمند شناختن و بدانها پرداختن.

نویسندگان و شعرای قرون گذشته در ظلمات ویل گمنامی در تاریخ مانده اند و گناه این مظلمه بگردن مورخین است که نان خود را در اوصاف کشف بی عصمتی بی عفتان میجسته اند و اگر هم شرحی از فلان شاعر بدست میداده اند بسبب مداحی او بوده است و لا غیر.

عبید در زمان حیاتش، در همان عصر که شعر فارسی رونق بسزا داشته است به نثر نیز نکاتی بدیع و شورانگیز آورده و بیشتر عقاید خود را در لباس نثر ارزانی بازار معنویات کرده است و باید اعتراف کرد که عبید پایه نقد را در ادبیات فارسی و شاید هم بقول «تکویل» یکی از سخن سنجان اروپائی، در ادبیات جهانی نیز ریخته باشد.

عبید بعد از آنکه بعلت راستگویی و صراحتش مطرود شناخته شد و از طرف سلمان ساوجی، جهنمی و هجا گو لقب یافت دیگر صلاح در آن دید که بسافرت پردازد. سلمان ساوجی از معاصرین عبید بود و گویند بی آنکه او را ببیند این قطعه را در هجو وی ساخته است:

جهنمی هجا گو عبید زاکانی

مقررست به بیدولتی و بیدینی

اگر چه نیست ز قزوین و روستازاده است

و لیک میشود اندر حدیث قزوینی

باید دانست که ظرفای ایران لغت قزوینی را ساده بمعنی ابله استعمال

میکردند، همانطور که درباره هر يك از بلاد و نواحی شوخی و لطیفه‌ای در همین زمینه دارند و اینجا منظور سلمان از « قزوینی » همین نکته بوده است. عید وقتی این قطعه بشنید راه بغداد پیش گرفت وقتی آنجا رسید سلمان را با دبدبه و کوبه تام در کنار دجله مشغول عیش و عشرت و مصاحبت ارباب دانش و فضیلت دریافت. بتقریبی داخل مجلس وی گردید. سلمان در وصف دجله این مصراع ساخته بود که: « دجله را امسال رفتاری عجب مستانه است » و از حاضران تتمیم آن میخواست. مولانا عید بدیهه گفت: « پای در زنجیر و کف بر لب مگر دیوانه است »

سلمان را خوش آمد و پرسید از کجائی؟ گفت از قزوینم. پس درائتای مصاحبت سلمان از وی پرسید که نام سلمان در قزوین معروف و از اشعارش چیزی مشهور است یا نه. مولانا عید گفت قطعه‌ای از اشعار او بسیار مشهور است و این بخواند:

من خراباتیم و باده پرست در خرابات مغان عاشق و مست
میکشندم چو سبو دوش بدوش میبرندم چو قدح دست بدست
آنگاه گفت اگر چه سلمان مردی فاضل است و میتوان این قطعه را بوی نسبت داد اما ظن غالب من آنست که این قطعه از زن او باشد. سلمان از لطف سخن وی دریافت که عید است، مقدمش را غنیمت شمرد و عذر هجای وی بخواست.

حمدالله مستوفی با اینکه معاصر و هم‌شهری عید زاکانی است فقط باین جمله در تاریخ گزیده‌اش اکتفا می‌ورزد که: «از ایشان صاحب معظم نظام-الدین عیدالله زاکانی اشعار خوب دارد و رسائل بی نظیر...» دو تذکره نویس که صادق اصفهانی و تقی‌الدین کاشی نام داشته‌اند، تاریخ وفات او را بسلیقه خویش یکی در ۷۲۱ و دیگری در ۷۲۲ پنداشته‌اند. اشعار عید بیش از سه هزار بیت است که غزل - قصیده - ترجیع‌بند و ترکیب‌بند و مثنوی و مقطعات و رباعیات را شامل میشود:

جفا مکن که جفا رسم دلربائی نیست

جدا مشو که مرا طاق جدائی نیست

مدام آتش شوق تو در درون من است

چنانکه یکدم از آن آتشم رهائی نیست

وفا نمودن و برگشتن و جفا کردن

طریق یاری و آئین دلربائی نیست

☆☆☆

افتاده بازم در سر هوایی اوشهریاری، من خاکساری بالا بلندی، گیسو کمندی ابرو کمانی، نازک میانی زین دلنوازی، زین سرفرازی بی او نبخشد خورشید نوری هر جا که لعلش درخنده آید هر لحظه دارد دل باخیالش گوئی بیابم جایی طبیعی دارد شکایت هر کس ز دشمن چشم عبید از سیرش ببیند	دل باز دارد میلی بجایی او پادشاهی، من بینوایی سلطان حسنی، فرمانروایی نامهربانی، شنگی دغائی زین جو فروشی، گندم نمائی بی او ندارد عالم صفائی شکر ندارد آنجا بهائی خوش گفتگوئی، خوش ماجرائی باشد که سازم دل رادوائی ما را شکایت، از آشنائی دیگر نبیند، چشمش بلائی
--	--

☆☆☆

بیش از این بدعهد و پیمانی مکن زلف کافر کیش را بر هم مزین گر کنی با دیگران جور و جفا اینها نمونه ای از غزلیات دلکش و شیرین و پراحساس عبید است که به شیوائی از قدرت کامل منتقد عزیز و شریف مادر فن شعر سخن میراند . قصیده موش و گربه شاید کمتر نظیر داشته باشد . این قصیده بیجر خفیف در وصف گربه ای سروده شده است که بدیار کرمان فرمان میرانده و پس از خونخواری و ریاکاری بسیار ، توبه ریاکارانه بزرگتری کرده است و آنطور که شایع است هدف عبید از پرداختن چو نان قصیده دلکش و ساده ای که در عین سهولت ممتنع است یاد آوری گستاخ و توانائی است از بساط ننگین ظلم و ریای دستگاه حاکم و زهاد مملوک و گویند که اشارتی بروقایع عصر شاه شجاع و ریاکار زاهد نمائی چون عماد فقیه است .	با سبک روحان گران جانی مکن قصد بنیاد مسلمانی مکن با عبید الله زاکانی مکن
---	--

از قضای فلک یکی گربه شکمش طبل و سینه اش چوسپر در شرابخانه شد تا موشی شکار کند و موشی را بالای خم شراب دید که مست شده و رجز میخواند :	بود چون ازدها بکرمانا شیر دم و پلنگ چنگانان
گفت کو گربه تا سرش بکنم گربه درپیش من چه سک باشد	پوستش پر کنم ز کاهانا که شود رو برو به میدانا

خلاصه :

گر به آن موش را بکشت و بخورد
دست و رو را بشست و مسح کشید
بارالها که توبه کردم من
بهر این خون ناحق ای خلاق
تا بجائی که جنگی بین آنان درمیگیرد و در پایان عیب میگوید :

جان من پند گیر ازین قصه
غرض از موش و گر به بر خواندن
که شوی در زمانه شادانا
مدعا فهم کن پسر جانانا

اشعار هزل آمیز عبید در جامهٔ ترجیعات، قطعات و رباعیات جلوه
میکند و بر سوا ساختن عادات نا پسند و روابط غیر طبیعی جنسی و سایر مفاسدی
که تا مرفقشان خون آلود است همت میگمارد. مثنویات عاشقانهٔ عبید که
عشاق نامه توصیف شده است به بیان شور عشق و ناز معشوقه ممتاز و بی بدیل
است :

دگر بار آن فزون پرداز استاد
جوابش داد کای سرو سرافراز
اسیری کسو تمنای تو دارد
چنین تا چند کوشی در هلاکش
پس این بیچاره رادر درد کشتن
بهل تا از لببت کامی بگیرد
من آن پیر کهنسالم که در کار
طیب رنج و رنجوران عشقم
کنم دلدادگان را دلنوازی
علاج عاشق دیوانه دانم
ز من بشنو غنیمت دان جوانی
دگر بر عاشقان خویش خواری
بدین دلسوخته آتش چه ریزی
باین آتش بجز دردی نبینی
بهاری زحمت خاری نیرزد
آثار منشور عبید نیز در نهایت انسجام و زیبایی و رعایت ایجاز کلام و
بر او افسونی از نو کرد بنیاد
مکن زین بیشتر بر بیدلان ناز
سرش پیوسته سودای تو دارد
بترس آخر ز آه سوز ناکش
چراغش را بیاد سرد کشتن
بود کاین دردش آرامی بگیرد
جوانان از من آموزند هنجار
دوای درد بیدرمان عشقم
کنم بیچارگان را چاره سازی
هزار افسون از این افسانه دانم
دوباره نیست کس را زندگانی
مکن گر طاقت خواری نداری
رها کن بعد ازین تندی و تیزی
بشیمان گردی و سردی نبینی
همه دنیا با آزاری نیرزد

ترکیب کلمات بشیوائی است که گاهی از بلاغت سعدی در گلستان نیز در میگذرد.

این آثار عبارتند از :

نوادر الامثال بزبان عربی و اخلاق الاشراف ، ریش نامه ، صدپند ، رساله تعریفات ، رساله دلگشا ، مکتوبات قلندران ، فالنامه بروج ، فالنامه وحوش و طیور بزبان فارسی ...

عبید در حکایات فارسی و رسالات دیگر با طنز خاص خود با اخلاقیات زشت و خرافات ناپسند نیش میزند ، اینک نمونه‌هایی از آن :

از لطایف

در این روزها بزرگ زاده‌ای خرجه‌ای بدرویشی داد . مگر طاعنان خبر این واقعه بسمع پدرش رسانیدند . باپسر در این باب عتاب میکرد . پسر گفت در کتابی خواندم که هر که بزرگی خواهد یا بدهرچه دارد ایثار کند . من بدان هوس این خرجه را ایثار کردم . پدر گفت ای ابله غلط در لفظ ایثار کرده‌ای که بتصحیف خوانده‌ای . بزرگان گفته‌اند که هر که بزرگی خواهد یا بدهرچه دارد انبار کند تا بدان عزیز باشد . نبینی که اکنون همه بزرگان انبارداری میکنند . شاعر گوید:

اندک اندک بهم شود بسیار دانه دانه است غله در انبار

از رساله صدپند

- تا تو انید سخن حق مگوئید تا بر دلها گران مشوید و مردم بی سبب از شما نرنجند .

- مسخرگی و قوادی و دف زنی و غمازی و گواهی بدروغ دادن و دین بدنیا فروختن و کفران نعمت پیشه سازید تا پیش بزرگان عزیز باشید .

- سخن شیخان باور مکنید تا گمراه نشوید و بدوزخ نروید .

- از همسایگی زاهدان دوری جوئید تا بکام دل تو انید زیست .

- مستانرا دست گیرید .

- در خانه مردی که دو زن دارد آسایش و خوشدلی و بسرکت

مطلبید .

- حاکمی عادل و قاضی که رشوت نستاند و زاهدی که سخن بریا

نگوید و حاجبی که با دیانت باشد در این روزگار مطلبید .

- راستی و انصاف و مسلمانی از بازاریان نخواهید .
 - بهر حال از مرگ پرهیزید که از قدیم مرگ را مکروه داشته‌اند .

از حکایات :

- نوشیروان روزی بدادرسی نشسته بود. مردی کوتاه قامت فراز آمد و بانگ دادخواهی برداشت. خسرو گفت : کسی بر کوتاه قامتان ستم نتواند کرد . گفت شهریارا آنکه بر من ستم راند از من کوتاه تر است . خسرو بخندید و دادش بداد .

- سلطان محمود را در حالت گرسنگی بادنجان بورانی پیش آوردند خوشش آمد و گفت - بادنجان طعمی است خوش - ندیمی در مدح بادنجان فصلی پرداخت . چون سیر شد گفت بادنجان سخت مضر چیزی است . ندیم باز در مضرت بادنجان مبالغتی تمام کرد . سلطان گفت ای مردك نه این زمان مدحش میگفتی ، گفت من ندیم توام ، نه ندیم بادنجان . مرا چیزی میساید گفت که ترا خوش آید ، نه بادنجانرا .

- اعرابی به حج رفت . در طواف دستارش بر بودند . گفت خدایا یکبار که بخانه تو آمدم فرمودی که دستارم بر بودند اگر یکبار دیگر مرا اینجا بینی بفرمای تا دندانهایم را بشکنند .

- از فضایل پشت گردنی اینکه حسن خلق میآورد . خمار از سربدر میکند . بدرامان را رام میسازد و ترشرویان را منبسط میسازد و دیگران را میخندانند . خواب از چشم میرباید و رگهای گردن را استوار میسازد .
 - قزوینی پیش طبیب رفت و گفت موی ریشم درد میکند پرسید که چه خورده‌ای گفت نان و یخ . گفت برو که نه دردت بدر آدمی میماند و نه خوراکت .

- زن طلحك فرزندی زائید . سلطان محمود او را پرسید چه زائیده است؟ گفت از درویشان چه زاید، پسری یادختری. گفت مگر از بزرگان چه زاید . گفت ای خداوند چیزی زاید بی هنجار گوی و خانه برانداز .

- عسسان شب بقزوینی مست رسیدند ، بگرفتند که برخیز تا بزندانت بریم ، گفت اگر من راه توانستمی رفت بخانه خود رفتمی .

- خطیبی را گفتند مسلمانی چیست ؟ گفت من مردی خطیبم ، مرا با مسلمانی چه کار .

اینک با چند بیت از يك غزل عبید با آنچه گفتم حسن ختام میدهم و یادآور میشوم که عبید یکی از درخشانترین چهره‌های قرن هشتم هجری است و زیورگرانبهائی بر تارک ادب سرزمین ادب پرور ماست .

ساقیا باز خراییم ، بده جامی چند

پخته‌ای چند فرو ریز بما خامی چند

صوفی و گوشه‌محراب و نکونامی و زرق

ما و میخانه و دردی کش بدنامی چند

باده پیش آر که بر طرف چمن خوش باشد

مطربی چند و گلی چند و گل اندامی چند

گه قوی تر است ؟

قطاری با بار سنگین روی میز حرکت میکند . « لکوموتیو » عجیبی آنرا میکشد . این لکوموتیو عبارتست از يك سوسك سیاه . سوسك با خلق تنگی سیلکهایش را تکان میدهد و شش پای چسبنده اش را به تخته‌ها فشار داده ، به پاسترومکاهای نخی فشار می‌آورد و واگون کوچولوی بازیچه را که بارش پلاستیلین است بدنبال خود میکشد .

این حشره کوچک فقط شش گرم وزن دارد ولی وزن قطار با بارش يك کیلو و ۹۳ گرم است ، شاید قابل تصور نباشد زیرا این بار ۱۸۲ برابر وزن خود آن حشره کوچک است ! آری اسب نیرومندی که قریب ۷۰۰ کیلو گرم وزن داشته باشد ، درجاده خوب بطور متوسط تا سه رتن یعنی فقط پنج برابر وزن خودش میتواند باریبرد . آدم هم تا همین اندازه قوه کشیدن بار را دارد .

حیوانات پستاندار تا پنج برابر و گاهی هم تا هشت برابر وزن خود می توانند باریبرند . حشرات ریز بدون زحمت زیاد « ارا بهائی » را میکشیده که صدها بار سنگین تر از خودشان بوده است .

مگس خانه ای ، یعنی موجودی که معمولاً خیلی ضعیف شمرده میشود ، وقتی که به ارا به بازیچه « بسته شده است » در برداری و طاقت معجز نموده است : مگس ، باری را که ۱۷۰ برابر وزنش بوده براحتی کشیده و برده است .

بخیه نجات بخش

بحث پزشکی

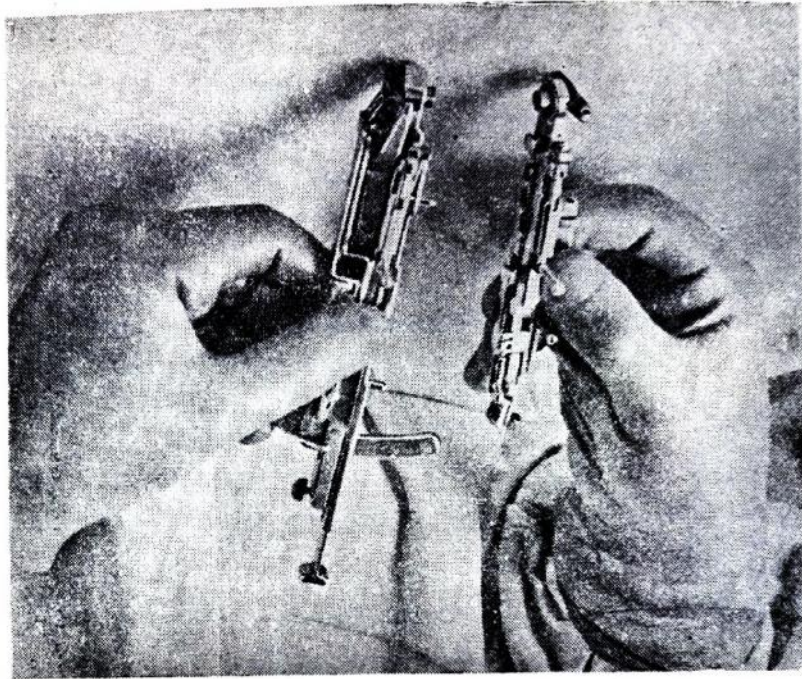
« مرگ از خونریزی بسیار مدهش است و تأثرات پزشکی هم که میدانند در بسیاری از موارد جلوگیری از مرگ امکان پذیر بوده بسیار رنجبار است . . . »

این حرفها را « ن. ن. بوردنکو » بزرگترین جراح شوروی گفته است. هر پزشکی هم که يك بار در عمرش تلاش کرده و نتوانسته است بیماری را نجات بدهد که از فرط خونریزی جان میداده است یأس و تلخکامی را که از این سخنان می بارد بخوبی می فهمد. میتوان پوست، لوله مری، معده و جهاز هاضمه را در هر نقطه ای دوخت. ولی با سرعت و با دوام دوختن و با کامیابی متصل کردن عروق، در قدرت جراحان نبود.

موضوع بخیه عروق از زمانهای قدیم توجه نامدارترین جراحان کشور را جلب میکرده است. بسیاری از پزشکان روسی بطرح و تهیه فن بخیه عروق اشتغال داشته اند و تجربیات آنان در رشد و ترقی این موضوع اهمیت زیاد داشته است.

بخیه عروق، یکی از دشوارترین کارهای جراحی است. با وسایل دستی - با سوزن و نخ، دوختن عروق کاری است هم طولانی و هم مشکل. گذشته از آن، نخ ابریشمی در خون خیس میشود، باد میکند و در جای بخیه غالباً « ترومبوز » بوجود میآید - یعنی خون منعقد میگردد (دلمه میشود) و مثل چوب پنبه عروق را مسدود میکند.

فکر دوختن مکانیکی عروق نخستین بار در مجله مهندسی بوجود آمد، نه پزشکی. این امر در سال ۱۹۴۱ واقع شد. « واسیلی گودوف » مهندس طراح جوان که تازه انستیتو را تمام کرده بود از مسکو بطرف خاور



میرفت . در ایستگاه های بین راه قطارهای بهداری را میدید که سپاهیان مجروح را برای معالجه به بیمارستانهای دور از جبهه میبردند . گودوف با مشاهده معلولین بفکر مکانیسمی افتاد که با کمک آن بتوان عروق را دوخت و دستها و پا های قطع شده را پیوند داد و احیا کرد .

این مهندس سرا پا غرق حل مسئله ای شد که برافکار او مستولی شده بود . وی بفرآ گرفتن اصول تشریح فیزیولوژی ، جراحی و هماتولوژی (خون شناسی) شروع کرد .

گودوف درست استنتاج کرده بود که فقط با همکاری دوستانه خلافت فن و علم پزشکی ، ایجاد دستگاه « اونیورسل » دوختن عروق امکان پذیر خواهد بود . بعد از چند سال کار با استقامت نزد ما جراحان آمد . همان اولین نمونه آزمایشی دستگاه او گواهی میداد که دارای قدرت ابتکار و اختراع زیاد و مهارت فنی کامل میباشد . مسئله ای که تا آن زمان اجرا نشدنی بنظر میرسید ، بطرزی بسیار ساده و جالب توجه حل شد .

اولین آزمایشهایی که روی حیوانات شد نشان داد که مسئله دوختن مکانیکی عروق، اصولاً حل شده است. لیکن پنج سال دیگر کار مداوم و با استقامت انجام گرفت تا با جرئت بکار بردن آن در مورد انسان امکان پذیر گردید. در ظرف این پنج سال طراح و سازنده مزبور در دفتر طراحی مخصوصی که برای این کار بوجود آمده بود باتفاق عده ای از مهندسين کار میکرد. با همکاری دوستانه مهندسين و جراحان و نویسنده این سطور، دستگاه دوختن عروق بوجود آمده که بدون هیچ وقفه و اشکالی کار میکند. این مهندسين و جراحان برای ایجاد این دستگاه در ماه مارس سال ۱۹۵۱ باخذ جایزه نایل شدند.

... در اوایل سال ۱۹۵۰ مرد جوانی که از زخم رانش خون جاری بود به انستیتوی امدادی مسکو آورده شد. از فرط خون ریزی، رنگش پریده و نبضش بزحمت محسوس بود. چنین بنظر میرسید که کارش تمام است. بیمار را فوراً باطابق عمل بردند. دستگاه گودوف باید برای حفظ جان او کمک میکرد. ما نسوج ران را شکافتیم و عروق آسیب دیده را عریان کردیم. گیره های جلوگیری کننده از خونریزی بانههای رگها نصب شد. هر دو انتهای رگ قطع شده را مثل سر آستین برگردانیم، آنها را بیکدیگر متصل نمودیم و دستگاه رادر آنجا، مثل «موفت» های اتصال دهنده لوله های آب، وصل کردیم. رگ برای دوخته شدن آماده بود. آنوقت با اندک فشاری بدسته دستگاه در يك لحظه و با يك حرکت، رگ دوخته شد. نازکترین گیره های شبیه موی نازک با بخیه معجز آسای «ابدی» دو انتهای رگ قطع شده را بیکدیگر دوختند. جریان خون کاملاً تجدید و برقرار شد، قدرت عبور خون از رگ ها کاملاً عادی و خوب بود، روز سیزدهم بیمار سالم و قادر بکار مرخص شد.

پس از چندی بیماری دیگر را بهمان کلینیک آوردند. در نتیجه مسدود شدن سرخ رگ پهلو، دستها و پاهایش بی حس و فلج شده بود. پس از شکافتن نسوج با «ترومبوز» سراسری در طول ۱۲ سانتیمتر مواجه شدیم. چوب پنبه بزرگی از خون دلمه شده، سرخ رگ را سخت مسدود کرده و جریان خون را قطع نموده بود. اگر این پیش آمد شش ماه قبل

واقع شده بود، بیمار میمرد یا بکلی فلج می شد. ولی اکنون این دستگاه کوچک در اختیار ما بود که ظاهراً شبیه دستگاه منگنه کوچکی بود. ماقطعه مسدود شده رگ را با کارد جراحی قطع کردیم، بعد از سیاه رگ ران همان بیمار قطعه ۱۲ سانتیمتری رگ را بریدیم و با کمک دستگاه گودوف آنرا بجای قطعه کسری سرخ رگ دوختیم. خون با نیروی تازه در عروق بیمار جاری شد و خطر رفع گردید.

دستگاه گودوف ده ها بار در مورد سخت ترین بیمارانی بکار رفته است که ظاهراً امیدی به بهبودی آنها نبوده و همیشه ثابت کرده است که مکانیسم بسیار خوبی است. ما این دستگاه را در قسمتهای مختلف سلسله عروق - اعم از شریانها، وریدها، آئورت، در انواع واقسام ترومها و انسداد عروق آزمایش کرده ایم. در جراحی پلاستیک و ایجاد مری مصنوعی هم این دستگاه معاون بی نظیر است.

این « منگنه دوزنده » معجز آسابخیه بادوام و قابل اطمینانی بعروق دارای قطرهای مختلف میگذارد: از ریزترین موی رگها بقطر ۱/۴ میلیمتر تا رگهای درشت بقطر ۱۲ میلیمتر. هیچوقت بعد از عمل، بخیه باز نشده و هنوز اتفاق نیفتاده است که دستگاه بد کار بکند یا در لحظه ضروری بعد از فشار دادن دسته، گیره را نرساند.

در حال حاضر عملیات برای ادامه تکمیل دستگاه گودوف بمنظور متداول کردن آن بطور بسیط در عمل جراحی جریان دارد. شك نیست که این دستگاه که در بدو استعمال چنین نتایج موفقیت آمیز داشته است، مقام مهم و شامخی در جراحی خواهد یافت. این امر منحصر بجراحی عمومی هم نخواهد بود، بلکه در اطاقهای عمل جراحان اعصاب، جراحان بیماریهای زنان و جراحی رشته های دیگر هم ضروری خواهد بود.

بناسبت ایجاد این دستگاه دور نماهای جالب توجهی در عملی کردن آزمایشهای بفرنج انتقال و پیوند دادن اعضای بدن از يك آدم بآدم دیگر گشوده میشود. آزمایشهای موفقیت آمیزی که با کمک دستگاه گودوف برای تجدید و احیا کردن دستها و پا های قطع شده حیوانات عملی گردیده بسیار امید بخش و نوید دهنده است.

خیانت (۱)

اشخاص: همسر جعفر

هوشیار (شخصیت هوشیار خیالیست و حرکات همسر جعفر ، او را برای تماشاگر مجسم میسازد)
زمان واقعه : ساعت ۸ بعد از ظهر يك روز پائیز.

صحنه : اطاقیست وسیع و مجلل که مدخل آن در سمت چپ صحنه واقع شده است . مدخل با سه پله پهن ولی کوتاه که در عین حال صفه ای را بوجود آورده و در ورودی در انتهای آن قرار دارد به دالان ساختمان متصل میگردد . در داخل صفه سمت راست لباس آویز و میز کوتاه مخصوص گذاشتن کلاه و چتر دیده میشود و در سمت چپ صفه ، آئینه ای بر دیوار بچشم میخورد . مدخل اطاق پذیرائی روبرو است که از دولنگه در ساخته شده و با کمترین فشار بطرفین میرود .

از سمت راست صحنه ، در ورودی يك لنگه ای باطاق خواب باز میشود . بخاری اطاق دو قسمت جلو سمت راست قرار دارد و جلوتر از آن دری کوتاه که مدخل دو لایحه است دیده میشود .

در انتهای چپ صحنه ، قفسه ای ظرف قرار دارد و بروی آن يك سرویس فنجان چای خوری و يك قوری برقی و در داخل محفظه ، سرویس غذا خوری بنظر میرسد .

يك میز شیشه ای کوتاه در وسط صحنه قرار دارد که در اطراف آن دو مبل راحتی بزرگ و دو چارپایه که پارچه آن برنگ مبلیهاست دیده میشود .

(۱) این نمایشنامه اولین نمایشنامه فارسی است که برای اولین بار در خارج از کشور بوسیله بانو «دیپیم» که به همراهی هیئتی از هنرمندان کشور بدعوت دولت همسایه شمالی بمسکو رفته بودند در باشگاه هنرمندان شهر لنینگراد بازی شده است .

... تالار با چند تابلو نقاشی که یکی روی جا بخاری و دیگری بردیوار روبرو (بالای مدخل تالار پذیرائی) نصب شده و دو گلدان که یکی در طرف راست مدخل تالار پذیرائی و دیگری بروی اولین پله صافه ، سمت راست گذاشته شده زینت شده است . گلدانی در کنار مدخل تالار پذیرائی بروی قفسه ایست که دو کشو دارد و در اولین کشو آن هفت تیری زیر دستمالهای دستی پنهان است . یک ظرف شیرینی روی میز وسط گذاشته شده است .

هنگامیکه پرده باز میشود : همسر جعفر باعجله مشغول بستن در دولاچه است . پس از ادای کلمه « کیه ؟ » بسرعت بطرف اولین مبل راحتی میرود و بافتنی خود را بر میدارد و بروی مبل می نشیند

همسر جعفر .

کیه ؟ ... بفرمائید . . . (تبسمی بر لب دارد) سلام آقای هوشیار بله تنها هستم . . . از دلجوئی شما متشکرم . . . جلیقه . . . برای جعفر میافم (از جابر میخیزد) بفرمائید بنشینید . . . (با دست باو جا نشان میدهد) . . . چه عجب یادی از ما کردید ؟ (قوری برقی را وصل می کند) . . در اینکه شما کم لطف شده اید حرفی نیست با آن سابقه دوستی ممتدی که بین ما هست از شما بیشتر از اینها انتظار داریم . . . بله ، خوب گرفتارید . . . حق با شما است . . . شما کار آگاه هستید و نگهداری مال و جان مردم وظیفه سنگینی است که به عهده شماست . . . (روی مبل طرف چپ می نشیند) خانمتان چطورند ؟ هنوز فارغ نشده اند ؟ (خوشحال) شهین چقدر دلش میخواد میوه عشقش پسرشود . . . انشاءاله بارزویش میرسد . . بله منتظر جعفر هستم بیاید برویم شب نشینی . . . (با تعجب) نمیاید ؟ . . . (نگران) اتفاق بدی برایش رخ داده ؟ . . (تند) بگوئید ، چرا کتمان میکنید ؟ . . . نمیخواهید بگوئید ! . . (آرام و بدون دغدغه) نه مضطرب نشدم ، ولی خوب ، احساس میکنم که . . . (با وحشت از جا میپرد) آدم کشته ؟ . . . باور نمیکنم . . ! (ناتوان می افتد) آه که من چقدر بدبختم . . . (آرام میگیرد) راستی شوخی میکنید ؟ . . . (با ملایمت) گفتم که هنوز نیامده . . . (با تعجب و کنجکاوی) اطاقها را بگردید ؟ . . ! . . بنظرم بحرف من اعتماد ندارید (از جا برمیخیزد) با اینحال از شما خواهش میکنم ، اگر میل دارید بوظیفه پلیسی خودتان

عمل کنید . تمام آپارتمان را بگردید . . . (بطرف در سمت راست میروید و آنرا باز می کنید) بفرمائید این اطاق خواب ما است . . . نه نه خواهش میکنم داخل بشوید . . . طبیب و پلیس محرم خانواده ها هستند . . . (در حالیکه رو بدر اطاق خواب ایستاده) بله این کمد توالت را دو سه روزه خریده ایم . . . قشنگه ؟ . . . خوب دیگه چه باید کرد اینطور چیز ها از لوازم اولیه خانمهاست . . . آن تابلو توی مهمانخانه است ، بد نیست نگاهی بآن بکنید . . . (همراه او تا در تالار پذیرائی میروید و در ها را بطرفین فشار میدهد و پس از باز شدن در ها با دست چپ او را بداخل تالار پذیرائی هدایت میکند) بفرمائید ! . . . تا شما سرگرم تماشا هستید منم برایتان چائی درست میکنم ، نه زحمتی ندارد . . . با قوری برقی آب زود جوش میاید . . . (بطرف کمد ظرف نگاه میکند) نگاه کنید بهمین زودی بجوش آمده ؟ . . . (بطرف کمد بر میگردد و پس ازدوقدم با صدای آهسته) باید سعی کنم خونسردی خود را حفظ کنم . . . باید نگذارم توی انبار کوچک بره . . . گرچه لوله بخاری جای مطمئنه ، گمان نمیکنم عقلش با آنجا برسد (بلند) بله ؟ ! بله پریرزوها تمام کردم ، بد نشده ، همه تعریف میکنند ، جعفر خیلی (هر چه بطرف کمد نزدیکتر میشود صدا را بلند تر میکند) از این تابلو من خوشش میاید ، بقدری در تعریف من و هنرم مبالغه میکند که حد ندارد . . . بله بنقاشی و هنر های زیبایی اندازه علاقمند است . . . (چای دم میکند) اصلا دوستی ما روی همین زمینه شروع شد . . . (یکمرتبه بر میگردد - آهسته و شمرده) باز یگر خوبی هستم ؟ . . . میخواستید خونسرد نباشم ! (چای میریزد) چون میدانم که جعفر اهل این حرفها نیست و حتی عرضه کشتن يك گنجشک را هم ندارد - قطعاً دشمنانش اینکار را کرده اند تا بدینوسیله اسباب زحمتی برایش درست کنند . . . (محکم) نه اینطور نیست بیگناه پای دار میروید ولی بالای دار نمیروید . . . (باغمزه) نگوئید که او گناه کار است و الا از شما میرنجم . بفرمائید چائیتان سرد میشود (ظرف شیرینی را بر میدارد تعارف میکند) با شیرینی میل کنید ، تازه است . پیش پای شما خریده ام . . . (با شرم و حجب) چه سؤالیست که میفرمائید ، البته که او را دوست دارم . (روی دسته مبل می نشیند و فنجان چای خود را هم میزند) اطمینان دارم که او هم مرا دوست دارد . . . (با شعف) بله میپرستد . . . (با نگرانی)

اگر بمن خیانت بکند؟ (شمرده) اگر بمن خیانت بکند؟ ... (تند)
یقین بدانید او را میکشم ... (ملایم) چشم اگر حرف شما صحیح باشد
بعوض کشتن او را تسلیم پلیس میکنم ... (با وحشت، فنجان از دستش
می افتد و چائی روی لباسش می ریزد. از جا میپرد) ... وای ...
رفیق مهریه؟ ... (باتعجب و گیجی) شوهر مهری را کشته! ... (باخشم)
لعنت بر جنس هر چه مرد است، آه جعفر، آه جعفر اگر بچنگم بیفتی
خفهات میکنم ... (با نفرت) تف بر تو مرد بیشرم (با التماس) خدایا
چرا این مرد ها اینقدر پست و بیعاطفه هستند؟ (با غیظ) مهری را بگو.
دوستی که آنهمه ادعای رفاقت میکنند و لاف یگانگی میزند اینطور بمن
خیانت میکند ... اگر دستم برسد ... اگر دستم برسد ... (بی طاقت، نرم)
چطور عصبانی نباشم ... (گریه می کند) چرا غصه نخورم! ... دلم برای
نیکمپهائی که باین مرد بی همه چیز کرده ام میسوزد ... (با دستمال
اشکهای خود را خشک میکند) ... حال تشریف نبرید ... یک کمی دیگر
بمانید ... برای تسلی خاطر من ... آخه من بدلداری شما محتاجم ...
اصرار نمیکنم. میل خودتان است ... بشهین از قول من سلام برسانید
... (یکمرتبه) راستی آبدارخانه و انبار را نگشته اید ... از اعتماد
شما ممنونم ... (با شیطنت) ولی آنقدرها هم بحرف من اطمینان نداشته
باشید ... بفرمائید بگردید همه جا را جستجو کنید. (بطرف در میروند)
چشم تلفن میکنم (مثل اینکه پیش از هوشیار حرکت میکنند و با سرش متوجه
اوست) بعضی اینکه پایش بخانه برسد بشما خبر میدهم (جلو صفا می
ایستد و دستش را برای خدا حافظی بطرف در دراز می کند) خدا
نگهدار آقای کار آگاه (برای مشایعت، از پله ها آرام بالا میروند و قبل
از بستن در خروج، خود را در آئینه نگاه میکنند. در را می بندد و پس از
اینکه بدرتکیه می کند و گوئی صدای بای هوشیار را میباید یکمرتبه بطرف
پایه گلدانی که در کنار مدخل تالار پذیرائی است میدود با سرعت هفت تیر
را بر میدارد و با عجله بطرف دولا بچه میاید و در آنرا بازمی کند فریاد
میزند) بیا بیرون پست فطرت خائن ... بیا بیرون مرد که جانی ...
(مثل اینکه جعفر از دولا بچه خارج شده است. همسر جعفر در حالی که
او را هدف تیر قرار داده است عقب عقب میروند) اینطور مرا گول میزنی؟
... از اینطرف بمن میگوئی ترا می پرستم، از آن طرف میروی بخاطر

مهری بی ریخت شوهرش را میکشی (بسا تمسخر) خیال میکنسی شوخی میکنم ؟ . . . (با تهدید) التماس نکن ، دیگر گول نمیخورم (مثل اینکه همسرش درمقابل او زانو زده است) بگو که مرا دوست نداشتی . . . بگو که با من بازی میکردی . . . (خنده وحشیانه) میخواستی باین وسیله سعادت و خوشبختی مرا تأمین کنی (با خشونت) عجب ! مگر بچه گول میزنی ؟ . . . شوهرش را کشتی که با مهری فارغ البال خوش باشی . نه اینکه برای من تأمین آتیه بکنی . . . (با خشم) دورغگوی پست (او را بالگد میزند) خائن . . . بمیر که سزاته (پس از خالی کردن تیر . مبهوت . هفت تیر بی اختیار از دستش بزمین می افتد . آرام آرام پشیمانی باو غلبه می کند) آه جعفر . . . (بطرف جلو میدود و نعش فرضی را در آغوش می کشد . گریه می کند) . . . جعفر عزیزم . . . (از جا بلند می شود و سرو وضع خود را مرتب می کند و بطرف تماشاگران میاید و جلوی طرف راست می ایستد و خطاب بانجا میگوید)

آقای کارگردان خوب بازی کردم ؟

پایان

ترانه های روستائی

کنار چشمه ، پای بید مجنون	نشسته دختری با موی افشون
بریشون دید حال شاعر و ، داد	بدست باد ، گیسوی پریشون
☆☆☆	
بصحرا میروی با گوسفندان	مرا با خود بیر ای جانجانان
تو پاس گوسفندان را نگهدار	من آزرده دل هم پاس چوپان
☆☆☆	
الا ای دختر چوپان وفا کن	عنان گله را یکدم رهاکن
شده خیره بمن گرگ نگاهت	مرا ایمن ز شر ایسن بلا کن
☆☆☆	
افق خونین و هنگام غروب	غروب دامن صحرا چه خوبه
بزن نی زن که امشب لشگر غم	بمیدان دل من ، پایکوبه

فیلمهای سینمایی

درباره کیهان

کارکنان سینماتوگرافی شوروی در ایام تدارک مقدمات و برگزار کردن سال بین‌المللی ژئوفیزیک فیلمهایی درباره پرواز به کیهان تهیه کردند. یکی از آنها فیلم «راه بسوی ستارگان» بود که در استودیوی لنینگراد آماده شد و به بزرگترین پیروزی علم و دانش یعنی بموضوع پرواز بین سیارات اختصاص داشت و گوئی بشکل علمی و تخیلی برده آینده را گشوده نشان داد که چگونه نخستین بار انسان (فرمانفرمای کیهان) در فضای بین سیارات ظاهر خواهد شد. فیلم مستند «قمر مصنوعی بر فراز سیاره ماه» حاکی از رها کردن اولین قمر مصنوعی شوروی بدور زمین یعنی اولین قمر مصنوعی زمین در جهان بود. این فیلم را هم استودیوی مرکزی فیلمهای مستند تهیه کرده است.

فیلم «اولین قمرهای مصنوعی شوروی بدور زمین» که اساس تئوری حرکت موشک رافاش مینماید، تماشاچیان را با تاریخ ایجاد و پرتاب نخستین اقمارشوروی بدور زمین آشنا میسازد. کارکنان سینماتوگرافی استودیوی فیلمهای علمی مسکومتفقاً برای آن فعالیت کرده‌اند.

استودیوی فیلمهای خبری لنینگراد بمناسبت صدمین سالگره از روز تولد تسیولکوفسکی فیلمی بنام «انسانی که از زمان خود جلو افتاد» تهیه کرد.

در آخر سال گذشته فیلم «دستگاههای خودکار در کیهان» روی پرده سینماهای مسکو بنمایش درآمد. این فیلم حاکی از استفاده از موشکهای مخصوص طبقات علوی برای تحقیقات علمی است.

همردیف بافیلمهای مستند علمی و فیلمهای متناوب (موضوع‌رها کردن موشکهای تحقیقاتی با ارتفاع بیش از صد کیلومتر با موجودات زنده در شماره سوم ژورنال سینمایی موسوم به «میخواهم همه چیز را بدانم» در سال ۱۹۵۷ و فیلمهای دیگر) در سال گذشته هم فیلم هنری سینما سکوپ «آدمی از

کره زمین» دربارهٔ تسیولکوفسکی دانشمند بزرگ روس پایه گذار اصول پرواز بین سیارات تهیه شده است.

در آغاز سال ۱۹۵۹ سه فیلم جالب جدید تمام خواهد شد: «پروزی بزرگ انسان» - اثر استودیوی مرکزی فیلمهای مستند. این فیلم حاکی از برتاب کردن اولین موشک کیهانی شوروی در جهان میباشد. فیلم دیگری هم که در همان استودیو تهیه میشود «منظومه ای دربارهٔ قمر مصنوعی» نامیده خواهد شد. در این فیلم بطرز خاص هنری و خبری از پیشرفتهای علمی که منجر به اکتشافات عظیم علمی و فنی گردیده است حکایت میشود.

سومین فیلم علمی و تخیلی «من قمر مصنوعی خورشید بوده ام» نامیده میشود. این فیلم حاکی از پرواز بکیهان پس از بررسی نتایج مطالعات قمرهای مصنوعی زمین و نخستین موشک کیهانی میباشد.

در سال جاری فیلمهای دیگری هم در خصوص پرواز بین سیارات و پیشرفت های علمی بنمایش درخواهد آمد. این فیلمها عبارت است از «ستاره پیمان چهارپا»، «دستیار بزرگ»، «پزشکی کیهانی»، «کارخانه برق در کیهان» فیلمهای مذکور در بارهٔ آزمایشهای دانشمندان شوروی نسبت بموجودات زنده (سگها) و راجع بموشکهای مخصوص طبقات عالی وقمرهای مصنوعی زمین و در خصوص خدمت دانش شوروی است. در تحقیقاتی که طبق برنامهٔ سال بین المللی ژئوفیزیک اجرا میشود، علم جدیدی بنام «پزشکی کیهانی» و مطالعه و بررسی تاثیر شرایط کیهانی در جسم جاندار و ساختمان و اصول کار باتری های خورشیدی در سومین قمر مصنوعی زمین درین فیلمها تجسم یافته است.

در استودیوی لنینگراد فیلمی تحت عنوان «قمر مصنوعی چگونه سخن میگوید» در دست تهیه است که دربارهٔ سیستمهای «تله متریک» که در قمر های مصنوعی شوروی برای جمع آوری اطلاعات مختلف علمی و مخابرات آنها بزمین مورد استفاده واقع شده بنمایش درآمده است.

در استودیوی فیلمهای هنری کی یف هم فیلم هنری علمی و تخیلی «آسمان صدا میکند» دربارهٔ پرواز بکرهٔ مریخ در دست تهیه است.

کتابهایی که در سال ۱۹۵۹

در اتحاد شوروی منتشر میشود

شورای تحریریه و نشریات فرهنگستان علوم شوروی برنامه مطبوعاتی سال ۱۹۵۹ را تصویب کرده که بر طبق آن علاوه بر مطبوعات دیگر، بیش از ۹۰۰ نوع کتاب طبع خواهد شد.

قراداست ۶۵ کتاب در رشته های فیزیک و ریاضیات بچاپ برسد که شامل دوره بسیط مسائل مهم کنونی فیزیک، ریاضیات و نجوم است. تالیف هیئتی از مؤلفین منتشر خواهد شد که به خواص هسته های مرکزی آنها اختصاص دارد. جلد اول اثر علمی ای. پ. سمیرنوف درباره «ایزوتوپها» هم که دارای جنبه کتات راهنما میباشد انتشار مییابد. جلد یازدهم آثار انستیتوی فیزیک هم بمسائل مربوط به فیزیک اتمی تخصیص یافته است. درچند تالیف نتایج تحقیقات انجام یافته باکمک قمرهای مصنوعی شوروی تصریح گردیده است.

درمیان نشریات سال جاری فرهنگستان، کتابهای مربوط بمحاسبه و آلات و ادوات الکترونی مقام نمایانی دارد.

مقدار معتناهی از آثار به نجوم و ژئوفیزیک اختصاص دارد. در کتاب گ. پ. گارشکوف تحت عنوان «مسائل مربوط به سلسیموتکتونی و تعیین نواحی سلسیمیک سرزمین جمهوری چین» نتایج تحقیقات مشترک دانشمندان شوروی و چین جمع آوری شده است. به یقین «اطلس نواحی سلسیمیک اتحاد شوروی» توجه زلزله شناسان را جلب خواهد کرد. این «اطلس» اولین نشریه راهنمای کامل در نوع خود میباشد.

در میان ۳۷ کتاب در رشته شیمی که باید انتشاریابد، مقدم برهمه باید تالیفاتی را ذکر کرد که به بولی مرها **Polymer** (مواد دارای ترکیب یکسان و مقدار اتمهای مختلف در مولکول) و «سنتز» نفتسی شیمیائی (یعنی منبع مواد خام برای بدست آوردن بولی مرها) اختصاص دارد. در کتاب خ. س. باگداساریان بنام «تئوری بولی - مریزاسیون

قطعی « مراحل ساده مختلفی نشان داده شده که جریان مسلسل بولی-مریزسیون از آنها ترکیب مییابد .

در کتاب « شیمی ترکیبات گوگردی و ازوتی آلی که در نفت وجود دارد » راجع به ترکیبات گوناگون آلی که ممکن است از مواد خام نفتی بدست آورد حکایت میشود .

شعبه علوم زمین‌شناسی و جغرافیائی باید ۱۳۰ کتاب منتشر نماید، در آن میان مجموعه ایست که به تابع قانون بودن تقسیم منابع گرانها اختصاص دارد .

انستیتوی جغرافیا ۱۴ کتاب منتشر خواهد کرد که از آنجمله ۱۰ جلد بررسی های علمی خاص است .

کتاب و . ن کونین بنام « آبهای محلی بیابانها و مسائل مربوط با استفاده از آنها » بموضوعی اختصاص دارد که دارای اهمیت زیاد برای اقتصادیات ملی است . در این کتاب توصیه های عملی برای اصلاح عمل اقتصادیات ملی در بیابانها طرح و تنظیم گردیده است .

در رشته زیست شناسی ۱۵۰ کتاب تازه منتشر میشود . در نظر است که با چاپ جلد نهم ، مجموعه تالیفات چارلز داروین تمام و کامل بشود . انتشار این جلد هم ، مانند يك سلسله آثار دیگر درباره « داروی نیسم » موکول بروصد مین سالگره از تاریخ انتشار کتاب « بوجود آمدن انواع » گردیده است . دو جلد نشریه کامل و اساسی « اساس دیرینه شناسی » نیز بدست خوانندگان خواهد رسید .

در میان نشریات انستیتوی « بیوشیمی » اثر جمعی منتشر میشود که خواص و طرز بکار بردن ویتامین جدید موسوم به ویتامین «ر» را معلوم میکند و نیز مجموعه هائی درباره بیوشیمی میوه ها و سبزیها ، در باره تهیه چای و شرابسازی میباشد . در نظر است تالیفاتی در خصوص حیوان شناسی ، میکروبیولوژی، ژنتیک، فیزیولوژی حیوانات و نباتات و فعالیت عالی اعصاب منتشر گردد .

شعبه علوم فنی ۱۰۸ کتاب منتشر میکند . انستیتوی تولید نیرو مجموعه های « مسائل مربوط بتولید نیرو » ، « انرژی عمومی » ، « تولید نیروی حرارتی » و « تولید نیروی برق » را انتشار میدهد . از آثار مربوط به مردم شناسی باید به کتاب « ملت‌های جهان » اشاره

کرد. کتاب مذکور « ملل امریکا » نامیده میشود و خواننده را با سازمان اجتماعی، طرز زندگی و تمدن و فرهنگ ملل امریکای مرکزی و جنوبی قبل از تصرف آن نقاط بوسیله اروپائی ها و در دوره تصرف و در حال حاضر آشنا میسازد.

جلد چهارم کتاب « آثار هیئت علمی اعزامی بخوارزم » و جلد های اول، دوم و سوم کتاب « مدارک هیئت علمی اعزامی بخوارزم » به شرح نتایج کار یکی از بزرگترین هیئت های علمی باستانشناسی و مردم شناسی شوروی اختصاص یافته است. علاوه بر آن مجلدات دوم « خلاصه مردم شناسی عمومی » و « مجموعه مردم شناسی آسیای میانه » و « اطلاعات مختصر انستیتوی مردم شناسی بچاپ خواهد رسید.

در مجموعه « پیکر سازی و نقاشی کهن پنج کند » یادگارهای منحصر بفرد هنر و اکتشافاتی که در نتیجه حفاری در محل پنج کند قدیم در سالهای ۱۹۵۱ - ۱۹۵۴ بعمل آمده است بسیار جالب توجه است. بررسی این منابع و مدارک، تمدن درخشان سغدیان (اسلاف ملت تاجیک) را بخوبی جلوه میدهد. در این کتاب عکس و نقاشی و لوحه های رنگی که یادگار های جدید الاکتشاف را مجسم مینماید خیلی زیاد است.

روباه و سگ

«کای زمکر سگان ده آگاه	گفت روباه بچه با روباه:
که بدان از سگم نباشد بیم،	بازئی کن مرا کنون تعلیم
که تودر دشت باشی او در ده	گفت: «از آن بازئی نبینم به
نفتند، ورنه آیدت از پی،	چشم وی بر تو، چشم تو بروی
(جامی)	

بمانه

اسمش را گذاشته بود «بمانه». هر وقت همسایه‌ها می‌گفتند صفرا این چه اسمی است که روی دخترت گذاشته‌ای؟

صفرا می‌گفت:

پیش از «بمانه» دو تا دختر گیرم آمد ولی هر دو مردند، نذر کردم که اگر این یکی نمیرد، اسمش را «بمانه» بگذارم تا بمانه.

صفرا این دختر سیاه‌چشم و خوشگل شش‌ساله را خیلی دوست میداشت. از همه مال دنیا مالک همین يك دختر بود. شوهرش که گروهبان امنیه بود يكسال پیش در جنگ با چند نفر دزد گردنه بند کشته شده بود، حالا صفرا با رختشویی زندگی خود و دخترش را روبراه میکرد، در کوره‌سوزان زندگی می‌گذاخت و قطره قطره آب می‌شد و بزمین نیستی میریخت. در خانه همسایه نشینی، اطافی کرایه کرده بود. بعد از يك پله سنگی در كوچك اطاق کاه گلی باز میشد که تیرهای شکسته‌اش گوتی بواردین دهن کچی می‌کرد. حصیر پاره‌ای روی زمین افتاده بود. شبها يك چراغ نفتی با لوله دود زده از توی طاقچه نور زرد و بی‌جانی بر دیوارهای پر لکه اطاق میریخت. يك آئینه شکسته و چند شیشه خالی و مقداری خرت‌وپرت در تنها طاقچه آنجا دیده می‌شد، لحاف و توشک مندرسی بر رویهم افتاده و در گوشه روبرو قرار داشت. هر شب صفرا در همین رختخواب کهنه دخترش را در بغل گرفته برایش قصه‌های شیرین می‌گفت. لحاف کهنه ورنک ورو رفته تا گردنش رامیوشانید. وقتی که دستهای چروکیده‌اش را بگونه «بمانه» میمالید مثل اینکه تخته پاره‌ای را بر روی برگ گلی بکشند چندشش می‌شد. دستش را کنار کشیده و موهای دخترش را نوازش می‌کرد. بمانه هم گریه می‌کرد و يك نفس می‌گفت: کهنه.

بمانه بعد از اینکه چیزی می‌خورد، خودش را لوس می‌کرد و تنک‌تر

بمادرش می‌چسبید. در این حال قلب صغرا باز شده و خنده و شادی می‌کرد ولی صبح که طبق معمول، دخترش را در خانه می‌گذاست و میرفت رختشوئی کند دلش بدردمی آمد و تحمل دوری دختر برایش مشکل بود ضمناً میخواست او را با خود زیر آفتاب سوزان تابستان و یا با دسر زمستان بیرون ببرد. از رختشوئی روزانه دوسه تومان بدست می‌آورد، پنج ریالش را کرایه اطاق می‌داد و بقیه راماست و یاماست و لبوو یانان و کباب و از این قبیل می‌خرید و خسته و کوفته بخانه بازمی‌گشت و کف اطاق دراز می‌کشید.

اما همینکه صدای بمانه‌ها می‌شنید جان تازه‌ای می‌یافت و خستگی از تنش بیرون میرفت. یادش نمی‌آمد که تا یکساعت قبل چه کرده و چه خورده است؟ همه‌ذکر و فکرش توی نخ دختر کوچک شیرین زبانش بود. او را بغل میزد و بکوجه میبرد. نان و قند و چای می‌خرید و با سرعت بازمی‌گشت. دخترش را شام میداد و بعد داستان هر شبی تکرار میشد. هر دو دراز می‌کشیدند، بمانه بادستهای کوچکش تیرهای شکسته اطاق را می‌شمرد و مادر از شغف لبخند میزد. لبخندی که در پس آن، یک دنیا تلخی و درد نهفته بود و با همه شدت خود نمیتوانست از احساس سوزش نیش‌های زندگی جلوگیری کند.



چند روز بود بمانه مریض شده بود. صغرا حالش را نمی‌فهمید. مثل دیوانه‌ها شده بود. غروب که خسته از کار روزانه مراجعت می‌کرد دیگر بمانه سرگذشت دختر همسایه را با پسر خوش لباس و قشنگی که در زیر اطاق دالان تاریک مقابل باهم راز و نیاز می‌کردند نقل نمی‌کرد و بادستهای کوچکش تیرهای سقف را نمی‌شمرد، درچشمان سیاهش تب‌شدیدی زبانه میزد. گرمی این تب شرار سوزانی بجان مادرانداخته و او را می‌سوزاند. هر وقت لبش به خنده باز میشد نگاه سوزانی داشت: نگاه خسته‌ای که درد تمنا را بیان میکرد. دو دستش را بالا می‌آورد و بدور گردن مادرش می‌پیچید. اشک صغرا گونه‌های سرخ‌شده بمانه‌ها را ترمیم کرد، باهم صحبت نمی‌کردند، صحبتی نداشتند بکنند بمانه با بی‌میلی قاشق آشی را که مادرش برایش پخته بود می‌خورد و درمیان تب و گریه بخواب میرفت ولی چشمان صغرا بهم نمی‌آمد و تا صبح خواب به چشمش نمی‌رفت.

روز بروز حال دخترش سخت‌تر می‌شد. هر چه عطار محل و پیرزن همسایه دوا و درمان داده بودند همه‌را خریده بود. بدون نتیجه همسایه‌ها نیز

جوش میزدند و برای بمانه کوچولو نگران و مضطرب بودند. گاهی از خوراک خود وامی گرفتند و برایش کمی آش یا آبگوشت میبردند. آنها هم دلشان میسوخت. بچه داشتند و می فهمیدند از اعماق قلب صفرا چه آتشی زبانه میکشد. چاره ای نبود. دکتری که در خیابان مطب داشت چهار تومان میگرفت و نسخه ای که میداد حتماً از سه چهار تومان کمتر نبود. و این معادل مزد چهار روز صفرا بود. اگر صفرا دخترش رانزد او می برد دیگر چه میتوانستند بخورند؟ سخت شدن حال بمانه اجازهٔ محافظه کاری بیشتری رانمی داد، این شبها صفرا خوابش نمی برد. از شنیدن ناله های دخترش به غم و غصهٔ عجیبی دچار میشد. ساعتها بگوشه ای خیره شده روزگار گذشته را بخاطر می آورد: یکسال پیش گروهبان براتعلی زنده بود. هر شب تا اذدر داخل میشد اول سراغ بمانه رامی گرفت، بغلش میزد، نقل و نباتی را که برایش خریده بود باومی داد و صورتش را غرق بوسه میکرد. بمانه از صورت خشن و زبر پدرش بدش میآمد و به آغوش مادر پناه می برد. این گریز و امتناع بهیچوجه گروهبان رانگران نمیکرد، یکی دودقیقه باچشمان باز دختر و زنش را می پایید و از گوشه لبانش خنده می ریخت. خون با سرعت زیادتری از رگهایش می گذشت و دور میزد. بعد سیل هایش را آهسته می تایید و می گفت: عجب دوره ایست، دختر از پدرش فرار میکنه. گمان می کنم دختر، تو مرا بکشی!

روی کلمهٔ آخر تکیه می کرد و شین آنرا می کشید، آن وقت قهقهه سر میداد که شیشه های اطاق هم میلرزید و صفرا رانگران میکرد. براتعلی بزودی حال خود را باز مییافت و در حالیکه بمانه را روی زانویش نشاند، بود، شام میخورد و لقمه های کوچک بدهان دخترش می گذاشت. موقع خواب، دختر را در وسط میخوابانیدند چون هیچکدام تحمل دوریش رانداشتند. بمانه با سیل پدرش بازی می کرد، دوست میداشت آنرا بکشد. گروهبان با همه رنجی که می کشید از این کار بچه اش لذت میبرد.

این خاطرات مانند سایه روشن کمرنگی از جلو چشم صفرا رژه میرفت. دلهره شدیدی قلبش را زیر و بالا می کرد. یاد آن روزها بخیر، معقول زندگی ساده ای داشتند، لااقل بکسی کاری نداشتند و محتاج نبودند. اگر خدای نخواست بمانه مریض میشد گروهبان از زیر سنک هم بود پول پیدا میکرد. مگر میتوانست یکروز دخترش را بیمار به بیستد؟ رشته ای بود که بگردن جانش بسته بودند. روز آخر هم که از دزدان تیرخورده بود، هنگام مرگ

به حسن ژاندارم زیر دستش سفارش صغرا و بمانه را کرده بود، مخصوصاً بمانه که باخیالش داشت میمرد. وقتیکه حسن موضوع را برای صغرا تعریف می کرد و بمانه با دهان باز و چشمان پر تعجب او را نگاه می کرد، بگریه افتاده بود. حسن که سالها، تفنگ بدوش زیر آفتاب سوزان با صدای گلوله و دود باروت و خون سروکار داشت از این همه بدبختی که خود نیز با گوشت و پوستش لمس می کرد گریه اش گرفته بود. حالا بمانه مانده بود و مادرش و مصیبت. بمانه هنوز از مادرش سراغ پدرش را می گرفت و از اینکه نمیتواند دیگر با آن سبیلهای مردانه بازی کند داد و بیداد راه می انداخت. صغرا از این افکار دور و دراز که روزهای سعادت را با تلخی جلو چشمش می کشید خسته می شد. آه، راء سینه اش را گم می کرد و اشک در چشمش خشک می شد و از خستگی و درد بیهوش می افتاد.

این چند روز را بسختی گذرانده بود که بتدریج وی را خرد و خاکشیر می کرد. فقط وجود و خنده های دخترش به زندگیش روح میداد و احساسات خفته اش را بیدار می ساخت. این چند روز هم خنده های بمانه قطع شده بود و هم گوئی وجودش با تلخی آب می شد. باز یادش می افتاد که چند سال پیش دختر دوساله اش ربابه باچه سختی مرده بود. روز آخر زرد و لاغر و مردنی چشمهای قشنگش را باز کرده و بصورت مادرش نگریسته و بعد، آهسته پلک هایش بهم رفته بود.

☆

دیگر چاره ای نبود. بالاخره همسایه ها عقلشان را رویهم گذاشتند و صغرا را وادار کردند اگر چیزی دارد ببانک کار گشائی ببرد و کمی پول بگیرد. قرار شد خودشان هم دختر کوچولو را پیش دکتر ببرند. ویزیت دکتر را هم رویهم کرده بودند، خود صغرا هم یک تومان داده بود. صغرا همینکه پا بدرون دفتر بانک گذاشت دچار ترس گنگ و مبهمی شد و زبانش بند آمد. همه روی صندلی ها و نیمکت هایی که دورتا دور اطاق چیده بودند نشسته بودند و در دستشان نمره ای دیده میشد مثل اینکه میخواستند آخرین قمار را در زندگی بازی کنند. همه با چشمان منتظر به قسمت جلو نگاه می کردند. او نیز بسی اختیار به آن طرف نگریست. جوان خوشرومی که متصدی باجه بود با زنی که قالیش را بگرو آورده بود چنانه میزد و قسم میخورد که بیش از چهل تومان نمیتواند بدهد. داد و بیداد زن بلند بود که اجاره سه ماهه را بدهکار است و اگر تا عصر نپردازد اسبابش را بیرون خواهند ریخت.

بالاخره باچشمانی گریبان آنجارا ترك كرد. صفرا لرزشی درخود حس کرد و آهی کشید. پهلودستیش متوجه شد و گفت :
 - شما چه آورده اید؟ اینها خیلی بی انصافند، آدم با هزار امید و آرزو به اینجا می آید و نا امید بر می گردد، مثل اینکه از خودشان می خواهند مایه بگذارند؟ پولی که میدهند نصف آنچه که ما میخواهیم هم نیست.

صفرا رویش را برگرداند. گوینده زن چهل ساله ای بود که چین و چروک فراوانی بصورت داشت، در دستش چند میل طلا و گلدان نقره دیده می شد. آنها را آورده بود تا صد تومان بگیرد. صفرا خجالت کشید بگوید چه آورده است و چقدر پول میخواهد. همینقدر آهسته و مأیوسانه انگشتی را که آورده بود در میان پنجه هایش میفشرد. بیادش آمد که همسایه ها گفته بودند لا اقل بیست تومان لازم است. برای اینکه بمانه حالش بد بود و احتمال خطر میرفت. وقتیکه زن پهلودستیش را صدا زده و سی تومان برایش شمردند یکبار دیگر صفرا لرزید و چشمش سیاهی رفت. مضطرب و پریشان بود و با نگاه خیره به آمد و رفتها می نگریست. آیا بیست تومان را به او میدهند یا نه؟ سیمای استخوانی و بینوایش بزندگی که آنهمه رنج و مرارت در سینه خود داشت لبخند تلخ میزد. لبهایش بشدت میلرزید و بهم می خورد. انگشتی یادگار دوره ای بود که صفرا هفده سال داشت. گروهبان براتعلی که در آن وقت ژاندارم جوان وزیبائی بود آنرا برایش آورده بود که تنها یادگار دوره خوشبختی او بود. نمیتوانست این انگشتی را از خود دور کند اما حالا پای بمانه درمیان بود که آنقدر کوچک و قشنگ بود و حتی همسایه ها نیز دوستش میداشتند و بسینه شان می فشردند. این انگشتی را آورده بود تا باگرو گذاشتن آن دخترش را نجات بدهد. اطاق خاموش شده بود. نوبت صفرا بود. مرد صدایش کرد. صفرا بلند شده به آرامی بسوی میز رفت. مرد گفت: چقدر پول میخواهی؟ صفرا فقط توانست با سر افکندی و خجالت بگوید:

بیست ...
 مرد که به زیر و بالای کار خوب آشنائی داشت گفت: بیست تومان، ها؟

صفرا آهسته گفت: بله و سرش را کنار دیوار تکیه داد.

مرد انگشتری را گرفت و آنرا زیر و رو کرد . بیشانیش گره خورد .
 اخمهایش را درهم کشید و با شك پرسید : طلاست ؟

صغرا جواب داد : البته که طلاست ، میخواستید چه باشد ؟

یاد هنگامی افتاد که برات علی انگشتری را بدستش میکرد و میگفت
 صغرا جان : این انگشتری طلا را بواسطه علاقه ای که بتو داشتم خریدم ،
 هیچوقت آنرا از خود دور نکن تا هر وقت آنرا می بینی بیاد من بیفتی .
 بیاد براتعلی خودت بیفتی . مرد محك را برداشت و به انگشتری مماس کرد
 بعد با قهقهه ای که سرا پای صغرا را لرزاند گفت :

هر که گفته است طلاست گولتان زده است . این ، فقط برنج است
 که رویش آب طلا داده اند . باین ترتیب نمیتوانیم بشما پولی بدهیم .

صغرا انگشتری را گرفت و از در بانگ بیرون آمد . زانوانش
 زیر بدن نحیفش تا می خورد . مانند کسانی که برای اولین بار از پله نردبان
 بلندی بالا رفته باشند تمام عضلات پایش می لرزید . چشمانش دو دو میزد
 و سرش سیاهی میرفت . صدای ماشینها زجر دهنده بود و غلیان احساسات
 گنگی که با هزاران زبان بصدا در آمده بود از گوشه دهنش سر کشیده و
 روان رنج دیده اش را می فرسود . ناچار همان جا کنار دیوار آفتاب رو
 زانو زد . دخترش را در نظر آورد که دارد روی دست همسایگان جان می
 دهد . اشکها و قیافه خوشگلش را بیاد آورد . دلش یکپارچه آتش شد
 نشست و مایوسانه بدیوار تکیه داد . يك بچه آب فروش رد می شد . صغرا با
 اشاره يك لیوان آب خواست . کمی از آب خورد و چون دید از گلویش
 پائین نمیرود آب را به سر و سینه اش پاشید . دور و برش را می نگریست
 و چیزی را که بر خودش هم مجهول بود جستجو می کرد . زبان خشکش
 را به لبهایش میمالید ، آخرین قطره های آب را بدهان نزدیک کرد ، آن
 را خورد . بی آنکه عطشی که داشت فرو نشیند ... بی آنکه کوره سوزان
 غصه و خفت که دلش را میگداخت خاموش شود .
 پایان

چون باطن پلید باشد ، گمان نیک راجای نباشد ، که هر کس از مردمان

(غزالی)

آن پندارد که در وی است .

گالری تریاکوف

عمارت نسبتاً کوتاه گالری تریاکوف، که بسبب افسانه ای روسی طبق طرح و م. و. واسنتسوف نقاش در سالهای ۱۹۰۱-۱۹۰۲ ساخته شده، نزدیک کاخ کرمل، درست راست رود ماسکوا، جنب آبهای آرام ترعه، در پس کوچه لاوروشینسکی واقع شده است. آنجا موزه مرکزی هنرهای تصویری روسی و شوروی و یکی از موسسات هنری اتحاد شورویست. این گالری بنام بانی آن نامیده شده، که از سال ۱۸۵۶ بجمع آوری تصاویر کار نقاشان روس شروع کرد و ایجاد موزه هنرهای ملی را که در دسترس عامه باشد هدف خود قرارداد. در مدت یکصد سال که از تأسیس آن میگذرد، بیش از چهل هزار پرده نقاشی، تصویر، پیکر و شمایل کار نقاشان نامی و هنرمند روس در آنجا گرد آمده است.

تماشاچیان، پس از عبور از ۵۲ تالار این گالری، میتوانند درباره ترقی و تکامل هنر ملی از یادگارهای روسیه در زمانی که شهر کسی یف پایتخت آن بوده و در سده ۱۱، در دوران تشکیل اولین دولت روسیه تا آثاری که تازه از کارگاههای نقاشان درآمد و زندگانی کنونی مملکت را منعکس مینماید، قضاوت کنند. هر روز بطور متوسط سه چهار هزار نفر باین موزه مراجعه می کنند. در میان مهمانان و مراجعین همه روزه این گالری میتوان کارگران، دهقانان کالنجوزی، نظامیان، دانشجویان، کارمندان، نویسندگان، هنرپیشگان، دانشمندان و خارجیان را مشاهده کرد. بسیاری از مراجعین در دفتر یاد بود مطالبی مینویسند. یکی چنین نوشته است: «تماشای گالری تره تیاکوف اثر فراموش نشدنی در خاطر من گذاشت». نوشته دیگر: «همه چیز، مثل زندگی واقعی است. من سعادت انسان را بچشم خود دیدم». این نوشته با حروف نقش و نگار مانند چینی نوشته شده است.

اهالی مسکو قبل از همه این موزه بی نظیر ملی را که در پایتخت بوجود آمده بود، دیدند و به آن علاقمند شدند.

« پاول میخایلوویچ ترتیا کوف » مرد ترقیخواه هنر پژوه و عضو آکادمی هنرها در سال ۱۸۳۲ متولد گردید. وی مؤسس نمایشگاه تصاویری است که در سال ۱۸۹۲ با مجموعه آثار نقاشی برادرش « سرگئی میخایلوویچ ترتیا کوف » بشهر مسکو هدید نمود. ترتیا کوف از خاندان تجار بود و اسلاف او همه بازرگان بودند. وی تحت تأثیر افکار و عقاید ترقیخواهان اشاعه فرهنگ واقع شده که از اواسط سده ۱۹ بسط می یافت و با هنر واقعی روسی بستگی نزدیک داشت. بهمین علت اقدام بجمع آوری یادگارهای هنری نمود و با حرارت و اشتیاق وافر از ۱۸۵۰ بیعتدباین کار مبادرت نمود.

ترتیا کوف هنر شناسی دقیق و ظریف بود و اصولا آثار رآلیستی نقاشان اواسط سده ۱۹ و نیمه دوم آن سده را جمع میکرد. بهترین پرده های نقاشی در گالری او جمع و متمرکز شده بود. او فعالیت خود را برای ایجاد گالری مذکور بعنوان يك کار ملی، بعنوان وظیفه میهن پرستی تلقی میکرد و از سال ۱۸۶۰ دیگر تصمیم گرفته بود گالری خود را به شهر مسکو هدیه کند. از سال ۱۸۷۰ بیعتد گالری ترتیا کوف موزه بزرگ هنر ملی شد که مظهر تاریخ چند صد ساله آن و مهمترین مجموعه آثار نقاشان رآلیست در روسیه بود. بر اثر نفوذ ترتیا کوف، نقاشان هنرمند بعضی آثار نقاشی روسی معروف را بوجود آوردند.

ترتیا کوف از زمان تحویل گالری به مسکو تا آخر عمرش سرپرست آن بود. ترتیا کوف در ضمن دگرگون کردن و معروف نمودن آثار هنر دموکراتیک روسی، کمک های عظیمی به ترقی و تکامل آن کرد. رجال پیشرو تمدن و فرهنگ دموکراتیک روس، مانند کرامسکوی، ریبین، استاسوف و دیگران از ترتیا کوف خیلی قدر شناسی کردند. دولت شوروی در سال ۱۹۱۸ هنگام ملی کردن این گالری نام اصلی آنرا حفظ کرد و خدمات بانی آن را نسبت بیهن تایید و تقدیر نمود. موزه شهر مسکو مبدل به گالری دولتی ترتیا کوف شد و شهرت جهانی یافت. نام ترتیا کوف که مجموعه نفیس خویش را که با زحمت و علاقه مفرط جمع کرده بود و در آن زمان کاملترین مجموعه و حاکی از ارمانهای میهن پرستانه بود و آنرا بشهر مسکو زادگاه گرامی خود تقدیم کرده بود بحق تا ابد روی هدیه گرانبهای

اوثبیت گردید و باقی ماند . ترتیا کوف در سال ۱۸۹۸ در گذشت .
 مجموعه های گرانبهای این گالری منابعی است برای آشنا شدن با
 هنر روسی قبل از انقلاب و هنر شوروی کنونی .
 ترتیب جا دادن تصاویر در این موزه برای درك موضوع بسیار اهمیت
 دارد . سمت نور به نمایانندن کیفیات هنری پرده های نقاشی کمک میکند :
 نور از بالا (روشنائی بوسیله سقف شیشه ای) امکان میدهد به بهترین نحو
 پرده های نقاشی بسیار دقیق ، صاف ، ولی بارنگهای درخشان نقاشان
 قدیمی مشاهده شود .

کارکنان گالری کوشا هستند آثار هنری را طوری جا بدهند که باسانی
 بتوان تشخیص داد که چگونه خلاقیت طبع و ذوق دسته ای از هنرمندان
 مشابه و نزدیک بهم دارای خط مشی واحد می باشد و رشد و ترقی می
 کند .

نمایشگاه این گالری که دائما تغییر میابد و اصلاح میشود امکان میدهد
 پیگیری تاریخی ترقی و تکامل هنر روسی در طول چندین سده بخوبی
 مشاهده شود و بیننده را با ظهور هنر جدید شوروی و وضع آن در حال
 حاضر آشنا میسازد .

قدیمی ترین آثار در این گالری عبارتست از آجری از شیفر ، که در
 شعبه هنر قدیم روسی بمعرض نمایش درآمده و روی آن تصویر برجسته
 (بارلیئف) سوارانی است . این آجر زمانی زینت دیوار دیر میخیلوفسکی
 زلاتوورخی (قبه طلائی) در شهر کی یف مهد دولت روسیه بوده است .
 مکعب های کوچک درخشان این موزائیک، هیکل با عظمت یک نفر سپاهی
 نیزه دار شمشیر بکف را تشکیل میدهد .

شمایلهای ساخت شهر « نوگورود » و شهر « پسکوف » از حیث
 رنگهای درخشان و موازین دقیق کمپوزسیون خیلی جالب توجه است .
 نقاشی مملکت در سده شانزده ، موقعی که شهر مسکو پایتخت بوده
 و شمایلهای آن زمان که حاوی رونق و شکفتگی استادی و مهارت نقاشان
 روس بوده است فوق العاده جالب توجه است . پرده « کلیسای جنگاور »
 نوع خاصی از ستایش پیروزی جنگی - یعنی فتح شهر قازان در اواسط سده
 شانزدهم - یکی از اولین آثار روسی دارای مضمون تاریخی است .
 نقاشی سده هفدهم از حیث ظرافت نقاشی که گویی کار دقیق جواهر
 سازی یا مینیاتور میباشد جالب است و هر دیف با آن تمثالهای با عظمت

خیالی تزیینی هم دیده میشود که با مضامین افسانه ای زیبای روسی اشباع گردیده است .

در آثار « و . باراویکوفسکی » نقاش بزرگ صورت ساز آخر سده هیجدهم و آغاز سده ۱۹ ، که در این گالری متمرکز گردیده است و همچنین در آثار لئوستکی ، تراپی نین و درپیکر های شویین دوره های مختلفی را میتوان تشخیص داد که مراحل ترقی و تکامل و هدف و نقش یکه صورت را در آن زمان در روسیه معلوم میکنند .

از روی تصاویری که در این تالار بنمایش در آمده است ، همچنین میتوان به آداب و رسوم زندگی مردم روسیه آشنا شد . پرده های نقاشی ک . بریولوف استعداد و قریحه درخشان آن نقاش هنرمند را نمایش میدهد و از حیث کیفیت روانشناسی ظریف و دقیق ممتاز است .

نقاشی ایوانوف بمنزله مکتب واقعی برای نقاشان رآلیست است که بشکل تمثالهای با روح انعکاس یافته است . برجسته ترین اثر او پرده نقاشی « ظهور مسیح بر مردم » می باشد که از سال ۱۸۳۲ جزو ذخایر این گالری شده است .

کار های نقاشانی ، مانند : و نتسیانوف ، تراپی نین و نقاشی های فدوتوف و بسیاری آثار دیگر از بهترین آثار هنر رآلیستی است . مخصوصا نقاشی های نیمه دوم سده ۱۹ در گالری ترتیاکوف بطرزی مرغوب بمعرض نمایش در آمده است .

بهترین آثار نقاشان سیار ، که اصول کار آنان بر اساس و ملی بودن هنر است نیز در اختیار این گالری می باشد . آثار با عظمت « ریسن » (از قبیل تصاویر « دسته مذهبی در ایالت کورسک » ، « منتظر نبودند » ، « ایوان مهیت » و آثار دیگر) بطرزی مطلوب نمایش داده شده است . بطور خلاصه میتوان گفت که گالری ترتیاکوف مراحل رشد و ترقی هنر مملکت شوروی را بخوبی نشان میدهد .

درین گالری بطور منظم نمایشگاههای موقتی بزرگترین استادان هنر روسی و شوروی تشکیل می شود . این گالری در تشکیل نمایشگاههای سیار هم که بجمهوریهای مختلف اتحاد شوروی و خارج از کشور فرستاده میشود شرکت مینماید .

گالری ترتیاکوف بکار های تحقیقی برای مطالعه و حفظ و اشاعه و تعمیم آثار هنری نیز میپردازد و کاتالوگ ها و رساله های علمی در باره

نقاشان روس بچاپ میرساند و انتشار میدهد و همچنین کنفرانسهای علمی ترتیب میدهد که به مسائل مربوط به تاریخ و اشاعه هنر اختصاص دارد .
 مراجعه بگالری ترتیاکوف روز بروز بیشتر میشود . در سال ۱۸۸۱ قریب هشت هزار نفر برای تماشا باین گالری مراجعه کرده بودند ولی در سال ۱۹۵۵ عده تماشا کنندگان به یک میلیون و ۳۰۹ هزار نفر رسید .
 در گالری ترتیاکوف چند شعبه علمی نیز وجود دارد مانند : «شعبه ترمیم» که حفظ و مرمت آثار بدیع را بعهدہ دارد ، بایگانی علمی که قریب ۲۸۳ هزار واحد تحت حفاظت را شامل است ، کتابخانه ای که بیش از ۸۰ هزار کتاب دارد ، آزمایشگاه عکاسی و فیش بندی عکسها ، که بیش از ۴۵ هزار «نگاتیو» در آنجا موجود است .
 گالری ترتیاکوف تأثیر مهمی در رشد و ترقی و مهارت و استادی بسیاری از نقاشان پیشتاز ممالک خارجه هم داشته است .

در پی لیلی

دید مجنون را عزیزی درد ناک

کو میان رهگذر می بیخت خاک

گفت: ای مجنون چه میجویی چنین؟

گفت: لیلی را همی جویم درین

گفت: لیلی را کجا یابی ز خاک

کی بود در خاک شارع در پاک؟

گفت: من میجویمش هر جا که هست

بو که جائی یکنمش آرم بدست

(عطارد نیشا بوری)

دست یافتن به گره ماه

ماه سیاره درخشانی است که همه آنرا میشناسند و با نور کم رنگ خود شبهای ما را روشن میکند و از تمام اجسام کیهانی بزمین نزدیک تر است. رشته ای از نجوم که بنام « سه لونا » آلهه یونانی « سه لونا گرافی » نامیده میشود بمطالعه طبیعت ماه اختصاص دارد . در گذشته این رشته زیاد مهم نبود . چنین بنظر میرسید که مطالعه ماه از نظر کسب معلومات در باره عالم نمیتواند زیاد جالب توجه باشد . لیکن اکنون اوضاع تغییر یافته است . طبیعت و حرکت آن ، گذشته از دانشمندان مورد توجه خاص تکنیسین ها و مهندسین هم واقع شده است . سیاستمداران هم از آن سخن میگویند . مردم زمین هم بآن توجه خاص یافته اند .

اصل مطلب اینست که ماه نخستین ایستگاه در راه بسوی عالمهای دیگر است .

تا چندی پیش پرواز به ماه از حدود آرزو تجاوز نمیکرد و مضمونی بود برای داستانهای تخیلی . ولی اکنون مبدل بحقیقت شده است . اولین موشک بین سیارات که در نتیجه زحمت و نبوغ دانشمندان ، مهندسین و کارگران شوروی بوجود آمده بود ، روز دوم ژانویه سال ۱۹۵۹ عازم اولین پرواز تاریخی خود گردید و بدین وسیله عصر جدیدی در تاریخ نوع بشر بوجود آورد که عصر پرواز بین سیارات است . موشک مذکور دارای سرعت ۱۱۲ کیلومتر در ثانیه شد یعنی به حد اعلاى سرعتی رسید که کاملا از قوه جاذبه زمین آزاد و خلاص شد . قمرهای مصنوعی که تا کنون به وجود آمده اند با کره زمین بستگی داشته و بوسیله قوه جاذبه متقابل مقید بوده اند ولی این موشک تا ابد بمسافات دور فضای جهان رفته و مبدل به سیاره مصنوعی گردیده است . این موشک اکنون يك جسم آسمانیست که با اصطلاح با زمین برابر و متساوی الحقوق است .

قرار نبوده است که این موشک بماء برود. لیکن بقدری از نزدیک آن عبور کرده که ظریفترین دستگاههای خودکاری که در آن تعبیه شده است توانسته اند اطلاعات مهمی راجع به طبیعت ماه را ثبت کنند و بزمین مخابره نمایند مانند: وجود یا عدم وجود میدان مغناطیسی یا رادیوآکتیو- یته در کره ماه. نخستین بار است که بشر توانسته است گوئی با دست خود از چنین فاصله نزدیک بماء دست بزنند. در حقیقت اولین موشک شوروی بمنزله مامور اکتشافی بود که راه را برای راه پیمائیهای بعدی کیهانی باز کرد. بدنبال آن ناوهای کاملتر کیهانی برای سیر بین سیارات رها خواهند شد. نزدیک است روزی که ستاره پیمای کیهانی حامل انسان هم عازم پرواز بشود. عصری فرا خواهد رسید که انسان عملاً بر سیارات استیلا یابد و آنها را قابل سکونت کند.

البته مشکل میتوان تاریخی را تعیین کرد که سرنشینان اولین ستاره پیمای شوروی بتوانند در سطح ماه فرود آیند. اشخاس خوش بین اطمینان میدهند که این امر بعد از پنج سال بوقوع می پیوندد، اشخاس بدبین هم تاریخ آنرا برای پنجاه سال دیگر تعیین میکنند. مشکلاتی که در راه ایجاد موشکهای مسافری بین سیارات وجود دارد و باید بر آنها غلبه کرد بسیار زیاد است و درین مورد کارهای زیاد و دشواری در پیش است. ولی نسلی که اکنون روی نیمکتهای مدارس نشسته اند و در دسته های پیش - آهنگی هستند، شاهد و شریک اولین پرواز بماء خواهند بود. ستاره پیمایان آینده در کره ماه چه خواهند دید؟ آیا دانش ما میتواند پاسخ این پرسش را بدهد؟ آری، میتواند.

ماه بما نزدیک است. حتی با چشم غیرمجهز هم در سطح آن بسهولت میتوان بعضی جزئیات را دید از قبیل لکه های سیاه زمینهای پست و زمینه روشن تر مناطق کوهستانی. با تلسکوپهای کنونی در سطح ماه میتوان اشیائی باندازه يك كيلومتر و کمتر مشاهده کرد. وقتی که آنرا قطعه بقطعه مورد مطالعه قرار دهیم، تنوع فوق العاده انواع جزئیات را مشاهده می کنیم. قلل پاره پاره کوهستانها مبدل به دشتهای هموار وسیع میشود، در میان آنها گاهی صخره های نوک تیز و میله های منفرد سر با آسمان کشیده یا شکافهای تنگ و پر پیچ و خم میگذرد. آن قسمتهائی که باصطلاح دهانه آتش فشان و سیرک (یعنی کوههای دایره ای شکل که عبارت از يك سلسله جبال میباشد) است و خاکریزی که مثل حلقه زمین پست و گود، دهانه آتش

فشان را محاصره کرده است قابل توجه و دقت است. در بعضی نقاط سطح ماه بقدری پر از این نوع کوه‌های حلقه مانند است که باشکال بسیار عجیب و غریب روی هم انباشته شده است.

تمام این مجموعه غنی اشکال مختلف مناظر ماه مدتهای دراز است که از طرف دانشمندان تحت نظر گرفته شده، روی نقشه‌ها و کره‌ها تعیین گردیده و در فهرست‌ها ثبت شده است. به قسمتهای بزرگ اسامی اختراعی مشروط خاص داده شده، کوچکترها هم با حروف و شماره مشخص گردیده است. مقطع‌های صدها دهانه‌های آتش‌فشان‌ها و ارتفاع هزاران کوه اندازه‌گیری شده، عرض و طول جغرافیائی ده‌ها هزار از انواع تشکیلات سطح ماه تعیین گردیده است. بی‌جهت نیست که گاهی میگویند آن سمت ماه که رو بطرف ما است بهتر از کره زمین محل سکناى ما مورد مطالعه واقع شده است.

از همان نخستین مطالعات تلسکوپی گالیله نتیجه گرفته شد که در کره ماه نه اقیانوسی وجود دارد، نه آن فضای مه آلود و ابری که گرداگرد کره زمین هست. لیکن مدتهای مدید این شك باقی بود که: شاید قشر گازی، ولو بسیار رقیق، مانند جلدی در آنجا باشد؟ این مسئله اخیراً بر اثر بکار بردن متد جدید تحقیقات نجومی (متد رادیو آسترونومی) بطور نهائی حل شده است.

ماه در آسمان حرکت میکند و گاهی حایل ستارگان از نظر ما می‌شود. در سر راه آن، بخصوص مه آلودگی قرار دارد که از حیث سواد و شکل به خرچنگ گرد یا خرچنگ معمولی شباهت دارد و بدین سبب به اصطلاح «خرچنگ مانند» نامیده میشود. در اعماق مه آلودگی مذکور جریاناتی واقع میشود که بر اثر آنها امواج رادیوئی بقدری قوی تولید میگردد که با وجود فاصله عظیم میتوان با کمک تلسکوپ‌های کنونی باسانی مشاهده کرد. در لحظه‌ای که ماه روی آن مه آلودگی را میگیرد امواج رادیوئی از خود سطح صخره‌های ماه میگذرد.

اگر نزدیک سطح ماه قشری از گاز وجود داشت که سفتی آن حتی میلیون میلیون بار کمتر از آنچه در کره زمین است میبود، در آن صورت انحراف امواج مذکور قابل مشاهده بود. ولی کشف انحراف امواج رادیوئی میسر نشده است. این مطلب میرساند که عملاً هوا در ماه نیست. در چنین شرایطی سنگهای آسمانی (متئوریت‌ها) بانندهای مختلف

با حفظ سرعت خود معادل ده ها کیلومتر در ثانیه بانهایت آزادی به سطح ماه میرسند . هر چند هم که سنگ آسمانی چیزی جز تکه ای سنگ نیست ضربت آن با انفجار و قدرت عظیمی تسوأم میباشد . این نوع انفجارها سطح صخره های ماه را میسوزانند ، ذوب و گود میکنند و در همه جا با مواد اسفنجی تیره میپوشانند ، که شبیه کف گداخته ماده است . استنتاجی که منجمین لنینگراد باستناد تحقیقات ۲۵ ساله و مطالعات ماه نموده اند چنین است :

عالم ماه خیلی قابل دیدن نیست . در آنجا نه آب هست ، نه هوا . بنا براین در آنجا نه باران میبارد ، نه برف ، نه شبنم هست ، نه باد . در آنجا حتی صوتی هم نیست ، زیرا صوت هم ارتعاش هواست . در مدت روز طولانی ماه (روز ماه معادل دو هفته ما است) سطح پوشیده از کف گداخته سیاه رنگ صخره ها و کوه ها تا ۱۲۰-۱۴۰ درجه حرارت تفته می شود . در طول شب ماه هم که همانطور طولانی است سطح آن تا ۱۵۰ درجه برودت سرد میشود . در همه جا هم بیابان ساکت و بیجان امتداد دارد .

اگر وضع چنین است ، پس چرا بشر با چنین حرص و آرز تلاش می کند بآنجا برسد ؟ او که در پهنه بی هوای فضا نمیتواند زندگی کند و در اولین کوشش برای خروج از موشک خود بسطح ماه هلاک خواهد شد ! بدیهی است درین مورد تمام امر وابسته به اصول و لوازم فنی است . اولین هیئت اعزامی بمه ، بی شبهه در آنجا با مخاطرات جدی و مشکلات زیاد مواجه خواهند شد ولی با احتیاط بسیار ، ستاره پیمایان دلیر ملبس به لباسهای مخصوص شبیه لباس غواصان که بطرزی اطمینان بخش تمام قسمتهای بدن آنان را از محیط مهلك بدون هوا حفظ میکنند و هم از درجه حرارت نا مساعد و هم از تشعشعات زیاندار محفوظ می مانند خواهند توانست پا بسطح کره ماه بگذارند . لیکن در عوض چه اکتشافات عجیب خواهند توانست در مدت قلیل اولین گردش خود در کره ماه انجام دهند ! بدنبال اعزام اولین هیئت علمی بمه هیئت های دیگر هم روانه خواهند شد . سپس موضوع ایجاد مراکز علمی و رصدخانه های دائمی مطالعه خواهد شد که در اماکن نفوذ ناپذیر ، کارکنان آن مراکز بتوانند همیشه زندگی کنند و از زمین هم آب و غذا برای آنان رسانده شود .

اگر رشته اندیشه را در همین جهت ادامه دهیم میتوان در پیش نظر مجسم کرد که در آینده دورتر مؤسسات صنعتی (یعنی فابریکها، کارخانهها، کانها و غیره) بوجود خواهد آمد که ثروتهای طبیعی این جسم آسمانی را که هنوز بر ما مجهول است بنفع نوع بشر مورد استفاده قرار خواهد داد. این نوع مؤسسات که بر اساس متداول کردن فوق العاده وسیع دستگاههای خودکار و تله مکانیک کار خواهند کرد در هر حال نیازمند ایجاد نقاط مسکونی نسبتاً بزرگ خواهند بود. بدیهی است که در کره ماه مراکز گرفتن سوخت و لوازم دیگر برای موشکهای عازم مسافتات دور تر کیهان بسوی مریخ و زهره و سیارات دیگر هم بوجود خواهد آمد.

این قبیل حدسیات بنظر بعضی ممکن است نوعی خیالبافی باشد ولی اگر بدوران گذشته رجوع کنیم آنچه در روزگار ما حقیقت است برای پیشینیان خیالی بیش نبود. تا همین چندی قبل قاره قطب جنوب بکلی بدون سکنه بود، اما حالا در آنجا دیه های بزرگ احداث شده است.

شک نیست که اصول و لوازم فنی جامعه شوروی قادر خواهد بود بر آن مشکلاتی هم که اقامت آدم در ماه با آن مواجه میگردد، فائق شود. اگر هم انسان نتواند در تمام سیارات منظومه شمسی سکونت گزیند، بسیاری از آنها برای او قابل سکونی خواهد بود و نخستین مرحله این استیلا بر کره ماهست.

بنفشه

هست بنفشه مگر قاصد اردیبهشت

کز همه گلها دمید بیشتر از طرف کشت

وز نفسش جو بیار گشته چو باغ بهشت

کوئی با غالیه بر رخس اینزد نوشت:

کای گل مشکین نفس مرده بر از نو بهار

(فانوسی)

مدرسه نایبانیان

درس معمولی رسم در کلاس دهم بود. معلم دفتر کلاس و استوانه های مختلف را روی میز گذاشت. بچه ها هنوز تحت تأثیر روز یکشنبه قبل بودند و با صدای نسبتاً بلند نجوا میکردند:

- چرا به اسکی نیامدی؟
- کتاب جالبی را شروع کرده بودم که نمی توانستم از آن منفک شوم.
- ما خوب گردش کردیم، حتی مدت... ده دقیقه هم راه را گم کردیم.

معلم با مداد بروی میز زد و گفت:
ببینم تکالیف خود را چطور انجام داده اید (با سرعت از میان ردیف های نیمکت ها حرکت میکرد)
- چه میشود گفت، مقطع های استوانه ها منظم و خوب از کار در آمده است. حالا چند سؤال میکنم. ویلوف، لطفاً بگوئید چه چیزی در پروژ کسیون اول، هلال ناقص میدهد و در پروژ کسیون دوم، محیط دایره. فکر کنید.
- تخم مرغ.

- صحیح است. شکلی را رسم کنید دو در پروژ کسیون، که از تقاطع مخروط با سطح متوازی با پایه آن حاصل میشود.
صحیح است، ذوزنقه و دو دایره که دارای مرکز واحد است.

موضوع درس امروز - شکل شلجی است. معلم توضیح مفصلی داد و هر يك از شاگردان شروع به کشیدن خط منحنی کردند. قبل از پایان درس، معلم نقشه هائی را، که در آنها درسه پروژ کسیون یا تاقان، پایه بازویی، روروك ماشین رسم گردیده است میان آنان تقسیم کرد. ده دقیقه بعد هم مدل های این قطعات را که دقیقاً از پلاستیلین ساخته بودند جمع کرد.

ممکن است پرسید :

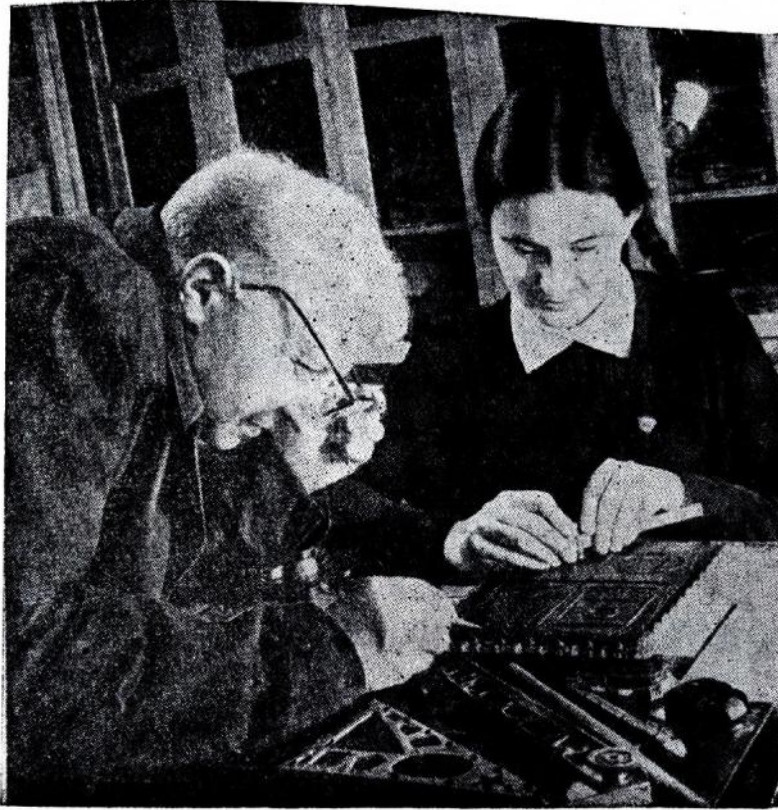
- این کار چه اهمیت خاصی دارد ؟ آخر این قبیل درسها در هر يك از مدارس هست .

ولی اصل مطلب همین است که صحبت از مدرسه ای مانند «هر يك از مدارس» نیست . درس رسم که از آن حکایت کردم ، هر هفته در کلاس دهم مدرسه ناینایان مسکو داده میشود .

رسم و گرافیک برای ناینایان ، درست مثل موسیقی برای کرها عجیب بنظر میرسد . لیکن دوره درس رسم حقیقتاً جزو برنامه شده و دانش آموزان ناینایا در سراسر کشور با موفقیت بفرگرفتن آن اشتغال دارند . آموختن رسم منحصر بدانش آموزان کلاس دهم نیست . من در موقع درس نقاشی هم حضور داشتم - آری ، آری درس نقاشی ! و در کلاس سوم همان مدرسه بچه های نه ساله اردک کوچک ، گلابی ، لیمو و آلبالوهائی را که در موقع تعطیلات کشیده بودند بمن نشان دادند . در میان بیست نوع ماهی که بطرز برجسته روی ورقه نقش شده بود ، اطفال ناینای مادر زاد بدون اشتباه ، ماهی اسبله ، ماهی ریز سفید و بوری ماهی را پیدا میکردند . در حضور من بچه ها انواع صیفی و سبزیها را نقاشی میکردند ، آنهم بقدری شبیه ، که هر آدم بینائی میتواند بدون اشتباه تشخیص بدهد . رسم ها و نقشه های هیکل های کوچک حیوانات و پیکر های نویسندگان نامی را که در تالار گرافیک بما نشان دادند و بادست دانش آموزان ساخته شده نوعی از معجزه بود . موفقیت های دانش آموزان گاهی حتی خود معلم را که موجد تیفلو گرافیک (گرافیک برای ناینایان) است دوچار حیرت میکند

اعتراف میکنم که بعمارت بزرگ چهاراشکوبه مدرسه شبانه روزی ناینایان بدون هر اس نزدیک نمیشدم . کودکانی در آنجا بودند که هرگز آسمان و خورشید را ندیده بودند و نمیدانستند چمنزار غرق در گلها و ریاحین در فصل تابستان و نقاطی که در فصل زمستان از برف سراسر سفید است و همچنین دیوار های کنگره دار کاخ کرمل و ستونهای تئاتر بزرگ چیست !

هنگامی وارد مدرسه شدم که هیاهوی بانشاط دانش آموزان در موقع تنفس آغاز شده بود . دختر بچه ها و پسر بچه ها سر از پای نشناخته روی پلکانها و در راهرو ها دوندگی میکردند . یکی دست بکشتی گیری زده



بود ، دیگری با صدای بلند تکلیف خود را حاضر میکرد . بعد که من در سردرسها و درکار گاهها حضور یافتم و مطلع شدم که مسابقات ورزشی و راه پیمائی های سیاحتی و موسیقی و تئاتر (در این مطلب اشتباه نشده است) بطور ثابت و عمیق وارد زندگی دانش آموزان شده است ، فهمیدم که ترس و وحشت من بیهوده بوده است . اولیای مدرسه کوشش میکنند که افرادی با صفات ممتاز بجامعه تحویل بدهند و در این کار موفق هم می شوند - بدین سبب که وقتی صحبت از اطفال است ، دولت حساب پول را نمیکند و هم بدین علت که تمام جامعه بآنان توجه دارد و هم برای اینکه آنان را یازده سال اشخاص با روح و حساس و با حرارت پرورس و تعلیم میدهند . یکی از آنها نیکلای آنا تولیه ویچ سفسکی است . (همان کسی که در آغاز این داستان بنام معلم از او نام بردم)

با ظهور حروف نقطه ای برای ناینایان ، در های عالم معلومات بروی آنان باز شد - آنها امکان یافتند بخوانند و بنویسند . اکنون برنامه های مدارس مخصوص ناینایان تقریباً هیچ تفاوتی با برنامه های دبیرستانهای معمولی ندارد . اصولاً بچه های ناینایان بسیار خوب درس میخوانند . حافظه و رزیده ، قدرت تمرکز فکر و توجه با حساسیت که پراکنده نمیشود با آنان کمک میکند . لیکن در طول ده ها سال ، با وجود تمام پیشرفت های تیفلوپداگوژی ، مدرسه به اطفال تحت سرپرستی خود فقط معلومات لفظی میداد بی آنکه آنها را با تجربه توأم کند . تصور و تجسم ناینایان درباره محیط و راجع بواقعیت حقیقی بسیار محدود بود . ناینایان چگونه میتوانند این جهان متنوع را درک کند . ناینایان فقط میشوند و لمس میکنند . اما « رؤیت » با دست در مورد چیز های فیزیکی مقدور است - یعنی همان چیز هایی که در کنار شخص قرار دارد و از حیث شکل و ابعاد قابل لمس است . صحیح است که طرق دیگر کسب معلومات هم وجود دارد - مانند مدل و نقشه بدوی و ساده هندسی مسطح . ولی مدرسه چقدر مدل میتواند داشته باشد ؟ همان مقدار خیلی از لوازمی که در کتابهای درسی درباره آنها بحث میشود و ناینایان درباره آن تصور و تجسم بصری دارند .

نقشه ؟ - بچه ها در کتاب ، دایره ، مربع و ذوزنقه را مییافتند . بعد آنها با این ساخته های آماده عمل میکردند . لیکن چگونه ممکن بود رسیدگی کرد که آیا تصور آنها درباره مثلث صحیح است یا نه ، تا چه رسد به معماری عمارت بسیار مرتفع یا ساختمان کشتی یخ شکن کنونی ؟ چگونه میشد این تمثالها را با مفاد و مفهوم قطعی اشباع کرد ؟ چنین بنظر میرسید که در سال ۱۹۳۳ « نیکالای سمفسکی » معلم جوان را مسائل لاینحل از همه طرف احاطه کرده بود ولی او با استقامت و اصرار مدتی دراز بسوی هدف پیش میرفت . فقط در سال ۱۹۴۵ اولین درس علنی تشکیل یافت که در آن سمفسکی نتایج کار خود را نشان داد . او توانسته بود وسیله تعلیم موضوع عمده - یعنی ایجاد شکل فضائی را از روی تصویر سطحی (صاف) و تصویر مستقل اشیاء دارای ابعاد را روی سطح هموار - بکوران پیدا کند .

مگر هر آدم بینا از بدو کودکی همین را فرا نمیگیرد ؟ مادری که روی تصویر چیزهایی را به کودک نشان میدهد که او قبلاً در زندگی خود دیده است ، همین توانائی « نگاه کردن » را با او میآموزد . همین مطلب

را هم او از هریک از تجربیات روزانه فرا میگیرد .
 بنابراین بکور هم باید آموخت که تصویر (صاف) را بحالت فضائی
 درآورد : چیزی را که دست هایش لمس میکنند « ببیند » ، معلم هم در آن
 حین باید امکان داشته باشد درستی تصورات او را رسیدگی کند . این
 مطلب دوم اهمیتش کمتر از مطلب اول نیست . مگر اتفاق نیفتاده است که
 معلم مزبور پس از گفتگوی صمیمانه با یکی از شاگردان سابق خود ،
 که اکنون متخصص آموزش و پرورش یا حقوق دان شده است و پس از رسیدگی



نمونه ای از کارهای دستی شاگردان

بمعلومات او ، ناگهان کشف
 میکرد ، که در جنب نمره عالی از
 ریاضیات ، تصورات خط حتی در
 باره ساده ترین اشکال هندسی
 هم نهفته است .

متود سمفسی مبتنی است
 بر طراحی قائم الزوایا با کمک
 دستگاه مخصوص . دستگاه
 عبارت است از تخته نقشه کشی
 باندازه 240×320 میلیمتر ،
 که روی آن سلولوئید شفاف
 میگذارند و روی آن قشری از
 ماستیک میمالند که نه خشک میشود
 و نه دستها را کثیف میکند .
 دستگاه دارای خط کش نقشه
 کشی بلند بشکل T و جعبه پرگار
 با مقداری ابزار مخصوص نقشه

کشی است مانند : پرگار ، قلم نقشه کشی ، ابزار ماله ماندی برای صاف
 کردن ماستیک و آلات دیگر . اگر با « تیرلین » خطی کشیده شود ،
 نوک دوبره آن ، ماستیک را تا روی صفحه سلولوئیدی زیر آن خواهد برید
 و در روی سطح آن ، خط کاملاً محسوس و قابل لمسی بارتفاع قریب ۵ را
 میلیمتر نمایان میگردد ، چنانچه بخواهند ، با گذاشتن کاغذ حساس نسبت بنور
 (کاغذ عکاسی یا اوزالید) زیر سلولوئید ، میتوان عکس تصویر را که

روی ماستیک نقش شده است بدست آورد. چنین عکسی را هر بینائی بخوبی تشخیص میدهد.

منعکس ساختن اطراف مختلف شیئی، که از تلفیق وتوام کردن آنها میتوان شکل حجمی درست کرد، علاوه بر اینکه برای اطفال نابینا مقدور است، معلوم شده که آنها را زودتر وآسان تر از بینایان هم فرامیگیرند. این موضوع برای هر بچه کوچکی طبیعی ومفهوم است چون طفل بینا هم مادامی که او را با مفهوم دورنما آشنا نکرده باشند، واقعیت را همینطور تصور ومنعکس میکند. طراحی قائم الزاویا یگانه زبان ترسیمی است که اطفال را در مدرسه نابینایان بآن زبان تعلیم میدهند.

بدیهی است که ازین مدرسه نقشه کش یا نقاش فارغ التحصیل نمی شود. هدف این است که شاگردان را وادار کنند که بطرز فضائی فکر کنند، تصورات فضائی آنان را توسعه و ترقی بدهند و بآنها امکان بدهند که تصورات خیالی خود را در روی کاغذ منعکس نمایند. تیفلوگرافیک، تا حدی فقدان بینائی را جبران میکند و آشنائی نابینارا با دنیا وسعت میدهد. همچنین باو امکان میدهد که نقشه را بخواند و تمثالهای قطعی فضائی را مجسم نماید و بکار برد. نابینا برای ارتباط با بینایان با کمک تصویر، اسکیز و « شما » وسیله مناسبی بدست میآورد. ازین موقع تحصیل نابینایان بتحصیل بینایان بسیار نزدیک میشود.

تیفلوگرافیک امکانات معلم را هم خیلی وسعت میدهد! زیرا معلم مدرسه نابینایان قادر نبود از تخته یعنی ساده ترین وسیله ای که در ظرف سده های متمادی آزمایش شده و برای توضیح بصری بهترین وسیله است، استفاده کند. حالادیگر تیفلوگرافیک بشکل دستگاه « سمفسکی » امکان میدهد که معلم از تخته استفاده کند.

تعلیم گرافیک (تعلیم ترسیمی) از کلاس اول از نقش جبهه ای ساده ترین اشیاء مسطح روی ماستیک شروع میشود. در کلاس دوم بچه ها با « پروژکسیون » دیگر، یعنی منظره از بالا آشنا میشوند. در کلاس سوم روی میز کودک اشیائی گذاشته میشود که گذشته از مقطع قائم الزاویه، مقطع مدور هم دارد. در کلاسهای چهارم و پنجم بچه ها خواندن، نقاشی وساختن اشیاء بفرنج تر را از گل فرا میگیرند. فقط در کلاس ششم، طفلی که نقاشی بدوی را تعلیم گرفته، یعنی اشیاء نسبتاً سهل و آسان را روی سطح میتواند منعکس نماید، میتواند آنها را بخواند، مدل سازی کند و

ضمناً مثل بینایان بنویسد. درین موقع شروع بتعلیم گرفتن رسم (نقشه کشی) میکنند.

تعلیمات چند ساله ، استعداد نایبایان را در مورد انتقال تصاویر مسطح و تصاویر حجمی رشد و ترقی میدهد. با این ترتیب ، جوانان هر شیئی را که با آن از روی تصویر یا نقشه آشنا شده اند مدل سازی میکنند.



ولی چه مقدار لوازم و منابع برای خواندن باید آماده داشت؟ حتی يك كلمه بدون تصور و تجسم نباید آموخت! چه قدر تصاویر و رپرودو کسیونها و آلبومها و کتابهای مصور درسی برجسته ضرورت دارد تا در تمام دوره های مدرسه برای تمام رشته های دروس مورد استفاده واقع شود.

تا چندی قبل هنوز چاپ تصاویر برجسته کلاس ساده ای نبود. آنها را بوسیله قلمزنی، گالوانوپلاستیک یا لچیم که در روی حلبی می

ساختند و گران بها بود. سفسکی تهیه آن را خیلی ساده تر و ارزانتر کرد. او سه نوع وسایل و لوازم یا بقول خودش « کمپوزیسو نهایی پلاستیک » تهیه کرد. اکنون هر معلمی میتواند آنها را در مدرسه خود تهیه کند. تصویر از پروژکتور روی برگ کاغذ ضخیم منعکس میگردد، روی خطوط آن مداد میکشند و بعد ترکیب مخصوصی روی آن میریزند. بعد از سفت شدن آن مایع از حیث شکل مثل سیم (مفتول) میشود. کاغذ مرطوبی را که روی آن « ماتریسی » بگذارند برای چاپ تصاویر برجسته کافیت.

باید دید که نوآموزان در کلاس اول با چه ذوق و شوقی تصاویری را که بدین ترتیب برای کتاب « مسافرت فرح بخش از حرف آ تا حرف یا » اثر ساموئیل مارشاک چاپ شده است میخوانند تا بتوان بدرستی به ارزش بسیار این پیشنهاد سفسکی پی برد. بی جهت نیست که او با اطمینان میگوید که در آینده نزدیک حرفه جدید « یعنی نقاشی برای نایبایان » حتماً بوجود خواهد آمد.

روزی سمفسکی بدختر بچه ای که تازه ازده آمده بود و طبیعی است که حیوانات خانگی را میشناخت، تصویر برجسته خوک را داد. انگشت های دخترک نابینا مدتی دراز تصویر را لمس کرد و عاقبت با تردید گفت .
- گویا میز است .

- به چه دلیل میز است ؟

- چهار پایه دارد . . .

دختر دهاتی که جای خود دارد ! اخیراً يك معلم نابینای انگلیسی بمدرسه آمد و در تالار رادیوتکنیک و در کلاس پیانو و در تالار عمومی امتحانات و اطاقهای خواب گردش کرد . این مرد متین خود دار تا به تالار گرافیک نرسیده بود از هیچ چیز تعجب نمیکرد . مهمان را جلو یکی از لوحه های متعددی که روی دیوارها نصب کرده بودند بردند و تکلیف کردند که هر تصویری را که میل دارد « بخواند » . معلم انگلیسی هیچیک از تصاویر را نتوانست بخواند . موقع تنفس بود . سمفسکی نگاهی براهرو کرد و اولین پسر بچه ای را که نزدیک بود صدا کرد . آن شاگرد کلاس ششم فوراً لوحه دیرینه شناسی را با اشکال سوسمارهای بزرگ بخواند و مهمان را بکلی گیج کرده بیرون دوید .

معلمین تیفلوگرافی هرچه بیشتر تجربه می اندوزند ، حدود امکانات گرافیک (تعلیم ترسیم) نابینایان بیشتر بسط و وسعت مییابد . معلوم میشود که حتی مفهوم دورنما برای اطفال نابینا قابل درک و تشخیص است . در آخر سال تحصیلی گذشته وقتی که سمفسکی نخستین بار مکعبی را که بطرز دورنما کشیده شده بود به بچه ها نشان داد ، آنها شك نداشتند که معلم آنان تصمیم گرفته است با آنها مزاح کند . اما حالا شاگردان کلاس دهم خودشان هم اشکال هندسی را بطرز دورنما رسم میکنند .

سمفسکی آرزومند است فونوفیلم های مخصوص برای نابینایان ایجاد کند (برای هر يك ازفیلمها باید مجموعه ای از تصاویر برجسته تهیه شود که مفاد آن تصریح کند و توضیح بدهد) ، در فکر دایرة المعارف مصور و اطلس های لازم برای تمام کتابهای درسی و کتابخانه کوچک برای دوره قبل از مدرسه نیز میباشد که به نابینایان کمک کند تا دنیا را بطرز تازه ای « ببینند » . بدیهی است تمام اینها بامرور زمان بوجود خواهد آمد همانطور که کتابخانه های مخصوص ، بنگاههای نشریات ، کلوبها ، کارخانه ها و آزمایشگاههای تیفلوتکنیک و بسیاری چیزهای دیگر در چهل سال اخیر

برای نایبانیان بوجود آمده است و بآنان امکان داده است که خود را افراد مفید کامل عیار بدانند .
 سده های متمادی تصور میشد که نصیب نایبانیان ، تنها کارهای دستی است ، سده های متمادی آنان به تاییدن طناب و بافتن سبد اشتغال داشته اند ولی اکنون در کشور شوروی این مسئله بطرز دیگری حل میشود : کار نباید برای نایبانیان فقط وسیله امرار معاش باشد . برای هر نایبنا هم مثل هر بینامی دورنمای زندگی ضرورت دارد . کار باید فکر نایبنا را بیدار و قدرت تخیل او را تحریک کند . معلوم شده که قریب پانصد نوع کار وجود دارد که نایبانیان میتوانند انجام دهند . در میان نایبانیان ، میتوانید متخصص با - لستیک و تراشکار ، دانشمند بزرگ ریاضی دان و معلمه فیزیک ، گوینده و ماشین نویس ، زمین شناس و چلنگر را مشاهده کنید . بدون شبهه تیفلوگرافی این فهرست را وسعت میدهد و چنان انواع و اقسام فعالیت را برای نایبانیان مقدور و میسر میسازد که تا همین اواخر آرزوی آن هم محال و ممتنع می نمود .

سه تار عبادی

ز شوق ، سوز دل آمیختم بناله ساز
 که ساز در کف معبود من «عبادی» بود
 چراغ دوده مرحوم میرزای شهپس
 که شهره در همه عالم به اوستادی بود
 بساز و پنجه استاد نکته ها می رفت
 که ابتکاری و زوقی و اجتهادی بود
 مداد سر بخط شهریار شیرین کار
 سه تار دستخوش زخمه «عبادی» بود
 (شهریار)

منجنیق ها سفر میکنند

جنگلی از منجنیق ها منظره عادی منابع نفت است . ولی آیا در معادن نفت منجنیق ها از ضروریات حتمی است ؟ هنگام حفر چاه ها از منجنیق ها برای پائین دادن لوله های حامل مته چکشی یا مته توربینی استفاده می شود . ولی بعد از حفر چاه چگونه ؟ معلوم شده است که پس از حفر چاه هم منجنیق ضرورت دارد ، چنانکه گاه مجبور میشوند در چاه های حفر شده تعمیرات تحت الارضی بکنند



و تلمبه عمقی را که نفت را بسطح زمین میرساند عوض کنند و یا میله چاه را از ماسه پاک کنند . حساب شده است که برای این نوع کارها هم منجنیق ها سالی ۱۵ روز مورد استفاده واقع میشود ، پس ۳۵۰ روز یعنی ۶۸ درصد وقت را هم بیکار میمانند . هر منجنیق ، بیش از ده تن فلز است . در هر معدن نفت هر چند کوچک هم که باشد ، معمولاً بیش از ۲۰۰ منجنیق وجود دارد . فلزی که

برای آنها مصرف شده است برای ساختن کشتی بزرگ دریائی یا ۷۷۰ اتومبیل « گاز-۵۱ » کفایت میکند . اما این ارقام فقط مربوط بیک معدن است .

جنگلی از منجنیق ها ... شاعران درباره آن اشعار شورانگیزی میسروده اند . لیکن مخترعین ، طراحان سازنده و مهندسین بدون وجد و شغف خاصی در فکر هزاران هزار تن فلزاتی بودند که سالی ۳۵۰ روز بیهوده میماند .

چنین بنظر میرسید که حل این مسئله سهل و آسان است : منجنیق‌ها باید متحرك باشند. در اینصورت در هر معدنی دو تا سه منجنیق کافی بود. کارکنان نفت از مدت‌ها قبل در این آرزو بودند . ولی بر آوردن این آرزو کار آسانی نبود زیرا هر منجنیق به ارتفاع يك عمارت هشت‌اشکوبه است. مگر حرکت دادن چنین بنای عظیمی آسان است !

این مسئله بفرنج هم حل شد . انستیتوی تهیه ماشینهای نفت در آذربایجان دستگاه کامل متحرکی موسوم به «آک - ۵۰» طراحی کرد و ساخت . این دستگاه عبارتست از اتومبیل باری «یا آژ - ۲۱۰» که برج ۲۴ متری تلسکوپی و دستگاه جراثقال نیرومندی برای بالا کشیدن لوله‌ها روی آن نصب شده است . این دستگاه کامل دارای تازه‌ترین وسایل فنی برای تعمیرات زیرزمینی و اتصال دادن سریع لوله‌ها میباشد .
 اخیراً اولین دستگاه کامل «آک - ۵۰» از کارگاههای کارخانه ماشین سازی «لیشکینسک» خارج شد.

پس از اندک مدتی ظاهر و منظره معادن نفت بکلی تغییر خواهد کرد. جنگل منجنیق‌ها محو میشود و معادن نفت دارای شبکه وسیع و انبوه جاده‌های آسفالتی خواهد شد . شخصی هم که از کنار معادن عبور کند منظره خارق‌العاده‌ای مشاهده خواهد کرد : خواهد دید که اتومبیل‌های باری نیرومند که برچی روی اطاق آنها نصب است ، از چاهی بطرف چاه دیگر نفت حرکت میکنند .

دلی بدست آر

زنهار صفی ، هزار زنهار صفی

هرگز دل هیچکس میازار صفی

تا بستوانی دلی بدست آر ، صفی

سر رشته همین است ، نکهدار صفی

(صفی علیشاه)

سیاره شوری

هدف و مسائل مربوط به پرتاب آن

یکی از مسائل عمده تحقیقات علمی که اکنون با کمک موشک کیهانی شوری اجرا گردیده عبارتست از مطالعه اشعه مرموز کیهانی .

تا کنون اطلاعات درباره اشعه کیهانی از طریق بررسی ترکیب و خواص آنها در نزدیکی زمین و در میدان جاذبه مغناطیسی زمین بدست میآید که تا حدی این نوع اشعه را با تحریف کردن منظره عمومی منعکس مینماید . میدان مغناطیسی زمین نوعی تله برای اشعه کیهانی ایجاد میکند و در نتیجه در نزدیکی زمین ذرات تشعشع کیهانی اندوخته میشود که در اطراف سیاره ما سیر میکند .

مادامی که دستگاه اندازه گیری اشعه کیهانی در محیط تأثیر جاذبه مغناطیسی زمین باشد ، مطالعه و بررسی اشعه کیهانی که از اعماق فضای بین ستارگان بسوی ما میآید تا آخر و از جمیع جوانب میسر نخواهد بود و حال آنکه این امر از نظر علمی فوق العاده جالب توجه است .

تا همین اواخر تصور میشد که تمرکز گاز در فضای بین ستارگان اندک است و بوسیله واحد های ذرات در سانتیمتر مکعب اندازه گیری میشود . لیکن حقایق دیگر هم مشاهده میشد که باستناد آنها حدس زده میشد که سفتی گاز بین ستارگان تا هزار ذره در سانتیمتر مکعب میرسد . برای تعیین نهائی عظمت این تمرکز ضرورت دارد که اندازه گیری مستقیم سفتی آن در مسافت چند ده هزار و حتی چند صد هزار کیلو متر از سطح زمین عملی گردد .

سپس برای تعیین این موضوع که اجسام سنگی آسمانی برای کشتی های آینده بین سیارات تا چه حد خطرناک است و همچنین برای حل مسائل مربوط به تحول و بوجود آمدن منظومه های سیارات ، دانستن سفتی اجسام

سنگی آسمانی دور از فضای زمین و سرعت آنها (به تخمین از ۱۲ تا ۷۵ کیلومتر در ثانیه) و توده آنها (از يك ده هزارم گرم و بیشتر) فوق العاده اهمیت دارد . این اندازه گیری ها را هم فقط با موشك کیهانی میتوان اجرا نمود که بمسافت خیلی زیاد از زمین دور شده باشد .

برای کشتی های آینده بین سیارات و برای اداره کردن پرواز آن ناوها دانستن این مطلب ضرورت دارد که چه میدانهای مغناطیسی در اطراف سیارات دیگر وجود دارد . در درجه اول ، بقرار معلوم باید انتظار فرستادن دستگاههای پرنده را بماه داشت . بدین سبب اکنون دیگر تعیین این موضوع اهمیت دارد که آیا میدان مغناطیسی در اطراف ماه وجود دارد یا نه و اگر هست از حیث بزرگی و فعال بودن چگونه است . همچنین باید تعیین نمود که امواج رادیویی در فضای بین سیارات تا چه مسافت بعیدی میتواند انتشار یابد و برای ارتباط رادیویی در فضای بین سیارات از چه ارتعاشاتی یا بعبارت دیگر از اندازه های (طول) امواج باید استفاده کرد .

بالاخره قبل از ساختن موشك های مختلف کیهانی و فرستادن آنها بفضای بین سیارات و قبل از قرار دادن حیوانات یا انسان در دستگاههای پرنده لازم است که طراحان يك سلسله ضریب ها را رسیدگی و تصدیق نمایند و روش محاسبه خط سیر آنها را بطور دقیق تعیین کنند .

تمام این مسائل و بعضی مسائل دیگر انتخاب سمت پرواز اولین موشك کیهانی شوروی و تجهیز آنرا بادستگاههای لازم اندازه گیری تعیین و مشخص نمود .

ساختمان موشك و دستگاههای آن

موشك کیهانی شوروی دارای چند مرحله (پله) است . آخرین مرحله آن با محفظه نفوذ ناپذیر جدا شونده آن که حاوی دستگاههای تحقیقاتی است ، پس از مصرف شدن تمام سوخت آن ۱۴۷۲ کیلوگرم وزن دارد .

شبکه خودکاری ، پرواز آخرین مرحله موشك را اداره میکنند . آن شبکه وضع و طرز قرار گرفتن موشك را در فضا و سرعت حساب شده آن را در پایان کار موتور آن تأمین میکند .

غیر از محفظه حاوی دستگاههای تحقیقات علمی و آلاتی که پرواز

را تامین مینماید، در بدنه آخرین مرحله موشک اشیاء زیر وجود دارد :

۱ - دو دستگاه فرستنده رادیویی با آنتن هائی که روی ارتعاشات ۱۹/۹۹۷ مگاهرتس (مگاسیکل) و ۱۹۹۹۵ مگاسیکل کار میکنند .

۲ - کنتور اشعه کیهانی .

۳ - شبکه رادیویی که با کمک آن خط سیر پرواز موشک پیش بینی و حرکت بعدی آن حساب میشود .

۴ - دستگاه مخصوص برای تشکیل ستاره دنباله دار مخصوص از سودیوم .

دستگاه اخیر اجازه داد خط سیر پرواز موشک با وسائل اوبتیک رؤیت و رسیدگی شود . در فاصله ۱۱۳ هزار کیلو متر از زمین هنگامی که موشک تقریباً یک ثلث راه تاما را پیموده بود از آن دستگاه ابری از سودیوم بخار مانند خارج گردید . طبق محاسبه یک کیلو گرم سودیوم تبخیر شده در آن فاصله میباید « ابر » مصنوعی ایجاد میکرد و رؤیت آن را تامین مینمود .

محفظه گوی مانند با دستگاه های تحقیقاتی که از مرحله آخر موشک جدا شده است ، در قسمت جلو موشک در زیر سرپوش استحقاظی قرار داشته است . در نیم دایره جلو محفظه چهار آنتن بشکل « سبیل » قرینه یکدیگر نصب و از آن خارج شده بود . آنها علامات دستگاه های فرستنده رادیویی را که در داخل محفظه قرار داشت ، مخابره میکردند .

در میان آن آنتن ها میله الومینیومی مشهود بود که در انتهای آن دستگاه اندازه گیری میدانهای مغناطیسی زمین و ماه تعبیه شده بود . در همان نیم دایره محفظه دو « تله » پروتونی و دو دهنده « پینرو-الکترونیک » برای مطالعه ذرات سنگهای آسمانی قرار داشت .

در داخل محفظه اشیاء زیر نصب شده است :

۱ - دستگاه هائی برای کنترل رادیویی خط سیر موشک : دستگاه مذکور عبارت است از مجموعه گیرنده ها و فرستنده های رادیویی که روی ارتعاشات ۱۸۳۳۶ مگاسیکل کار میکنند .

۲ - فرستنده رادیویی که روی ارتعاشات ۱۹۹۹۳ مگاسیکل کار میکند .

۳ - دستگاه فرستنده رادیویی که نتایج اندازه گیریهای علمی و نیز

درجه حرارت و فشار داخل محفظه را بزمین مخابره می‌کرد .
 ۴ - دستگاه هائی برای مطالعه ترکیبات جزء گاز های بین سیارات
 و تشعشع « فوتونی » خورشید ، اندازه گیری میدانهای مغناطیسی ، ذرات
 سنگهای آسمانی ، برای ثبت هسته های سنگین در تشعشع بدوی کیهانی ،
 ثبت سرعت و شقوق سرعت اشعه کیهانی و برای ثبت فوتون ها در تشعشع
 کیهانی .

تمام دستگاههای رادیویی و علمی از جریان برقی استفاده می‌کردند
 که باتریهای تفره ای و رویی و باتریهای اوکسید دو مرکور میدادند .
 در داخل محفظه فشار معادل ۱۳/۱ اتموسفیر و درجه حرارت قریب
 ۲۰ درجه سانتیگراد روی صفرتامین میشد . جریان و دوران اجباری گاز
 در داخل محفظه که در شرایط از بین رفتن وزن دینامیک ضرورت دارد ،
 بوسیله دستگاههای تهویه عملی می‌گردید .
 محفظه پس از آنکه دستگاه محرک (موتور) از کار افتاد از
 مرحله آخر موشک کیهانی جدا شد .
 مجموع وزن دستگاههای علمی و اندازه گیری با محفظه و منابع
 رساندن نیروی برق که در آخرین مرحله موشک کیهانی قرار داشت معادل
 ۳۶۱۳ کیلوگرم بود .

خط سیر موشک در پرواز

برای فرستادن موشک کیهانی بطرف ماه از آن عرضهای جغرافیائی
 زمین که در نزدیکی خط استوا واقع نشده است ، ناگزیر باید حرکت آن
 را در خط سیری هدایت کرد که در دو سطح منحنی میشود و بدیهی است
 که این امر بمراتب مشکل تر از آنست که موشک پرتابی بهر نقطه ای
 از سطح زمین هدایت گردد یا قمر مصنوعی زمین رها شود . ناچار غیر از
 جاذبه زمین باید گردش زمین دور محور خودش و جاذبه خورشید و ماه و
 همچنین حرکت نسبی زمین و ماه در فضا بگردد خورشید هم حساب بشود .
 برای اینکه هنگام حل چنین مسئله جامعی درست حساب بشود و از تمام
 جنبه های مثبت آن استفاده شود ، مقدم بر همه باید « لحظه رها کردن »
 موشک کیهانی طوری تعیین گردد که از جمیع جهات مفید تر باشد .
 موشک چند مرحله ای کیهانی شوروی در دوم ژانویه سال ۱۹۵۹ سر
 شب بعد از غروب خورشید بسمت مشرق رها شده بود .

پس از حرکت عمودی با کمک دستگا. خودکار ، موشک بتدریج بدوآبه پرواز مایل هدایت شد ، پس از آنهم به نسبت افزایش سرعت سیر ، شروع بدور شدن از سطح زمین کرد و تقریباً در خط سیر هندلوسی (هیپربولیک) بسمت حرکت زمین بدور خورشید رو باوج رفت . روز پرتاب - ۲ ژانویه - برای این انتخاب شده بود که با تعیین این نوع سمت حرکت موشک ، ماه در سر راه آن قرار میگرفت . در آن روز ماه در مرحله « آخرین تریب » خود بود و بنابراین ، درست جلو زمین و تقریباً در مدار آن واقع بود . موشک حرکت کرد و بر اثر کار موتور ها که بطور مقتضی حساب شده بود ، پرواز آن بسرعت زیاد میشد . موقعی که حداکثر ضروری حاصل گردید ، موتور های مرحله آخر از کار افتاد و سرعت پرواز تحت تاثیر جاذبه زمین روبکاهش رفت . در بدو امر کاهش سرعت شدید بود ، سپس به نسبت دور شدن از مرکز زمین و نیروی جاذبه زمین به نسبت تناسب معکوس مجذور فاصله تقلیل مییافت و سرعت پرواز موشک با تانسای دائم التزاید کاهش مییافت .

این مطلب را بوسیله ارقام مجسم نمائیم : اگر در نظر بگیریم که در ارتفاع ۱۵۰۰ کیلو متری سرعت پرواز موشک نسبت بجز کر زمین قدری بیش از ۱۰ کیلو متر در ثانیه بوده ، در ارتفاع ۱۰۰ هزار کیلو متری تقریباً معادل ۳۵ کیلو متر در ثانیه و در نزدیکی ماه قریب ۲۴ کیلو متر در ثانیه شده است . جسی که با چنین سرعتی نسبت بمه در کیهان با سرعت سیر میکنند میتواند از جاذبه ماه باکی نداشته باشد ، حتی اگر بخود سطح ماه هم نزدیک شود .

همینطور هم شده است . موشک کیهانی شوروی از فاصله ۵ - ۶ هزار کیلو متری ماه عبور کرده به سیر بمدار خود در اطراف خورشید ادامه داده و بدین ترتیب ، اولین سیاره مصنوعی منظومه شمسی شده است .

نتایج علمی

دستگاههای علمی که در موشک کیهانی شوروی تعبیه و نصب گردیده بود ، بطور عادی و طبیعی کار میکرد . اطلاعات مربوط به مطالعات علمی در مدت ۶۲ ساعت دائماً بوسیله رادبو مخابره میشد . اندازه گیریهای

زیاد ثبت شده و اکنون مشغول تنظیم آن هستند. لیکن تحلیل و تجزیه مقدماتی هم اکنون نشان میدهد که نتایج تحقیقات اهمیت علمی عظیمی دارد. بتدریج به نسبت تنظیم مطالعات، نتایج آن انتشار خواهد یافت. با وجود اینکه در بسیاری از نواحی که مراکز مطالعات پرواز موشک کیهانی با وسایل اوبتیک آنجا واقع شده هوا مساعد نبوده است، توانسته اند چند عکس ستاره دنباله دار مصنوعی از سودیوم را بر دارند.

کنترل مدار موشک کیهانی و اندازه گیری عناصر خط سیر آن با کمک سیستم رادیو تکنیک مخصوصی عملی میشود که با ارتعاشات ۱۸۳۶ مگاسیکل کار میکند. استفاده از فرستنده های قوی روی زمین و دستگاههای گیرنده فوق العاده حساس، اندازه گیریهای قابل اطمینان را تا فاصله قریب ۵۰۰ هزار کیلو متر تأمین میکنند. اطلاعات اندازه گیریها در لحظات دقیقاً مشخص زمانی بطور خودکار در «کود» رقمی روی دستگاههای مخصوص ضبط و ثبت میگردد. اطلاعات مذکور بمرکز محاسبه تطبیقی ارسال میشود.

تنظیم مشترک اندازه گیریها و اطلاعات اندازه گیری سیستم مراکز رادیویی اجازه داد عناصر مدار موشک با دقت تعیین گردد و حرکت آن در فضا مستقیماً تحت کنترل قرار گیرد.

اطلاعات بسیار غنی و سرشار اندازه گیریهای خط سیر پرواز نخستین موشک کیهانی شوروی و تجربه تنظیم آنها بطور خودکار با ماشینهای الکترونی محاسبه هنگام رها کردن موشکهای کیهانی بعدی اهمیت زیاد خواهد داشت.

لاله

لاله بر آمد بباغ با دل افروخته
سرخ قبایش بیریك دوسه جاسوخته
بهرش خیاط طبع سرخ قبا دوخته
یا که ز دلدادگان عاشقی آموخته
کش شده دل غرق خون گشته جگر داغدار

(قاآنی)

گذشته

به شاعر گرانمایه م. امید

نغمه ها در دلم گشته خاموش
خنده ها بر لبم خفته آرام
اشك من همچو باران پائیز
می نشیند بر خساره شام

خون شب میدود در رگ من
عطر مه پر کند دشت شب را
این سکوت دل انگیز دریا
یادم آرد زمان طرب را:

موجی از آرزوهای شیرین
کف زنان سوی ساحل شتابد
هر طرف میرود او شتابان
ای دریغا که « من » را نیابد!

سایه من - که از من جدا نیست -
 امشب از من چرا می گریزد؟
 این دل مانده از رفته‌هایم
 با من این سان چرا می ستیزد؟

ای گریزنده آهوی وحشی
 - ای جوانی جوانی جوانی
 روز کارخوش زندگانی -
 از بر من چرا می گریزی؟

ای گریزنده امواج دریا
 ای شب خفته بر دشت و صحرا
 ای دل مانده در سینه من
 بر غم من چرا می فزائید!

خواهم عطر بهاران بنوشم
 رنگ و روی خزان را نبینم
 خواهم ای دل شوی چون گذشته
 تا ز تو خوشه غم نجینم

تار عصب

شب میگذرد چنان مار ، تار عصب روانم
این تار بدتر از مار ، آزرده جسم و جانم
از یار مهربان نیست ، از لرزش عصب بود
رنجی که میکشیدم ، از یار مهربانم
شب های هجر تا صبح بیدار می نشستم
جانم بروز میسوخت ، این روز آن شبانم
گر غنچه خنده میزد هر بامداد در باغ
من همچو بلبل زار در شکوه بد زبانم
میسوختم چنان شمع ، چون نی همی سرودم
یک لحظه آرامیدن ، بی او نمی توانم
زیبائی طبیعت در چشم من نهان بود
از شعله های حسرت می سوخت آشیانم
روز سپید چون شب تاریک می نمودم
شام سیه ز وحشت بگشود می دهانم
خشم و غضب سراسر بگرفته بود تن را
از رنج و غصه کرده ، بار عصب کمانم
اعصاب خسته من فرسوده جسم و جان را
من را نمی گذارد آرام بگذرانم
دنیا پر از نکو نیست ، در چشم ماست زشتی
من راست بدگمانی با یار بدگمانم

گو گول

نویسنده کرامی روس

بمناسبت یکصد و پنجاهمین سال تولد نویسنده بزرگ روس، امسال در اتحاد شوروی مجالس جشنی بر پا گردید و آثار جاوید او در دسترس ادب دوستان گذاشته شد. در انجمن فرهنگی ایران و شوروی نیز جلسه یادبودی برگزار شد که ضمن گزارش انجمن با اطلاع علاقمندان خواهد رسید. بهمین مناسبت مجله پیام نوین نیز صفحاتی ازین شماره را بمعرفی گو گول و آثار برگزیده او اختصاص داد.

نیکالای واسیلیه ویچ گو گول در میان نویسندگان بزرگ نیمه اول سده ۱۹ روسیه دارای مقام بزرگ است. وی دوست و همکار و پیرو سنن پوشکین سرسلسله نویسندگان جدید روسیه است. گو گول در آثار خود سخنان تازه و انتقادی بسیار گفته است. نوشته‌های او سخت‌ترین لطمه‌ها را باصول زرخیدی دهقانان وارد کرده و کمک مهمی به بیداری و توسعه و ترقی آرمانهای انقلابی در روسیه نموده است. گو گول کوشش میکرد که خدمت گزار جامعه کشور خویش باشد. گو گول در سالهای شکفتگی قریحه استعداد خود نقطه مبداء و وضع نویسندگی خویش را چنین تعیین میکرد: «... زمانی فرا میرسد که تا تمام بستی‌های نفرت انگیز زندگی جامعه را نشان ندهی، بوسیله دیگری نمی‌توان آیندگان را بسوی ادمان عالی و زیباتری راهنمایی کرد».

گو گول نقش تاریخی خلاقیت خویش را درک نمیکرد. سرنوشت میهن او را تهییج مینمود. در زهرخند گو گول عشق آتشین میهن و بملت خود نمایان بود. وی خطاب به میهن خود با تشویش میپرسید: «روسیه! توازن دیگر چه میخواهی؟ چه رابطه مجهولی بین ما نهفته است؟ چرا اینطور بن نگاه میکنی، و چرا دیدگان پرانتظار را بمن دوخته‌ای؟...»

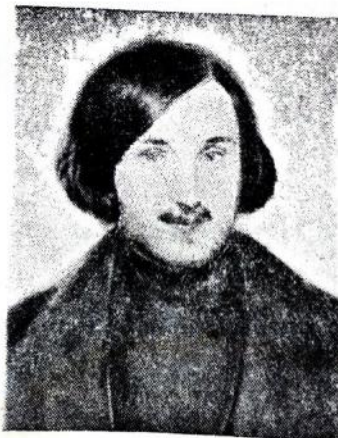
گو گول و پوشکین اساس تریخش ترین خط مشی رأیسم انتقادی را در ادبیات روسی سده ۱۹ استوار کردند .

در آثار گو گول دو موضوع واضح و صریح رامیتوان تشخیص داد : یکی موضوع قهرمانی و دیگری موضوع هجائی .

موضوع قهرمانی در داستان تاریخی معروف «تاراس بولبا» درخشانتر از سایر آثار وی مشهود است . کینه و نفرت نسبت بدشمنان میهن و همچنین وفاداری بی پایان نسبت بملت ، تکات خاص اخلاقی قهرمانان این داستان است .

آنها همه چیز را فدا میکنند : علائق خانوادگی ، رفاه شخصی و حتی جان خود را هم نثار میکنند .

در داستان «تاراس بولبا» گو گول عظمت و قدرت روحی ودلیربهای رزمی و کارهای باعظمت هم میهنان خود را ستوده و عشق بمیهن را بالاتراز همه چیز قرار داده است (چنانکه در خلاصه این داستان که در همین شماره چاپ شده ملاحظه میکنید) .



در تمثال های کمیدی «بازرس» نویسنده ، باقرار خودش ، میخواست است «هرچیز بدی را که در روسیه بوده یکجا جمع کند» چنانکه رزایل اخلاقی مانند : وحشیگری ، رشوه خواری ، اختلاس ، حقارت عقلی ، فسادکارمندان وملاکان و اشراف را بخوبی مجسم کرده است .

نظرات ضد زر خریدی دهقانان را گو گول بنحو کاملتر از «بازرس» در اثر بزرگ «نفوس مرده» بیان کرده است . گرتسن درباره آن چنین گفته است : «نفوس مرده» تمام روسیه را تکان داد .

گو گول نه تنها برای آثار استادانه و جاویدان خود گرامی است ، بلکه از لحاظ رفتار بسیار دقیق و سختگیری نسبت بهنرهم بسی ارجمند است .

نخستین نمایش «بازرس»

کمیدی «بازرس» اولین بار در سال ۱۸۳۶ در تئاتر آلكساندر وفسکی

در برتربورک بمعرض نمایش درآمد. مؤلف نمایشنامه هم در آن نمایش حضور یافت. وی از بازی هنرپیشه‌ها خوشش نیامد. درخصوص عکس‌العمل تماشاچیان، گوگول به شچپکین چنین نوشته بود: «... تأثیر این کم‌دی‌مهم و پرهیاهو بوده است. همه با من مخالفند و فریاد میزنند که من بهیچ چیز مقدسی پای بند نیستم، زیرا جسارت ورزیده چنین مطالبی را جمع با فرادخده متکزار گفته‌ام، تجار بامن مخالفند، حتی ادیبان هم دشنام میدهند ولی بتماشای نمایش میروند چنانکه برای نمایش چهارم هم نمیتوان بلیت پیدا کرد».

پوشکین و گوگول

دوستی پوشکین و گوگول نمونه‌ای عالی از روابط ذوقی دو نویسنده عالی‌مقام است. این هر دو از پایه‌گذاران سبک جدید حقیقت‌جویی در ادبیات روس بشمار می‌آیند. گوگول حتی هنگامی که تحصیل میکرد شیفته اشعار آزادمنش پوشکین بود و فصولی از منظومه‌های پوشکین را در دفتر خود نوشته بود.

در تاریخ ۲۰ ماه مه سال ۱۸۳۱ آرزوی دیرین گوگول عملی شد و در يك مجلس شب‌نشینی با پوشکین آشنائی یافت.

در سال ۱۸۳۴ گوگول بمقام استادی تاریخ عمومی در دانشگاه پتر-بورگ تعیین شد. در یکی از درسهای او، که دربدو امر با علاقه و حرارت زیاد تدریس مینمود، پوشکین هم حضور داشت. گوگول در «اعترافات» خود چنین نوشته است:

پوشکین مرا وادار کرد که جداً باین کار پردازم. او مدتی بود مرا متقاعد میکرد، که اقدام بنوشتن اثر بزرگی بکنم و یکبار پس از آنکه صحنه کوچکی را برایش خواندم، که برخلاف انتظار بیش از تمام آنچه قبلاً برایش خوانده بودم او را مبهور نمود، بمن گفت: (چطور با چنین استعدادی که تمام روحيات آدم را تشخیص میدهید و با چند نکته او را سراپا مجسم مینمائید، اقدام بنوشتن اثر بزرگی نمیکنید! این کار گناه بزرگی است!) در همان موقع هم پوشکین سوژه (نفوس مرده) را به گوگول داد.

گوگول شروع بتالیف «نفوس مرده» کرده، شتاب داشت به پوشکین خبر بدهد و در نامه مورخ ۷ اکتبر ۱۸۳۵ چنین نوشت: شروع بنوشتن «نفوس مرده» کردم. سوژه ایست طولانی که مبدل برومان مفصلی گردیده و بنظرم

خیلی مضحك خواهد شد... دلم میخواهد در این رومان ولو از يك جنبه تمام روسیه را نشان بدهم .

در همان نامه هم گوگول با اصرار خواهش کرده بود موضوعی برای يك كمدی باو بدهد و چنین نوشته بود: « لطف بفرمائید و سوژه ای ، چه مضحك و چه غیر مضحك بدهید ، ولی بشرط اینکه از مطالب خنده دار روسی خالص باشد . »

پوشکین هم چنین موضوعی به گوگول داد : آن موضوع عبارت بود از « بازرس » یعنی كمدیئی که بمنزله مرحله تحولی در خلاقیت نویسنده مزبور بود . اگر تا آن زمان آثار او دارای جنبه مضحك ملایم و دلنواز بود ، در عوض در « بازرس » تحت تاثیر مستقیم پوشکین ، هجو خشنانك و مهلك گوگول نمایان گردید .

فصول اول « نفوس مرده » را گوگول فرصت یافت برای پوشکین بخواند . در « اعترافات » خود چنین نوشته است : « وقتی که من فصول اول کتاب را برای پوشکین میخواندم ، وی که همیشه هنگام خواندن نوشته هایم میخندید ... کم کم قیافه اش گرفته و عبوس شد ... وقتی هم که قرائت را تمام کردم با لحن اندوهباری گفت : خدایا ، روسیه ما چقدر غم خیز است ! »

در مقاله خود تحت عنوان « چند کلمه درباره پوشکین » که در سال ۱۸۳۴ نوشته بود گوگول نخستین شخصی بود ، که پوشکین را بعنوان شاعر ملی بزرگ روس ستود و چنین نوشت : « پوشکین وجود خارق العاده و شاید منحصر بفرد است » .

قبل از عزیمت گوگول بخارجه ، بقول « یاکیم » نوکر گوگول . پوشکین تمام شب را تا صیبح در منزل گوگول نشسته بود و تألیقاتی را که شروع کرده بود میخواند و این آخرین دیدار آنان بود . مقدر نبود که گوگول دنباله « نفوس مرده » را برای دوست و راهنمای ادبی با وفای خود بخواند . پوشکین هلاک شد . گوگول خبر مرگ پوشکین را در پاریس هنگامی که عازم رم بود شنید و سخت متأثر و مغموم شد و چنین نوشت : « ... تمام لذات دوره زندگانی و تمام لذات عالی من با رفتن او نابود شد » .

گوگول پیاس دوستی گرانبهای خود با پوشکین و اهمیتی که برای

اومی شناخت چنین گفته است: « وقتی که من مطالبی مینویشتم، فقط پوشکین را در مقابل خود میدیدم... سخنان قاطع و بیرای او برایم گرامی بود. بدون مشورت با او هیچ کاری نمیکردم و هیچ چیز مینویشتم. هر اثر خوبی که من دارم مرهون اوست.»

ای. آ. گانچاروف در یکی از مقالات خود چنین نوشته بود: « هنوز از اسلوب پوشکین و گوگول بهیچوجه نمیشود دور شد. مکتب پوشکین و گوگول تا کنون هم ادامه دارد و تمام ما نویسندگان آثار بدیع و هنری فقط منابعی را که آنها توصیه کرده اند طرح و تنظیم میکنیم.»

کتاب همه چیز

هنگامی که گوگول هنوز دانش آموز دبیرستان ادبی بود از سال ۱۸۲۶ شروع بنویشتن مطالبی در دفتر قطوری کرد و آنرا « کتاب همه چیز» نامید. وی هر چه را که برایش جالب مینمود در آن ثبت میکرد: مانند اطلاعاتی راجع بتاریخ و اشعار و ضرب المثلها و قصهها و شرح عادات و معتقدات و اثنایه و لباس او کرائینیها و بالاخره فرهنگ روسی و او کرائینی را که خود وی تهیه نموده بود و کوشا بود در آن فرهنگ مفاهیم علمی لغات را تعیین نماید در کتاب مذکور نوشته بود.

تمام این مدارك و اطلاعات بعدها بدرد گوگول نویسنده خورد. مثلاً در داستانهای «شبهائی در کلاته نزدیک دیکانکا» او مکرر بیادداشتهای آن کتاب رجوع کرده است. سوژه داستان «شب قبل از عید یوحنا غسل دهنده»، «کلاغ»، بازی فرشتههای آبی در داستان «شب ماه مه» از آن کتاب اقتباس شده است. از سیزده قطعه داستان «بازار مکاره ساروچین» چهار قطعه را از «کتاب همه چیز» استفاده کرده است.

کتاب دوست

معروف است که گوگول خیلی بکتاب علاقه داشت. از بدو طفولیت با پول قلیل خود دایرة المعارف ریاضی نوشته «پتره وزچیکوف» را، که در ۱۳ جلد بود خریداری کرد. گوگول با دقت و علاقه وافر درس میخواند. او مکرر نقائص تدریس برخی از دروس را احساس میکرد. لذا بقصد بهتر فراگرفتن معلومات ضروری، کوشا بود شخصاً و مستقلاً بتحصیل دروس مورد توجهش پردازد و بدین منظور سعی و تلاش میکرد کتابهای مورد احتیاج را تهیه کند. گوگول درباره دایرة المعارف مذکور

بدوستان خود در سال ۱۸۳۷ چنین نوشته بود : «نمیدانم چطور از این کتاب عالی تعریف و قدردانی کنم . باور کنید که باخواندن این کتاب، آنچه را که در موقع تحصیل ریاضیات بنظرم مبهم و نارسا میآمد بخوبی درک کردم . »

دفترچه یادداشت

دفترچه‌های یادداشتهای گوگول خیلی جالب توجه است. در جلد هفتم چاپ فرهنگستانی تألیفات آن نویسنده بزرگ مفاد دفترچه‌های یادداشتهای وی درج گردیده است.

برای نمونه یکی از صحنه‌هایی را که وی در دفترچه خود یادداشت کرده است ذکر میکنیم :

« کاروان ارا به‌ها حرکت میکنند . یکی از موژیکها میایستد و فریاد میزند :

- سنکا !
- چیه ؟
- بمادیان من بگو بایستد .
- همیشه .
- آخر چرا همیشه ؟
- نان توی دهنه
- آنرا توی کلاهدت بگذار
- جا نمیشه . »

هنرپیشه انجمن تئاتری

گوگول از طفولیت تئاتر را خیلی دوست میداشت . از سال ۱۸۲۴ بیعد گوگول از دوستانش انجمن تئاتری بوجود آورد که خود در آن ، هم هنرپیشه اول بود و هم به روی صحنه آوردن نمایشها میپرداخت و هم وظائف کارگردان و دکورساز را انجام میداد . گوگول هنرپیشه بسیار خوبی بود ، مخصوصاً نقش های کمیک را خیلی خوب ایفاء میکرد .

گوگول در موسیقی

بیش از یکقرن است که میراث ادبی گوگول بزرگوار ، الهام

بخش آهنگسازان روس میباشد. خاصه داستانهای موسوم به «شبهائی در کلاته نزدیک دیکانکا» توجه آنان را جلب کرده است. چند اپرا بمضامین «شبها...» ساخته شده و بهترین آنها گنجینه زرین موسیقی ایرانی روس را تکمیل کرده است. اپرای «چارق کوچولو ها» اثر چایکوفسکی مطابق مضمون داستان «شب قبل از میلاد مسیح» همیشه شهرت داشته است. ریمسکی کورساکوف و آفاناسیف و سالادیوف و شچوروفسکی و لیسنکو آهنگساز اوکرائینی هم بمضمون داستان «شب قبل از میلاد مسیح» اپراهائی تصنیف کرده اند. سروف هم ساخته، ولی نسا تمام است. بابت «شب قبل از میلاد مسیح» اثر آسافیف آهنگساز شوروی زینت تئاتر موزیکال هاست. «شب ماه مه» ریمسکی کورساکوف را شیفته و مجذوب کرده بود و نامبرده او برای عالی بهمین نام ساخت. لیسنکو هم او برای «زن غرق شده» را تصنیف نمود. داستان «بازار مکاره ساروچین» در اپراهای موسورگسکی و دنوفسکی و کمیدی موزیکال «ریابوف» بهمان نام انعکاس و تجسم یافته است. موسورگسکی برای تصنیف اپرای «زن گرفتن» هم با علاقه زیاد فعالیت میکرد، لیکن آنرا پایان نرسانید. داستان «شب قبل از عید یوحناى غسل دهنده» الهام بخش آرنولد و «انتقام وحشتناک» - الهام بخش «کوچه توف» گردیده است.

بمضمون داستان تاریخی عالی «تاراس بولبا» چند اپرا و دوبالت ساخته شده است.

چاپ آثار سرفول

در سالهای حکومت شوروی، تالیفات گوگول ۵۱۷ بار به ۳۵ زبان ملل اتحاد شوروی با مجموع تیراژ معادل ۱۹،۹۰۵،۰۰۰ جلد چاپ و منتشر شده است. منظومه منشور داهیانة «نفوس مرده» ۴۸ بار طبع و توزیع گردیده، کمیدی «بازرس» و داستان میهن پرستانة «تاراس بولبا» ۶۰ بار بچاپ رسیده است.

نظر نویسندگان روس

درباره گو گول

الان «شبهائی در کلاته نزدیک دیکانکا» را خواندم . این داستانش را سرا متحیر کرد . شادی حقیقی صمیمانه بی قید و عاری از خشکی و خود آرائی یعنی همین . در بعضی جاها هم جنبه شاعرانه دارد ! چه حساسیتی ! تمام اینها در ادبیات کنونی ما بقدری غیر عادی است که هنوز هم بخود نیامده ام . . .

پوشکین

گو گول عناصر جدیدی وارد ادبیات ما کرده و پیروان زیادی بوجود آورده است . جامعه را بنظاره واقعی رومان ، بان شکلی که باید باشد راهنمایی کرده است . دوران جدید ادبیات روس از گو گول آغاز میشود .

بلینسکی

«نفوس مرده» گو گول کتاب عجیبی است ، نکوهش اندوهبار روسیه کنونی است ولی بیرحمانه نیست . دنیای چیچیکوف ، همانطور که برای ما حقیقتاً غم انگیز است ، غمناک است . هم در آنجا و هم در اینجا يك چیز موجب تسکین و آنهم ایمان و امید به آینده است . ولی این ایمان را نمیشود انکار کرد و آنهم فقط امید رویائی نیست ، بلکه اساس واقعی دارد .

گرتسن

در مقابل گو گول باید سر بتعظیم فرود آورد و او را ستایش کرد همانطور که در مقابل کسی که دارای عقل و هوش تیزبین است و عشق بردم دارد ، سر تکریم فرود میآوریم . . . گو گول ، رازدان حقیقی قلوب مردم است . . .

شفچنکو

مدتهاست که درجهان نویسنده‌ای چون گوگول نبوده که برای ملت خود ارزش و اهمیت واقعی داشته باشد.

چرنیشفسکی

گوگول چیزی را که ممکن بود بیشتر مطبوع و دلپسند باشد نمی‌نوشت، حتی چیزی را که برای قریحه و استعداد او آسانتر بود نمی‌نگاشت، بلکه چیزی را می‌نوشت که برای میهن خود مفید تر میدانست.

نکراسوف

گوگول انسانست که نامش بمنزله دوران‌ی در تاریخ ادبیات ماست. انسانی که ما بوجود او بعنوان یکی از سرافرازیهای خود، افتخار می‌کنیم.

تورگنئف

نام گوگول برای هر فرد روس محبوب و گرامی است، گوگول اولین ادیب ملی روس است. هیچکس بهتر از او الوان و سایه روشن‌های زندگی و سجایای مردم روسیه را درک نمی‌کرد، هیچکس مانند او جامعه روسی را چنان حیرت‌انگیز و درست مصور و مجسم نکرد.

پیسارف

گوگول زبان تازه‌ای در ادبیات روسی وارد کرد. زبانی که از لحاظ سادگی، قدرت بیان، بذله‌گویی، نشاط حیرت‌انگیز و نزدیکی بطبیعت برای ما منتهی درجه دلپسند است.

استاسوف

... قطعاً باید تصدیق کرد که گوگول سر سلسله خط مشی جدید رآلیستی ادبیات روس است.

سالتیکوف شچدرین

اصول فنی ادب و زبان را باید مخصوصاً از تالستوی و گوگول تعلیم گرفت ...

گورکی

تاراس بولبا

این قطعه از داستان « تاراس بولبا » اثر گوگول اقتباس شده است. گوگول در داستان مذکور مبارزه ملت‌های روس و اوکرائین را با دشمنان، که چند سده جریان داشته، مجسم نموده است. تاراس بولبا بعنوان مظهر قزاقان آزادیخواه، که در رأس مبارزه با دشمنان قرار داشته اند، نشان داده شده است. در داستان مذکور سجایای قوی و کامل مردمی نمایان گردیده، که حاضر بوده اند همه چیز را بخاطر میهن خویش فدا کنند. تمثالهای دلاوران بولبای پیر و پسرش « آستاپ » جنبه کاملاً ملی دارند.

این قطعه صحنه سرشار از دراماتسیم اعدام « آندری » سردیگر تاراس بولبا را، که بخاطر دخترزبیا رومی از دشمنان به میهن و ملت خویش خیانت نموده بود، بدست خود تاراس بولبا مجسم مینماید.

... دیگر صفوف قزاقان خیلی رو بکاهش میرفت. بسیاری از شجاعان دیگر نبودند، ولی قزاقان هنوز استقامت و پافشاری میکردند. تاراس بدسته هائی که باقی مانده بودند بانگ زد: « ها، چطورید، دلاوران! هنوز باروت در دبه ها دارید؟ شمشیرها هنوز کند نشده است؟ بازوهای قزاقان خسته نشده اند؟ قزاقان فرسوده نشده اند؟ » باز هم قزاقان چنان هجوم آوردند که کوئی هیچ تلفات نداده اند. دیگر فقط سه نفر فرماندهان دسته ها زنده بودند. در همه جا نهرهای خون سرخ روان بود. از اجساد قزاقان و دشمنان تل‌های بلند بوجود آمده بود. تاراس نگاهی باآسمان کرد، در آسمان دیگر گله های لاشخواران دنبال هم پرواز میکردند. خوب، میدانستند که سوراوانی خواهند

داشت! در همان موقع « مه ته لیتسیا » را در آن طرف روی نیزه بلند کردند. سر « پیسارنکوی دوم » هم جدا شده چرخید و پلکهایش بهم میخورد. « اوخریم گوسکا » هم، که چهار پاره شده بود گویی در هم شکست و بروی زمین افتاد. تاراس گفت: « خوب! » و دستمالش را تکان داد. « آستاپ » این علامت را دید و فهمید و از کمینگاه بیرون تاخته با قدرت به سواران حمله برد. لهستانی ها نتوانستند در مقابل فشار شدید مقاومت کنند، او هم آنانرا راند و درست بمحلی میراند که چوبهای نوک تیز و نیزه های شکسته را در خاک استوار کرده بودند. اسبها سکندری میزدند و لهستانی ها از روی سر آنها بزمین میافتادند. در همین موقع هم کورسونی ها، یعنی آخرین افرادی که پشت ارا به های بنه قرار داشتند چون دیدند که دشمن در تیررس تفنگ است، ناگهان باشمخالها شروع به تیر اندازی کردند. لهستانی ها همه در هم لولیدند و دستپاچه شدند، قزاقها قوت گرفتند. از همه طرف صدای قزاقان « زاپاروژیبه » بلند شد. « اینهم پیروزی ما! ». شیپورها بصدا در آمد و علم فتح بر افراشته شد. لهستانی های شکست خورده از همه جا فرار میکردند و پنهان میشدند. تاراس نگاهی به باروی شهر کرد و گفت: « اهو، نه، هنوز پیروزی کامل نیست! » و راست میگفت.

دروازه باز شد و فوج هوسار، گل سرسید تمام افواج سوار بیرون تاخت. زیر ران سواران تمام اسبهای کرنگ یکسان بودند. جلو دیگران پهلوانی پیشتازی میکرد، که از همه چالاکتر و زیباتر بود. زلفهای سیاه او از زیر کلاه خود برنجیش به رسو افشان بود، روسری گرانبهای هم بیازو بسته بدست باد سپرده بود که بر روی بی قرین لهستانی دستدوژی نموده بود. تاراس وقتی دید که آن یکه تاز « آندری » پسر کوچکش است یکباره گیج شد. اما آندری سرمست از حرارت و التهاب نبرد و حریص برای اینکه استحقاق هدیه گرانبهای بازویش را پیدا کند، مانند توله شکاری جوان زیباتر و تندرو تر و جوانتر از تمام گله توله ها بی محابا میتاخت. همانطور که شکارچی ورزیده بتوله بانگ میزند و او را رها میکند، - توله هم تاخت کرده، پا هایش را در هوا در خط مستقیم قرار داده، تمام بدنش را بیکطرف کج میکند و برف را با پا هایش کنده به هوا می پراندد در گرما گرم تاخت خود، ده بار از خود خرگوش هم جلو میافتد، آندری هم بی شکار بی محابا میتاخت. تاراس پیر ایستاده و

تماشا میکرد، که چگونه او راه را جلو خود پاك و باز مینمود، همه را میراند، شمشیر میزد و از چپ و راست ضربت وارد میکرد. تاراس طاقت نیاورده فریاد زد: «چطور؟... خودیها را... خودیها را تخم شیطان، خودیها را میزنی؟...» ولی آندری تشخیص نمیداد که در برابرش که بود، خودی بود یا غریبه، هیچ چیز نمیدید. او فقط گیسوان مجعد را میدید، گیسوان مجعد بلند، بلند و سینه ای مانند سینه درنای رودخانه ای و گردنی چون برف سپید، وشانه ها و تمام آنچه را که برای بوسه های دیوانه وار خلق شده است.

تاراس فریاد زد: «آهای، بچه ها! شما همینقدر او را برای من بطرف جنگل بکشانید، همینقدر گولش بزنید و بطرف من بیاورید!» همان لحظه سی تن از چابکترین قزاقان داوطلب شدند که او را گول بزنند و بدام بکشانند. آنها کلاههای بلند را روی سر استوار کرده اسبها را جلو بر سمت هوسارها تاختند. از یکطرف حمله کردند بجلوئی ها، آنها را از پای در آوردند، از عقبی ها جدا کردند، بهر کدام هدیه شایسته ای دادند، «گالاکا پیتنکو» هم با پشت شمشیر محکم به پشت آندری زد و در یک آن، همه از جلو آنان گریخته و هرچه در قوه قزاقان بود بر سرعت فرار افزودند. آندری چقدر بر آشفت! خون جوان در رگهایش چطور عصیان کرد! مهمیزهای تیز را بپهلوی اسب زد و بانهایت سرعت دنبال قزاقان تاخت، بدون اینکه بعقب نگاه کند، بدون اینکه ببیند، که بدنبال او فقط بیست نفر میتواند اسب برانند. اما قزاقها با کمال سرعت اسب میتاختند و یکسر بطرف جنگل پیچیدند. آندری اسب را بسرعت میراند و دیگر کم مانده بود به گالاکا پیتنکو برسد، که ناگهان دست نیرومندی دهنه اسبش را محکم گرفت. آندری برگشت نگاه کرد: تاراس در برابرش بود! ناگهان او سرا پالرزید و رنگ از رویش پرید...

دانش آموزی هم که بدون ملاحظه رقیقش را اذیت میکند و دوستش هم با خط کش ضربتی به پیشانی میزند همیظور مثل آتش مشتعل میشود، دیوانه وار از روی نیمکت میجهد و بدنبال رفیق هراسانش میدود و حاضر است او را تکه پاره کند، ولی ناگهان با معلم که وارد کلاس میشود مصادف میگردد: دد یک لحظه هیجان دیوانه وارش فرومی نشیند، و خشم ناتوانش فروکش میکند. خشم آندری هم مانند همان شاگرد

مدرسه در يك آن زایل شد، گوئی اصلا نبود. در برابر خود فقط يك نفر را میدید: آنهم پدر وحشتناکش بود.

تاراس راست بچشمهای او نگریسته گفت: «خوب، حالا چه باید بکنیم؟» ولی آندری نمیدانست در جواب چه بگوید و چشم بزمین دوخته ایساده بود.

«چه شد، پسر جان، لهستانی‌های تو بتو کمک کردند؟»
آندری ساکت بود.

«اینطور همه را فروختی؟ دینت را فروختی؟ خودبهارا فروختی؟ صبر کن، از اسب پیاده شو!»

او، مانند طفلی مطیع، از اسب پیاده شد و چون جسدی بی روح در مقابل تاراس ایستاد.

تاراس گفت: «بایست و تکان مخور! من تو را بوجود آورده‌ام، من هم تو را میکشم!» و قدمی عقب رفته تفنگ را از دوش برداشت. آندری رنگش بکلی پریده، مثل کتان سفید شده بود. لبهایش آهسته تکان میخوردند و نام کسی را تکرار میکردند، ولی نام میهن، یا مادر یا برادر نبود - نام دختر پریوش لهستانی بود.

تاراس تیر را زد.

مانند سنبله گندم، که با داس بریده شده باشد، مانند بره ای جوان، که در زیر قلبش پاره آهن مهلك را احساس کرده باشد سرش فرو آویخت و بدون اینکه کلمه ای بگوید بروی علفها غلتید.

فرزندکش ایستاد و مدتی مدید بجسد بیجان نگاه کرد. او پس از مرگ هم زیبا بود: صورت مردانه او، که اندکی قبل سرشار از نیرو و جذابیتی بود که زنان قادر بمقاومت در برابرش نبودند، هنوز دارای زیبایی سحر انگیز بود، ابروان سیاهش مانند مخمل سوگواری خطوط رنگ پریده چهره اش را نمایانتر میکردند. تاراس گفت: «چه کمبودی داشت که قزاق خوبی باشد؟ هم قامتش بلند، هم ابروانش سیاه، صورتش مانند اشراف، وهم دستش در رزم قوی بود! تلف شد، تلف شد، بدون افتخار، مثل سگ پستی تلف شد!»

در این موقع آستاپ که بآنجا رسیده بود گفت: «پدر جان، این چه کاری بود که کردی؟ تو او را کشتی؟»

تاراس سرش را بعلامت تصدیق تکان داد و گفت: « من کشتم ، پسر جان » .

آستاب نگاهی بچشمهای مرده کرد . دلش برای برادرش سوخت و فوراً گفت: « پدرجان ، پس بیا اورا شرافتمندانه بخاک بسپاریم ، مبادا دشمنان بجزاژه او بی احترامی نمایند و پرنسدهگان وحشی بدنش را قطعه قطعه کنند » .

تاراس گفت: « بدون ما هم اورا دفن میکنند ! عده زیادی زن و مرد هم برایش ندبه و زاری خواهند کرد ! »

قریب دو دقیقه هم او بفکر فرو رفت ، که بدن فرزندش را بیندازد و برود تا طعمه گرگان و ددان دیگر بشود ، یا به دلاوری و پهلوانی او ، که هر مرد شجاعی باید هر کس را که دارای این صفات باشد محترم بشمارد ، رحم کند . ناگهان دید ، که « گالا کاپیتنکو » بسوی او اسب می تازد . رسید و فریاد زد . « کار خراب است ، سر کرده ، لهستانی ها قوی شده اند ، قوای تازه نفس بکمک آنها رسیده اند !... » هنوز حرف « گالا کاپیتنکو » تمام نشده بود ، که « وفوتوزنگو » بتاخت رسید و بانگ زد : « امان ، سر کرده ، قوای تازه دیگر دارند میرسند !... » وفوتوزنگو حرفش تمام نشده بود ، که « یسارنکو » دیگر بدون اسب ، پیاده خود را رساند و گفت : « تو کجائی ، سر کرده ؟ قزاقها در جستجوی تو هستند . » « نه ویلیچکی » ، سر کرده دسته کشته شده ، « زاداروژنی » کشته شد ، « چه - ره ویچنکو » کشته شد . ولی قزاقها مقاومت میکنند ، تا تورا با چشم خود نبینند نمیخواهند بمیرند ، میخواهند که قبل از مردن ، آنها را ببینی »

تاراس بانگ زد : « سوار شو ، آستاب ! » ، او شتاب میکرد زود تر خود را بقزاقان برساند ، تا یکبار دیگر آنانرا ببیند و آنها بتوانند قبل از مرگ ، سر کرده خود را مشاهده کنند . لیکن هنوز آنها فرصت نکرده بودند از جنگل خارج شوند ، که قوای دشمن آن قسمت جنگل را از همه طرف محاصره کردند و سواران دشمن با نیزه و شمشیر در همه جا میان درختان پدیدار گشتند . تاراس فریاد زد : « آستاب !... آستاب امان مده !... » و خود شمشیر از نیام کشیده ، شروع بدریدن و بریدن سر و بدن اولین اشخاصی نمود که سر راهش بودند . اما در همان موقع شش نفر به آستاب حمله ور شدند ، ولی بخت از آنها روگردان شده بود : یکی سرش

جدا شد، دیگری معلق زد و غلتید، نیزه جگر گاه سو می را درید، چهارمین دلیر تر بود، سرش راعقب برد و گلوله داغ بسینه اسبش خورد، اسب دیوانه روی دو پا بلند شد و یکباره بزمین افتاده، سوار را زیر گرفت. تاراس فریاد میزد: «آفرین، پسر جان!... آفرین آستاپ!... من هم بدنالت می‌آیم!...» خودش هم اتصالاً بدشمنان ضربت میزد و پیش میرفت. تاراس نبرد میکرد و امان نمیداد، هدیه‌های شایسته بسروکله هر يك میبارید ولی بجلو به آستاپ چشم دوخته بود و یکبار دید که باز عده‌ای با آستاپ در افتاده‌اند و بدون کم و زیاد هشت نفر بسر او ریخته‌اند. «آستاپ!... آستاپ، امان مده!...» لیکن دیگر بر آستاپ غلبه میکردند. دیگر یکی کمند را بگردن او انداخته بود، باقی دست و پایش را بستند. آستاپ را اسیر میکردند. تاراس فریاد کشید: «آخ، آستاپ، آستاپ!...» و رزم‌کنان بطرف او شتافت و دشمنان را در سر راه خود مثل کلم با شمشیر تکه پاره میکرد. «آخ، آستاپ، آستاپ!...» لیکن در همان لحظه گوئی سنگ وزین بفرقش فرود آمد. دنیا در نظرش چرخیدن گرفت و تیره و تار شد. يك لحظه سرها، نیزه‌ها، دود، درخشیدن آتش تفنگ‌ها و شاخ و برگ درختان که از مد نظرش میگذشت مخلوط و درهم برق زد. سپس مانند درخت بلوط تناوری که از بن بریده شده باشد بروی زمین در غلتید. مه و غبار چشمه‌هایش را گرفت.

پایس احترام امتداد سخن «ملك الشعراى بهار»

(بهار)

بهار خامه زنگارگون بکار آورد
هزار نقش دلارا ، بسبزه زار آورد
بخیر مقدم نوروز بوستان آرای
هزار نکته خاطر نشین ، « هزار » آورد
چو بیخ سبزه و گل آبداد ابر بهار
نهال عیش خزان دیدگان ، بیار آورد
سزد که رخت بصحرا کشیم و راغ اکنون
که لاله خیمه بدامان کوهسار آورد
درخت بین که بعشترسرای نوروژی
چه مایه زیور دلکش بشاخسار آورد
بهار ، قلب دل افسردگان صفا بخشید
که صف کشیده ریاحین بجویبار آورد
نسیم دلکش و بهجت فزای فروردین
عبیرو مشک ، تو گوئی که از تثار آورد
کنونکه سبزه گرفته است ، سرو را بمیان
خوش آنکه سرو قدی ساده در کنار آورد
صبا بسرو و گل و بید ، طرفه رقص آموخت
بمرغزار ، چو آوای مرغ زار آورد
بهار ، قافله سالار کاروان صفا ست
زبس گل و سمن و سبزه ، بار بار آورد

کنون بود بچمن دایه طبیعت ، شاد
 ز لعبتان سهی قامتی که بار آورد
 ز شاخ بید ، صبا چنگ بر گرفت و « هزار »
 نوای خرمی از شاخه چنار آورد
 اگر چه بس اثر آورد صنع کلك بهار
 ولی نه چون اثر خامه « بهار » آورد
 دمی بگلشن طبع « بهار » روی آور
 نگر که باغ ارم ، نزد خویش خوار آورد
 نگر که طبع « بهار » از فیوض چشمه فضل
 هزار گلشن عاری زخس و خار آورد
 بهار باغ خزان کرد و نباید لیک
 « بهار » ماست که گلزار پایدار آورد
 رواست گر « ملک شاعران » بود نامش
 که بس بملک سخن ، طرفه شاهکار آورد
 فتاد نقش « گل » و بوی « لادن » از رونق
 بکف چو خامه مشکین ز رنگار آورد
 خدایگان سخن ، شاعر زمانه « ملک »
 بسر ز فضل و ادب تاج افتخار آورد
 « ملک » چو منبع فضل است و شهر یار سخن
 ز بحر طبع بسی ، در شاهوار آورد
 مهین ادیب سخندان و اوستاد ادب
 بود « بهار » که قولش بتن قرار آورد
 همانکه رشحه آثار طبع فیاضش
 بروح و تن ، اثر راح خوشگوار آورد
 همانکه « عنصری » و « فرخی » و « عمیق » را
 که قصیده سرائی ، بزینهار آورد

براسب طبع چوزین بر نهاد و داند بدشت
 فلك درود بر آن زبده شهسوار آورد
 بفن شهر سرائی هنرنمایی کرد
 بعلم « سبك شناسی » بس ابتکار آورد
 درود باد مرآنشاعر سخندان را
 کز آتشین قلم، ایات آبدار آورد
 بحفظ جانب شیرین زبان نغز دری
 بشور و شوق و شمع، عزم بافشار آورد
 بگاہ حملہ روئین تنان رنج و محن
 ز گفته های متین ، آهین حصار آورد
 ز نثر . نغز راحت بروح و تن بخشید
 ز نظم ، رعشۀ شادی پیود و تار آورد
 پیاس منزلت اوستاد خویش « ادیب »
 یکی قصیدہ پر مغز استوار آورد

ماسلن نیکو وا

خواننده هنرمند

دختر جوانی در نورتنها شمع‌ی که سوسو میزند نامه مینویسد .
وی سرا پا مرتعش و دوچار التهاب است . احساسات گوناگون بر او
مستولی و گرفتار اولین عشق صمیمانه دوران دوشیزگی است . او میداند
که عشقش حقیقی است و محبوبش مظهر بهترین صفات میباشد و درافکار و
آرزوها و آرمانها با وی شریک و انیس خواهد بود .

« تاتیانا » غرق فکر بروی نامه خم شده و مشغول آواز خوانیست
تماشاچی هم گوئی خود با خواننده ، تمام احساسات متنوع دختر قهرمان
منظومه پوشکین را درک میکند و از سر میگذراند .

تمثال دیگری از زن روس را بعنوان مثال میآوریم ، ولی این تمثال
مثل « تاتیانا » حماسی نیست ، بلکه دراماتیک است - این زن « داشا »
از ابرای « نیروی دشمن » اثر آ . سه روف است . در این جا هم تماشاچی ،
مجدوب زیبایی صدا و استعداد موسیقی و قدرت بیان خواننده میباشد .

دختر اشراف (پانچوکا) از ابرای « شب ماه مه » اثر ریمسکی
کورساکوف تمثال سومی است ، که لئوکادیا - ماسلن نیکو وا بوجود
آورده و تماشاچیان آنرا هم ، مانند تمثال « مارگریت » ساده و محبوب
و پاک که « فوست » او را میفریبد ، بخاطر سپرده اند و دوست میدارند .
بالاخره تمثال « ماژنکا » دختر دهقان بانشاط و قشنگ و دلربا در ابرای
« عروس فروخته شده » اثر « اسمه تا نا » آهنگساز چک است .

چنین بنظر میرسد که هیچ وجه اشتراکی میان « مازنکا » و « تاتیانا » ، « مارگریت » و « داشا » نباید باشد . لیکن « ماسلن نیکووا » قادر است نکاتی را پیدا کند، که موجب وحدت این تمثالهای مختلف میگردد و این امر نشان میدهد که این هنر پیشه گذشته از اینکه از لحاظ تنوع وسایل صوتی بسیار غنی است ، از لحاظ استعداد و قریحه صحنه ای نیز دارای وسعت نظر و قدرت زیاد میباشد زیرا او میتواند هم تمثال دختر جوان شادمان وهم تمثال زن عمگین گرفتار رنج و الم را بوجود آورد . راه زندگی این هنرپیشه بفرنج و دشوار بود . این راه از خانه اطفال یتیم کارخانه تکمه سازی شروع شد . وی بمحض تمام کردن مدرسه هفت ساله در آنجا شروع بکار کرد .

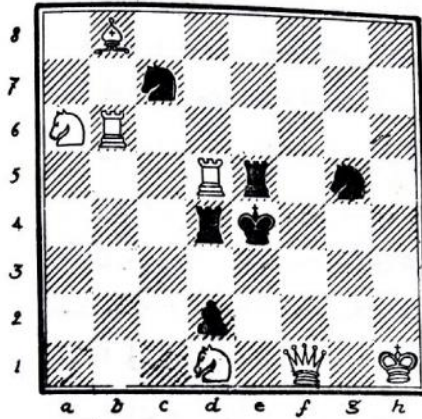
« ماسلن نیکووا » با استقامت درس میخواند و در سال ۱۹۴۵ کنسرواتوار شهر کی یف را بعنوان دانشجوی ممتاز تمام کرد و در سال بعد جزو دسته هنرپیشگان تئاتر بزرگ پذیرفته شد . زمانی بود که شرکت در اپرا برای خوانندگان حدا علای آرزو و منتهای موفقیت محسوب میشد . لیکن برای « ماسلن نیکووا » این امر فقط بمنزله آغاز کار واقعی بود . استعداد عالی خوانندگی او توجه متصدیان امور تئاتر را نسبت بوی جلب کرد و او را مورد توجه خاص قرار دادند . صحنه برای او بتمام معنی کلام مدرسه ای شد که او در آنجا بفرافرفتن فن خوانندگی پرداخت و استعداد موسیقی خود را رشد و پرورش داد . هر چند تمثالهای بسیار زیبای شاعرانه ای که این هنرپیشه بوجود آورده زیاد نیست لیکن تمام آنها پر معنی و از این لحاظ مهم هستند ، که استعداد شخصی و فردی هنرمند حقیقی در آنها تظاهر و تجلی کرده است . هیچ نباید تعجب کرد که در اندک مدتی هنرپیشه مذکور مورد تقدیر استادان بزرگ صحنه و محبوب تماشاچیان واقع شده است .

نامبرده گذشته از اینکه در اتحار شوروی بدریافت پاداش عالی سرافراز شده ، در مسابقه بین المللی نیز این افتخار را کسب نموده است .

شطرنج

حل مسئله شماره هشتم

سیاه



سفید

1. Rb6 - f6

بعد از این حرکت، سیاه دوچار وضعی است که هر دفاعی بکند بطریق ذیل مات میشود:

اگر:

1. ... Rd4 × d5

2. Rf6 - f4 ×

اگر:

1. ... Re5 × d5

2. Vf8 - e2 ×

اگر:

1. ... Ac7 - e6

2. Rd5 × e5 ×

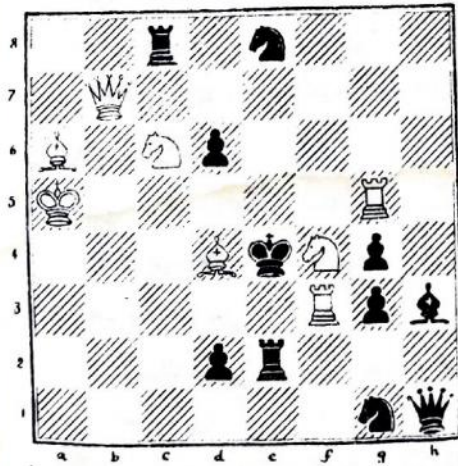
اگر:

1. ... Ac7 × d5

2. Aa6 - c5 ×

مسئله شماره نهم

سیاه



سفید

مات در دو حرکت

وضع مهره های سفید:

Sa5, Vb7, Rf3, Rg5, Fa6, Fd4, Ac6, Af6

(۸ مهره)

وضع مهره های سیاه:

Se4, Vh1, Rc8, Re2, Fh3, Ae8, Ag1, pd2, d6, g3, g4

(۱۱ مهره)

این مسئله توسط ب. کاوالنکو طرح شده و در مسابقه تعیین بهترین مسئله دو حرکت جایزه سوم را برده است.

گزارش انجمن

- در فروردین ماه این سخنرانیها در تالار انجمن ایراد شده است :
- ۱- سه شنبه ۱۷ سخنرانی آقای منصور مقیمی راجع به پاول باژوف نویسنده نامی روس بمناسبت هشتادمین سال تولد وی . در پایان سخنرانی فیلم « گل سنگی » که نمونه ای از داستانهای اوست نشان داده شد .
 - ۲- سه شنبه ۲۴ فروردین سخنرانی آقای مهندس هوشنگ رادپور راجع به الکساندر پاپوف دانشمند مشهور روسی که در اختراع رادیو نیز سهم بسزائی داشته است بمناسبت یکصدمین سال تولد او .
 - ۳- سه شنبه ۳۱ فروردین آقای دکتر حسن مینوچهر استاد دانشگاه تهران درباره قصائد ملك الشعرای بهار سخنرانی جالبی ایراد کردند .
- برنامه چهارشنبه ۲۵ فروردین اختصاص داشت بکنسرت هنرستان بالت تهران زیر نظر استاد سرکیس جانبازیان . درین برنامه نمونه های بسیاری از رقص های ملی ایران و رقصهای کلاسیک بنمایش درآمد که بسیار دلپذیر و جذاب بود .
- هنرجویان هنرستان بالت به نیکوترین وجهی از عهده ایفای نقش های خود برآمدند و حضار را بتحسین و آفرین واداشتند .
- زحمات استاد جانبازیان و هنرآموزان دیگر این هنرستان که هنرمندان شایسته ای تربیت کرده اند موجب کمال قدردانیست .
- روزهای شنبه هر هفته مطابق معمول برای شاگردان آموزشگاه زبان روسی فیلم های جالب نشان داده شده است .

خبرهای فرهنگی

ایران

سال هفت انستیتوی مهندسی دیگر در رشته‌های شیمی - بازرگانی و امور اداری - تکنولوژیک - ساختمان - معادن - نساجی و مکانیک ایجاد گردد. دوره این انستیتوها چهار سال و شرط ورود داشتن گواهینامه دوره دوم متوسطه (رشته طبیعی و ریاضی) و یا گواهی نامه هنرستانهای کشور است بشرط گذراندن امتحانات فیزیک و شیمی و ریاضی در حدود برنامه رشته ریاضی دبیرستانها. در انستیتوی بازرگانی و امور اداری تمام فارغ التحصیلان دوره دوم متوسطه حق ثبت نام دارند. دیپلمه‌های این مدارس در رشته تخصصی خود مهندس فوق لیسانس شناخته میشوند. در این انستیتوها علاوه بر معلومات تئوری در هر هفته ۲ ساعت کار عملی و آزمایشگاهی نیز جزو برنامه منظور شده است.

سخنرانی استادان خارجی

آقای پرفسور کامینک استاد فیزیک بولوژی دانشگاه انگلستان از طرف شورای فرهنگی بریتانیا به تهران وارد شدند و برای ایراد چند سخنرانی بمدت دو ماه عازم مشهد شدند که در دانشکده پزشکی آنجا کنفرانسهایی برای دانشجویان بدهند. همچنین آقای پرفسور هاردی استاد یکی از دانشگاههای انگلستان به تهران

امضای موافقتنامه

روز ۲۷ اسفند سال گذشته موافقتنامه توسعه هنرستانهای تهران و تبریز میان دولت ایران و دولت فدرال آلمان در وزارت فرهنگ با امضاء رسید. این موافقتنامه شامل یک مقدمه و چهار ماده و چهار نامه ضمیمه است که بدنبال قرارداد همکاری اقتصادی و فنی بین ایران و آلمان (۱۳-۸-۳۳) منعقد گردیده است. در اجرای این موافقتنامه هم اکنون ۱۱ تن کارشناس آلمانی در تهران و تبریز مشغول کارند و نود درصد ماشینهای اهدائی به تهران رسیده و در کارگاهها نصب شده است.

گشایش دبستان کرو لالها

در تبریز یک باب دبستان مخصوص افراد کرو لال افتتاح شد. در این دبستان تدریس از ساعت ۹ صبح تا ۱۵ ادامه دارد. شاگردان از غذای مجانی دبستان استفاده می کنند.

آموزشگاه عالی انستیتو

الکترو تکنیک

مراسم افتتاح این آموزشگاه در روز ۲۶-۱۲-۳۷ توسط آقای وزیر فرهنگ بعمل آمد. قرار است در ظرف دو

فرزندان عزیز دوست میداشت. درگذشت این استاد گرانمایه موجب کمال تأسف فرهنگیان و دانشکاهیان است.

کانون دانشگاه

روز ۲۶ اسفند ۱۳۳۷ جلسه عمومی کانون دانشگاه تهران با حضور استادان و دانشیاران و کارکنان دانشگاه که عضو کانون هستند تشکیل شد و گزارش مدیر عامل باشگاه باطلاع اعضاء رسید. آقای رئیس دانشگاه از خدمات اعضاء هیئت مدیره کانون قدردانی کردند.

مدیر مجله پزشکی

آقای دکتر مظاهر استاد و معاون دانشکده پزشکی با حفظ سمت و مشاغلی که عهده دارند بسمت مدیر مجله ماهانه دانشکده پزشکی منصوب گردیدند.

جایزه کتاب

کتاب بعد چهارم اثر موريس مترلینگ که توسط آقای منصور شریف زندهه دانشجوی سال ششم دانشکده پزشکی تهران بفارسی سلیس ترجمه شده است، برنده جایزه سلطنتی و بهترین ترجمه سال شناخته شد. مترجم مزبور سابقاً کتابهای دیگری نیز از ویکتور هوگو و شارل و بلدراک ترجمه نموده و منتشر کرده است.

آمار دانش آموزان در تمام کشور

طبق آماري که در آخر سال ۳۷ تنظیم شده در سال تحصیلی جاری عده دانش آموزانی که در تمام کشور مشغول تحصیل میباشند یک میلیون و ۱۳۵ هزار و ۲۲۳ تن بوده و نسبت بسال تحصیلی گذشته ۱۳۶ هزار و ۶۱۹ تن افزایش داشته است و بهین مناسبت ۲۲۹ دبستان جدید دایر شده است. همچنین عده دانش آموزان

آمدند و برای ایراد سخنرانی در دانشکده کشاورزی شیراز هازم آن شهر گردیدند.

آقای پرفسور تایو معاون دانشکده پزشکی و دارو سازی بردو که بدعوت وزارت فرهنگ بایران آمده بودند در دانشکده های پزشکی و دارو سازی شیراز و اصفهان سخنرانی کردند و در دانشکده پزشکی و دارو سازی دانشگاه تهران نیز کنفرانسهائی خواهند داد.

همچنین آقایان پرفسور لونگر استاد دانشکده پزشکی پاریس و پرفسور میلیز دانشیار آن دانشکده در بیمارستان پهلوی برای استادان و دانشجویان رشته پزشکی سخنرانی کردند که بسیار مورد توجه واقع شد.

درگذشت يك استاد عالی مقام

در آستانه سال نو، دانشگاه تهران یکی از استادان دانشمند و عالی قدر و فعال خود « شادروان دکتر مصطفی فاطمی » استاد دانشکده علوم را که عمر خود را بصداقت و پاکدامنی و خدمت بفرهنگ گذرانیده بود و نظرات علمی او از هر جهت مورد توجه و احترام بود از دست داد. شادروان دکتر فاطمی در سال ۱۲۸۸ در اصفهان دیده بجهان گشود و پس از طی تحصیلات و دریافت دانشنامه لیانس دانشسرای عالی تهران و اخذ دانشنامه دکتری علوم از دانشگاه مون پلیه فرانسه در سال ۱۳۲۳ باستادی کرسی جانورشناسی دانشکده علوم منصوب شد. انتشار کتاب جانورشناسی و تعلیم و تربیت دانشجویان و تهیه کلکسیوني از آنها از کارهای مفید او بود، استاد فقید از هر نوع تظاهر و خودنمایی دوری میجست و بکار خود صمیمانه عشق میورزید و شاگردانش را چون

نمایندگان فرهنگیان افغانستان

آقایان عبدالنفور احمدی مدیر کل نگارش و زمان الدین سرور دانشیار موسسه علوم تربیتی افغانستان باجناب آقای وزیر فرهنگ ایران ملاقات نمودند و در مورد برنامه های فرهنگی ایران و افغانستان مذاکراتی کردند. نمایندگان مزبور در مدت توقف خود از موسسات فرهنگی و آثار باستانی ایران نیز دیدن نمودند.

مراسم روز پيشاهنگی

چون روز سوم اردی بهشت ماه هر سال بنام روز پيشاهنگی اعلام شده است، در روز مزبور مراسم جشن پيشاهنگی در ورزشگاه امجدیه در پيشگاه شاهنشاه با شکوه فراوان برگزار شد.

کلاسهای متوسطه ۲۱۵ هزار و ۴۸۲ تن بوده و نسبت بسال تحصیلی گذشته ۲۵۳۳۶۶ تن بیشتر شده و ۱۱۵ دبیرستان جدید در سراسر کشور گشایش یافته است.

نمایشگاه هنری

در ۳۱ فروردین از طرف انجمن دبیران نقاش و مجسمه ساز دبیرستانهای تهران مراسمی در تالار فرهنگ برگزار شد. در نمایشگاهی که از طرف اداره امور تربیتی دانش آموزان استان تهران جمع آوری و توسط دبیران نقاش بسبك زیبایی مرتب شده بود، انواع نقوشی که حاکی از زندگی طبقات مختلف با لباسهای گوناگون محلی و مناظر طبیعی ایران بود بنمایش درآمد. این نمایشگاه بمدت هفت روز برای استفاده علاقمندان دائر بود.

خبرهای فرهنگی شوروی

۱۰۰ تئاتر ملی

در سال ۱۹۵۹ در استانها، مناطق و جمهوریهای خود مختار ج. ف. ش. س. روسیه یکصد تئاتر دراماتیک آماتوری انجمنهای هنرهای خودآموز با استفاده از خانه های فرهنگ نواحی و شهرها تشکیل مییابد. دسته های هنرمندان این تئاترها از با استعدادترین دوستداران هنر صحنه ای

یعنی از اعضاء انجمن ها و دسته های آماتورها ترکیب و تکمیل میشود. بهر يك از این تئاترها اعتباری داده میشود که لوازم صحنه ای و تزئین هنری نمایشهارا تهیه کنند و رژیسورهای متخصص برای سرپرستی و رهبری این تئاترها دعوت خواهند شد.

بتحصيل مشغولند. در این دانشگاهها میتوان بطور منظم معلوماتی در رشته های جمال شناسی، موسیقی، ادبیات، نقاشی و هنرهای تصویری کسب کرد.

تعلیمات طبق برنامه های صحیح تنظیم یافته و با دقت بسیار عملی شده است. برای کنفرانسهای علمی و تعلیمات سمینار هم از رجال برجسته امور مدنی و فرهنگی دعوت شده است.

خیلی اتفاق می افتد که این دانشگاهها در مقابل مبلغ مختصری، کارتهای آبونمان توزیع مینمایند و دارندگان کارتهایمیتوانند در سخنرانی های علمی و عملیات سمینار حضور یابند.

دستگاه کامل ذوب دائمی پولاد

اولین دستگاه اونیورسل کامل جهان برای ذوب و تحویل دائمی پولاد از طرف انستیتوی طراحی و ساختن « اوکرکی پروماش » که در شهر خارکوف واقع شده، بوجود آمده است.

برخلاف « کنورتورها » و کوره های « مارتن » و برقی، که بطور متناوب پولاد میدهند، در این دستگاه جریانات تکنو-لوزیک ذوب پولاد طوری است که دائماً پولاد میدهد.

هنگام تهیه و تنظیم طرح آن از تازه ترین پیشرفتهای فنی در تولیدات ذوب پولاد استفاده شده است: برای هوادادن حوضچه اوکسیداسیون دستگاه اکسیژن بکار برده میشود، پولاد مذاب بطریق « الکترواندوکسیون » و اکوئومی بعمل آورده میشود و تمام جریانات مکانیزه شده است.

این دستگاه که بمنزله بزرگترین پیشرفت فنی است، علاوه بر ذوب دائمی

مبادله گروههای جوانان و دانشجویان شوروی و آمریکا

طبق دعوت کمیته سازمانهای جوانان در ماه فوریه سال جاری هیئت نمایندگی شوروی مسافرتهای دانشجویان ایالات متحده آمریکا در اتحاد شوروی بسر میبردند. بین هیئت نمایندگی مذکور و کمیته سازمانهای جوانان شوروی و دفتر جهانگردی بین المللی جوانان مذاکراتی در خصوص ادامه توسعه و ترقی روابط دوستانه جوانان شوروی و آمریکا بعمل آمد. نمایندگان کمیته سازمانهای جوانان شوروی و آمریکا موافقت کردند که در سال جاری اقدام بمبادله گروههای جوانان و دانشجویان بنمایند. مهمانان بمؤسسات صنعتی و نواحی کشاورزی و مدارس خواهند رفت و مدتی هم در اردوگاههای جوانان و دانشجویان بسر خواهند برد.

موافقتنامه ای درباره مسافرت چهار گروه از جوانان و دانشجویان آمریکا در تابستان امسال به اتحاد شوروی بامضاء رسیده است.

۴۰۰ دانشگاه ملی تمدن و فرهنگ

در اتحاد شوروی نوع جدیدی مدرسه بوجود آمده که دانشگاه ملی نامیده میشود. هدف و منظور از تاسیس این دانشگاهها بالا بردن سطح تمدن و فرهنگ ملت است. این دانشگاهها در همه جا اعم از شهرها، کویهای کارگران، در مؤسسات صنعتی، در کالجوزها و در مدارس بوجود می آیند. تدریس فقط در شبها و روزهای یکشنبه است. طبق مدارکی که هنوز کامل نیست در تمام کشور اکنون بیش از ۴۰۰ دانشگاه ملی دایر گردیده و دهها هزار نفر در آنها

میلیارد و ۶۰۰ میلیون کتاب یا بطور متوسط
بهر نفر از نفوس کشور ۷۵ جلد کتاب عرضه
خواهد شد.

در حال حاضر ۳۲۰ بنگاه انتشارات
فعالیت میکنند. قریب یک ثلث آثار چاپی
که انتشار مییابد در دهات بفروش میرسد.
در هفت ساله آینده بنگاههای تعاونی مصرف
در نقاط دهستانی اقلاً پنج هزار مغازه
جدید کتابفروشی خواهند گشود.

مبادله نمایشگاهها بین اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا

در اواخر سال ۱۹۵۸ هیئت نمایندگی
شوروی عازم ایالات متحده آمریکا گردید
و مذاکراتی درباره مبادله نمایشگاههای
مربوط به پیشرفتهای فرهنگی هر دو کشور
بعمل آورد و در نتیجه موافقتنامه‌ای
بامضاء رسید.

نمایشگاه شوروی در «سارت
کولیزه» در مرکز نیویورک خواهد بود
و مساحت محل نمایشگاه چهارده هزار متر
مربع خواهد شد.

در میان اشیاء نمایشگاه، ماشینها و
دستگاههای بزرگ و ثابت، دستگاههای
ظریف اندازه گیری و سایر مصنوعات
شوروی مقام نمایانی خواهد داشت.
تماشاکنندگان با وضع بهداری و تامین
اجتماعی و با هنرهای تصویری آشنا خواهند
شد.

بهترین آثار نقاشی هنری و پیکر سازی
هنرمندان شوروی بنمایش درخواهد آمد.
مقام مهمی برای نمایش پیشرفتهای
دانشمندان شوروی در رشته استیلا یافتن
برفضای کیهانی و استفاده از نیروی اتمی
برای مقاصد مسالمت آمیز اختصاص مییابد.
از طرف دیگر نمایشگاه آمریکا در
پارک «ساکولتیک» در مسکو تشکیل

پولاد، مزایای دیگر هم دارد. قدرت
تولیدی آن نسبت به کوره های «مارتن»
دارای قدرت یکسان با آن بیش از هفت بار
و نسبت بکوره های برقی بیش از پنج بار است.
مساحت تولیدی تازه ترین دستگاه هم معادل
یک ثلث آنها میشود.

در این دستگاه بیش بیفی شده است
که در مواقع لزوم، چدن بسیار مرغوب
خاکستری با سفید یا قابل آهنگری تهیه
شود.

اکنون در انستیتو نقشه های کار دستگاه
کامل را که بمنزله ذوب فلزات سیاه است
تهیه مینمایند.

کتاب در اتحاد شوروی

طبق آخرین اطلاعات سازمان بونسکو
در اتحاد شوروی بیش از هر یک از ممالک
جهان کتابهای خارجی ترجمه و چاپ میشود
چنانکه هم اکنون ادبیات ۵۶ کشور به ۷۶
زبان بطبع میرسد. هر سال نسبت به هر نفر
از نفوس مملکت نه برابر روسیه تساری و
بمرا تیب بیشتر از متری ترین کشورهای
دیگر جهان کتاب چاپ میرسد. در سال
گذشته متجاوز از ۶۰ هزار کتاب با تیراژ
بیش از ۱۱ میلیارد جلد چاپ شده، سه
هزار مجله و مطبوعات متناسب دیگر انتشار
یافته که تیراژ سالانه آنها به ۶۰ میلیون
نسخه رسیده و چند هزار روزنامه با تیراژ
سالانه معادل ۱۳ میلیارد نسخه منتشر گردیده
است. تیراژ کتابها نسبت بسال ۱۹۲۸
معادل ۴۱ بار افزایش یافته، تیراژ
مطبوعات متناوب، دو برابر شده و
روزنامه ها ۶۵ بار بیشتر گردیده است.
در سالهای اجراء نقشه هفت ساله ای
که آغاز گردیده است انتشار مطبوعات
معادل ۵۴ درصد افزایش خواهد یافت.
در سال ۱۹۶۵ بملت شوروی معادل یک

اکتشافی در اعماق دریاها که از طرف انستیتوی علمی امور ماهیگیری و اقیانوس نگاری با اتفاق دانشمندان انستیتوی قطبی عملی گردیده، نتایج خوبی داده است. «و.ک. آژا» رئیس هیئت اعزامی دوم چنین حکایت کرد:

سفر «سه وه ریانکا» ۲۴ روز طول کشید ۲۲ روز از این مدت توفانی بود. همان اولین مطالعات ثابت نمود که زیر دریایی در هر هوایی میتواند بجستجوی ماهی پردازد. ماهی «شنک» در زیر آب بوسیله دستگاه گیرنده اصوات خیلی بهتر کشف میشود تا از روی کشتی صیادی.

از شیشه های «سه وه ریانکا» مامیدیم که گویهای درخشانی از بدنه زیر دریایی بکنار میجستند. این گویها عبارت بودند از مدوزهای درشت که در لحظه برخورد با بدنه زیر دریایی نور فسفوری قوی ساطع مینمودند و میکریختند. ماهمچنین توانستیم حیوان بسیار قابل توجه دریایی را مشاهده کنیم که هیچیک از اعضاء هیئت علمی نتوانستند تعیین کنند جز و کدام طبقه است. این مظهر کمیاب جانداران دریایی، بدنی شفاف و شبیه زنبق سفید با نقطه های نارنجی و الوان مختلف دیگر داشت و پنجه های نازکش پر از لکه ها بود.

اطلاعات و مدارک علمی که هنگام سفر جمع آوری شده باید بعد از این تنظیم گردد، لیکن هم اکنون میتوان گفت که منابع مذکور خیلی گرانبها و بر ارزش است. دانشمندان، مهاجرت ماهی های شنک را بتمام نقاط تخم ریزی بررسی کرده اند و مشخص شده است که هنگام شب ماهی شنک در حال بیحرکتی و بی حسی میباشد. نمایان شدن زیر دریایی آنها را هر اسان نمیکرد. در مقابل نور شدید چراغ برق هم عکس العمل

خواهد یافت. برای نمایشگاه مذکور زمینی بمساحت سی هزار متر مربع واگذار میشود. آمریکایی ها در آنجا دو غرفه خواهند ساخت که مساحت مورد استفاده آنها هشت هزار متر خواهد بود. علاوه بر آن محل مخصوصی برای نمایش فیلمهایی از نوع «سیر کوراما» احداث خواهد گردید.

قطعات فلزی عمده غرفه ها را در ایالات متحده آمریکا تهیه میکنند و بسکو حمل خواهد گردید.

آمریکاییها تازه ترین نمونه های محصولات صنایع خود یعنی ماشینها و دستگاههای بزرگ و ثابت و دستگاههای ظرف و مصنوعات پلاستیک و لوازم خانگی را نمایش خواهند داد.

دره وقع تشکیل نمایشگاهها در مسکو و نیویورک، هنرمندان اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا نیز برنامه هایی اجرا خواهند کرد. باید خاطر نشان ساخت که در دوره کار نمایشگاه شوروی در نیویورک آمریکاییها خواهند توانست فیلمهای «سینه رامی» شوروی مانند «وسیع است کشور من...» و «آینه معجز نما» را تماشا کنند. این فیلمها در یکی از تئاترهای نیویورک نمایش داده خواهد شد.

نمایشگاههای مذکور در تمام دوره تاریخی مناسبات شوروی و آمریکا اولین بار است که تشکیل مییابد و این موضوع خود گواه اهمیت زیاد این اقدام ابتکاری است.

روی آب وزیر آب

زیر دریایی مخصوص کارهای تحقیقی موسوم به «سه وه ریانکا» تازگی سفر علمی طولانی بنقاط دور کرده است. اقدامات

توسعه خطوط ارتباطی کابلی و رادیواره بین شهرها علاوه بر استفاده برای رترانسلاسیون، برای مبادله برنامه‌ها بین مراکز تلویزیون هم بکار خواهد رفت.

در اتحاد شوروی اکنون در حدود ۸۰ هزار دستگاه سینمایی وجود دارد، که از این عدد ۶۱ هزار دستگاه در نقاط دهستانی است. در سال ۱۹۵۲ استودیوهای سینمایی فقط ۱۸ فیلم تهیه نمودند، ولی در سه سال بعد سینماتوگرافی شوروی ۳۵۰ فیلم بزرگ (دارای متر اژکامل) تهیه کرده است.

در سال ۱۹۶۵ در اتحاد شوروی ۱۲۰ هزار دستگاه سینمایی وجود خواهد داشت.

دستگاه کامل جدید چاپ روزنامه

این دستگاه که در کارخانه ماشینهای چاپ (بلیکرافیک) در شهر «ری بینسک» تحت سرپرستی ای. لیبیدف طراح و سازنده تهیه شده در ظرف یکساعت دو میلیون نسخه روزنامه چهار ستونی را چاپ میکند.

این دستگاه دارای ده شعبه است و بر اثر آخرین پیشرفتهای علم خودکار نمودن امور الکترونیکی فقط یک نفر آنرا اداره میکند. بعضی اینکه نوار لوله کاغذ تمام میشود، خود ماشین در حین عمل آنرا به نوار لوله دیگر می‌چسباند. بعد از چاپ شدن روزنامه، دستگاه آنرا تمییز و صد شماره صد شماره می‌شمارد، شماره خراب را می‌یابد و کنار می‌گذارد و اگر در یکی از شعبه‌ها نقصی ظاهر شود فوراً بوسیله علامت دادن خبر میدهد. مدل این دستگاه بدریافت مدال طلای نمایشگاه جهانی در بروکسل نایل شده است.

ضعیفی نشان میدادند. ولی هنگام صبح ماهی های شنک جان می‌گرفتند و فوراً از نظر دور میشدند.

رادیو اکتیویته آب دریا هم مورد مطالعه واقع شد مخصوصاً بررسی انقلاب و توجع دریا نتایج بسیار جالب توجهی داد.

تلویزیون و سینما

در سالهای اجراء برنامه هفت ساله تلویزیون شوروی باید به پیشرفت بزرگ دیگری نایل شود. در سال اول اجراء این برنامه بیست مرکز تلویزیون بر ۶۰ مرکزی که اکنون وجود دارد افزوده خواهد شد. در سال ۱۹۵۳ در اتحاد شوروی فقط سه مرکز تلویزیون و منتهی ۲۵۵ هزار دستگاه تلویزیون وجود داشت، ولی در سال ۱۹۵۸ پنجاه و سه مرکز دیگر تلویزیون و نزدیک سه میلیون دستگاه تلویزیون موجود بود.

تا آخر مدت اجراء برنامه هفت ساله در اتحاد شوروی بیش از ۱۵ میلیون دستگاه گیرنده تلویزیون وجود خواهد داشت. در سال ۱۹۵۹ مراکز جدید تلویزیون در عشق آباد و استالین آباد افتتاح خواهد شد. در همین سال هم احداث مرکز جدید تلویزیون مسکو آغاز میگردد.

در سالهای اجراء برنامه هفت ساله اصولاً مراکز «رترانسلاسیون» ساخته خواهد شد. این مراکز، برنامه‌ها را بوسیله خطوط «رادیورله» و کابل‌های ارتباطی خواهند گرفت و بعد در منطقه عمل خود بخش خواهند کرد. شبکه خطوط کابل‌های ارتباطی در مدت اجراء برنامه هفت ساله دو برابر میشود، طول خطوط رادیورله هم تقریباً ۸۰٪ برابر خواهد شد.

عضو وابسته آکادمی هنرهای آلمان

در جلسه آکادمی هنرهای آلمان در برلن «کالینا اولانوا» هنر پیشه نامی شوروی به عضویت وابسته آکادمی مذکور انتخاب شده است.

ورزشهای سبک شوروی

ورزشکاران شوروی در سال ۱۹۵۸ بیست و هشت بار رکوردهای کشور خود را در ورزشهای سبک بهتر کرده اند. هفده بار آن رکوردهای جهانی و نوزده بار، رکوردهای اروپا بوده است.

ورزشهای سبک شوروی در حال ترقی و تکامل است. اکنون سالانه تا چهار میلیون نفر ورزشکاران منظمأ بوئزش اشتغال دارند و در مسابقات مختلف شرکت مینمایند. در فصل گذشته قریب هزار نفر از ورزشکاران شوروی در چهل مسابقه بین المللی ورزشهای سبک هنر نمایی کرده اند.

مهمترین نتایج فصل، که در سال ۱۹۵۸ تقریباً هشت ماه ادامه داشت بشرح زیر است: «آلشک ریباخوفسکی» مهندس اهل تاشکند در پرش سه گام ۱۶ متر و ۵۹ سانتیمتر «پرش» کرد. در مسابقه با تیم ایالات متحده آمریکا، وی معادل سه سانتیمتر رکورد جهانی «فتر تیرو-داسالوا» برزیلی را که دیگر قابل وصول شمرده نمیشد، شکست. در مساه اکتبر در مسابقه قهرمانی تیمها در تفلیس بانو «بیژوته زالاکای تیت» مهندس کشاورزی ورزشکار لیتوانی نیزه را به مسافت ۵۷ متر و ۴۹ سانتیمتر پرتاب کرد. نامبرده مجدداً رکورد جهانی را نصیب زنان نیزه بران شوروی کرد و بر بانو «آنا پازر»

استرالیایی (۵۷ متر و ۴۰ سانتیمتر) غالب شد.

ریباخوفسکی و بانو زالاکای تیت نخستین بار است که رکوردهای جهانی را برقرار کرده اند.

بانو «کالینا بیسترووا» ورزشکار شهر کورگی، که شوهرش «واسیلی-بیستروف» مربی مشهور او را حاضر میکند و تعلیم میدهد، مجدداً رکورد جهانی خود را در ورزشهای پنجگانه بهتر کرد. نامبرده ۴۸۷۲ امتیاز کسب نمود. این نتیجه نمایانی است.

«واسیلی کوزنتسوف» معلم اهل مسکو در ورزشهای دهگانه در جهان نخستین کسی است که از حد «هشت هزار امتیازی»، تجاوز کرده و مسابقات سال را با رکورد جدید اروپا یعنی ۸۰۴۲ امتیاز پایان رسانده است.

این اشخاص را هم باید جزو بهترین ورزشکاران فصل در ورزشهای سبک محسوب داشت. «گریگوری پانیچکین»، «آنا تولی و دیساکوف»، «سرگئی-لاباستوف» در راه رفتن ورزشی مسافتات مختلف با موفقیت رکوردهای جهانی را شکسته اند. بانو «ورا کرپکینا» صد متر را در ۱۱۳ ثانیه دویده است (رکورد جهانی را تکرار نموده است)، «سرگئی پاپوف»، در دو «مساراتون» با نتیجه حیرت انگیز ۲ ساعت و ۱۵ دقیقه و ۱۷ ثانیه مقام اول را در اروپا گرفته است. «ایگور تراوانسیان» در پرش طولی رکورد جدید را معادل ۷ متر و ۸۱ سانتیمتر تعیین نموده و در پرش طولی مقام اول را در اروپا اشغال کرده است.

این ورزشکاران قصد ندارند در فصل زمستان هم تمرین های خود را قطع نمایند. آنان مایلند فصل ورزش سال ۱۹۵۹ را کاملاً مجهز استقبال کنند. فصل جدید هم بقرار معلوم باید خیلی قابل توجه باشد.

بزرگترین مسابقات سال ۱۹۵۹ عبارت خواهد بود از مسابقات تیم های مختلط اتحاد شوروی با تیم های ایالات متحده آمریکا و جمهوری فدراتیو آلمان و بریتانیای کبیر و همچنین مسابقه بین جمهوری روسیه و لهستان. ورزشکاران شوروی برای بازدید تیم ایالات متحده آمریکا بآن کشور عزیمت خواهند کرد. تیم های جمهوری فدراتیو آلمان و بریتانیای کبیر هم در آخر تابستان به مسکو خواهند آمد. مسابقات ورزشکاران سبک فدراسیون روسیه و لهستان برای ۲۷ و ۲۸ ژوئن در ورشو تعیین شده است. این مسابقات طبق برنامه کامل قهرمانی اروپا انجام خواهد یافت، باستانی راه پیمائی ورزشی بمسافت ۵۰ کیلومتر و دو ماداتون.

در برنامه مسابقات بین المللی ورزشکاران کلیه جمهوریهای متحده اتحاد شوروی امکان هنر نمائی داده خواهد شد.

ضمناً باید پیروزی دشوار ورزشکاران شوروی را به تیم ایالات متحده آمریکا در مسکو بغاطر آورد. در مسابقات قهرمانی اروپا تیم شوروی از ورزشکاران سبک آلمان که مقام دوم را احراز نمودند معادل ۹۷ امتیاز جلو تر بود. در پاییز هم تیم شوروی در مسابقه با تیم جمهوری فدراتیو آلمان برنده شد.

و لسی در ورزشهای سبک شوروی هنوز هم تمام امور بر وفق مراد نیست و نقاط ضعف وجود دارد. قبل از همه موضوع دو بمسافات کوتاه و متوسط، پرتاب گلوله و پرتاب دیسک (مردان) است. بدین سبب اکنون توجه اساسی بجوانان معطوف است، که میتوانند با کامیابی در هفدهمین دوره بازیهای المپیک هنر نمائی کنند. در مسابقه قهرمانی تیم ها در تغلیس در دو صد متری برخلاف انتظار همه «ادوین اوزولین» دانشجوی نوزده ساله اهل لنینگراد برنده و پیروز شد، که با سهولت این مسافت را در مدت ۱۰۳ ثانیه (تکرار رکورد اتحاد شوروی) طی کرد.

ورزشکاران سبک شوروی بدون تردید بر عقب ماندگی خود غالب آمده و قوی تر از حالا خواهند شد. محبوبیت روز افزون ورزشهای سبک در میان جوانان ضامن این امر است.

پیام نوین

نشریه ماهانه انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد شوروی
خیابان وصال شیرازی - تهران
تلفن : ۴۲۶۹۰

صاحب امتیاز : دکتر مهدی بیانی مدیر : روح اله خالقی
زیر نظر هیئت تحریریه

بهای اشتراك سالانه (۱۲ شماره) ۱۵۰ ریال
تك شماره ۱۵ ریال

وجوه اشتراك را باید بحساب شماره ۴۳۷۷۹ بانک ملی ایران
(شعبه مرکزی) گذاشت و رسید آنرا بدفتر مجله فرستاد. ممکن
است پول را با پاکت بیمه سفارشی ارسال داشت یا شخصاً بدفتر
مجله تسلیم کرد.

محل فروش

میدان مخبرالدوله	کتابفروشی ابن سینا
شاه آباد	بنگاه نشر اندیشه
میدان مخبرالدوله - کوچه رفاهی	انتشارات نیل
میدان بهارستان	بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه
شاه آباد - خیابان باغ سپهسالار	کتابفروشی پیروز
شاه آباد	مؤسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر
شاهرضا - روبروی دانشگاه	کتابفروشی چهر
شاه آباد	طهوری

پیام نوین

نشریه انجمن روابط فرهنگی
ایران شوری

اهالی محترم اصفهان

مجله پیام نوین را میتوانید از مؤسسه
مطبوعاتی پیشرو تهیه نمایید .
چهارراه شاه عباس - اصفهان

۱۵ ریال

دیجیتال کننده نشریه : **نینا پویان**